معارف البلاغة

[illegible]

جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

بحمد الله الملک العلام در زمان میمنت التیام کتاب مستطاب مستغنی الالقاب مذکور ولاجواب
در بیان مجمل عقائد و مذاهب هفتاد و سه فرقه اسلام مع ابطال مذاهب باطله باحسن ترتیب و تهذیب

وا و تنقیح و ترکیب مسمی بکتاب

معالم الدین

[illegible]

با عانت و امداد سرکار اعظم الاکارم افخم الاعاظم منبع ذهن و ذکا
ورع و تقوی محیی مله و مایت صاحب الجود والاحسان الحاج الاقدس
نواب نوازش علیخان قزلباش وفقنا الله وایاهم فی الدارین

مطبع کنور پریس باہتمام سید علی شاہ مطبوع گردید

فہرست

کتاب معارف الملة الناجیة والناریة

مقدمہ دران چند باب است

کتاب تعدد الملل

دران چند باب است

کتاب التوحید

در مفصل عقاید ناجیہ وناریہ ودران مقدمہ وچند باب است

کتاب العدل

دران چند باب است

کتاب النبوة

دران چند باب است

کتاب الامامة

دران چند باب است

۲

کتاب المعاد

دران چند باب ست

تتمہ

در ملحقات

قطعۂ تاریخ

از ذہن نقاد و فکر رسا دسر آمد شعرای دوران جناب
محمد اکرم خان قندہاری قزلباش شاہ سوی حجۃ اللہ بقاہ

م ا ا

سنہ طبع ای را کہ درین عہد روزگار
از سید جلیل ابو القاسم آمدہ ست
آمد کتاب علم علی در مقام طبع

ط ع ک

طالع شد آفتاب شریعت درین دیار
علامہ زمان و فقیہ جید گوار
گر زو ری تو مبحث جوگر دو آشکار

ر — رکن رکین و باعث تصنیف این کتاب
ج — جان خرد جهان مروت محیط فیض
ا — آن سروری که از کف دستش بگاه جود
ح — حاجت بدخلق بخوان عطای او
ج — جنب شکوه او روش شمع بیفروغ
ن — نازند مومنان بزبان ریاستش
ا — آباد گشت کشت محبان اهلبیت
ن — ناید برون ز عهده یک نکته از هزار
ا — آرم برنگ نکته سخنش ز بحر صبح
ش — شرح شریف از مدد او رواج یافت
ل — لایق تر آنکه ختم سخن بر دعا کنم
خ — خواهی چو نام نامی آن گویمت صحیح
ن — نجمی بگو ز مصرع تو تاریخ این کتاب

م — مشکوبیت که گیست مضمون آبدار
ن — نادر شرح نادره دین صاحب اقتدار
ب — بارد همی گهر چو رگ ابر نوبهار
ا — از هند تا بکابل و ایران و قندهار
ی — یا چون ستاره در بر خورشید بی وقار
و — وانرا که ناصبی ست ز غم گو بمیر زار
ب — بارید چون سحاب بس گوهر شاهوار
و — وصف ورا هندسی هزاره کند شمار
ز — زانسان که لاله از چمن و لولو از سحاب
ع — علم از کمال کوشش او گشت استوار
ی — یا رب خدا و ناصر او باد هشت و چار
ا — آید ز حرف اول هر مصرع آشکار
ب — ابجد ز هزار و دو صد و تسعین و پنج تر
۱۲ ۹۵

مطاع اکرم جناب حاجی نواب نوازش علی خان

تقریظ

از علامهٔ فهامه عالم عامل محقق کامل مدقق باذل
مولینا الحاج السید ابو القاسم قمی
فیوضه که بر حاشیه
نوشته شده

بدانکه این کتاب مستطاب مسمی
به تبصرة العوام فی بیان ملل الانام بسیار نایاب
از مصنفات فخر الاوائل والاواخر السید السند والحبر المعتمد والمرجع
المستند السید مرتضی ابن السید حسین الداعی الموسوی الرازی است وعلمای
متاخرین چون مجلسی و اقدس اردبیلی و امثال ایشان حوالات کتب آنجناب در لغات
خود داده و در کتب رجال علما جلالت و تبحر و فهرست کتب آنجناب در حجت و این جناب معاصر غزالی
بوده و بین راه حج باهم ملاقات کرده مناظره واقع شده پس غزالی بسبب الزام آنجناب با شرف فاطمه الزهرا
تسلیم حدیث غدیر نموده چنانچه در بیان آن در کتاب سر العالمین غزالی تسلیم حدیث غدیر
را ضبط کرده زبانش جاری شده انت علم الهدی انت علم الهدی واین لقب بر خلائق مشهور
گشته اما در اصل سید مرتضی علم الهدی و برادرش سید رضی الدین بغیر این شخص اند
از قدما قبل از چند صد سال از تلامذه شیخ الاسلام شیخ
مفید بوده اند رحمة الله علیهم
اجمعین

بمطبع کشور هند پریس لاهور
باهتمام سید حبیب علیشاه
سو پرنٹنڈنٹ بحلیهٔ طبع آراسته و پیراسته
گردید

هذا
كتاب معارف الملة الناجية والنارية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفعّال الكامل العادل • على ان اظهر وجوب
وجوده لكل عاقل ÷ واشكره على ان فرق بين الحق و
الباطل ÷ بنصب البراهين والدلايل • ولعطاء العقل
الفاصل ÷ وارسال الرسل والرسائل ÷ واوصيائهم
الاماثل ÷ من الائمة الاطائب الافاضل ÷ ليسهل
الوصول للعالم والجاهل ÷ ويظهر الحق على الغافل
والعائل ÷ ويزيل به الخلاف الحائل ÷ فلم يختلف
ولا يتخلف عن الوصال اليه الواصل والمايل ÷ فاثنيه
على ان اتم حجته على الغوي المارد العاطل ÷ ولعمري

هذه
تبصرة العوام

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس ...

۲

لو تناولها المتناول ٭ یقول فاعلم انه لا اله الا الله
النایل ٭ وان الرسل والهداة من الائمة الاکامل
جنی وبنیه هم الوسایل ٭ الی بقاء تکلیف المکلف
الفاعل ٭ فصلوات الله وسلامه علی نبینا وعترته
الطاهرة الهیاکل والخصایل ٭ سادات الاواخر والاوائل
ینابیع الفضائل والفواضل ٭ **وبعد**
خادم شرع مقدس نبوی اقل الحاج ابو القاسم ابن حسین ابن نقی
منسوبا الی السید حسین الرضوی القمی حشرهم الله مع
اباءهم الطاهرة من محمد وعلی سلام الله علیهم
من ربی ٭ بالتماس بعض طالبان دین وایمین پاره از رؤس
مسائل اعتقادات ملل اسلامیه بصورة مجمل ومختصر در این رساله
شریفه که موسوم باسم **معارف الملة الناجیة والناریة**
مشتمل بر تشریح حدیث تفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة
ربط وضبط نمود بنحویکه هر کس را اطلاع بر ملل اسلامیه وعقاید دینیه
ایشان سهل باشد فارجوان تهدی بها الطالبین بمحمد وعترته

الظاهر انّ پس ترتیب این بر مقدمه و چند کتابست اما مقدمه دران چند بابست

باب در تمهید مرام

بدانکه بمفاد کریمه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ جن و انس مخصوص و محض برای تحصیل معارف یقینی و تصحیح عقاید دینی خلق شده چه بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که هیچ فعل بی غرض و بی مصلحت نمیباشد و این عالم و آدم چگونه بی حکمت و بی فائده و بلا غرض صحیح آفریده شود پس غرض در ایجاد عالم و آدم معرفت خلاق عالم است و این حاصل نمیشود مگر باستماع موعظه و آمد و رفت مدارس و ملاحظه کتب و آثار و سیر و استدلال و نظر نه تقلید آبا و نه سلوک بروش سلف چه محتملست که ایشان بر خطاء بوده باشند پس تحقیق و تحصیل معارف یقینیه و عوارف دینیه مقدم بر همه تکالیف علمی و عملی بل صحت اعمال منحصر بر صحت عقائد دینی است چه عمل کسی نا درست که اصل او نا ثابت باشد و این علمیکه کفیل عقائد میشود این را بعلم اصول دین و بعلم کلام نامیده‌اند اما سبب تسمیه آن باصول دین برای آنست که بر این علم کل علوم فرعیه چون تفسیر و حدیث و فقه و امثال آن متفرع و مبسوط و مبنی است و صحت جمیع عملیات منحصر بر آنست اما سبب تسمیه آن بعلم

باب اول در ذکر مقالات فلاسفه و بیان ابطال آن و اثبات صانع

کلام برای آنست که سلف و خلف از ابتدا تا قیامت در مسئلهٔ کلام
کلام یا در همین فن مباحثه و مکالمه و مذاکره کردند و گرویده بودند
یا بجهة آنکه این فن مضبوط و مربوط با دله و براهین قطعیه میباشد در قلوب
ناظرین و سامعین وقعتی داشته تاثیر میکند پس بنابراین کلام ماخوذ
از کلم بمعنی جرح باشد اما این علم اقدم علوم و اشرف جمیع آنها است زیرا که
شرافت علم بقدر شرافت معلوم میباشد و معلومات این فن عین ذات
باری و صفات و عدل و حکمت او تعالی و رسالت رسل و امامت ائمه
و مبدء و معاد است پس شرافت آن بجهة همین بر فنون دیگر واضح است
اما اقدمیت آن پس اهم علوم است زیرا که معرفت موقوف علیه عبادت واجب
مقدمی است و بسبب تحصیل این ناقص کامل اکمل و جاهل عارف باو میشود
اطلاق بر او تعالی و بر رسول و امام شایع است و شایع نیست و خدا و رسول
و امام کیست و چه حق بر ایشان دارند **تنبیه** هرگاه این اجمال
بیان شد پس بدانکه ضعفا عقول باید عقاید خود را بدست هر کس ندهند
تا وقتیکه شخص معتمد الشریعة و موثوق الدیانة و مسلم الثبوت فی القول
والفعل بل در کل و مصئون الذلة والضلالة قطعا نباشد مبادا اعتقاد

۵

صحیح او را فاسد گردانند چنانچه در این اعصار باین امصار بعض لسان
و اقوال شیگردد عوام بل غالباً خواص هم را التباس کرده عقاید بسیاری را
مبدل بتصوف و شیخیه ساخت خداوند عالم از شر چنین ابلیس اعوام و خواص مؤمنین
را نگاهدارد بمحمد و آله الامجاد شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست ٭ پس بهر دستی نباید داد دست شیخ
شین شیخ و شین شیخ و شین شیطان این سه شین من وصیت میکنم با این سه شین هرگز نشین

باب اثبات اسناد حدیث فرق

بدانکه مستند و معتمد و متفق علیه کل فرقات اسلامیه است حدیث تفرقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة والنصری علی اثنی و سبعین فرقة ستفترق امتی ثلثا و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة منها ناجیة و اهل حدیث در صحاح خود این خبر را ضبط و ربط باسانید مختلفه کردند حتی آنکه بعض ایشان ادعای تواتر آن نمودند خلاصه آنکه هیچ کسی را مجال انکار درین خبر نیست چه از اعاظم اعلام نبوت و از اکابر معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و بنا بر آن اهل ملل تدوین فن ملل و نحل کرده و در این باب بسیاری از کتب تالیف و تصنیف کردند و متعدد کتب ازین فن نزد این بیچاره ان موجود اند و این رساله شریفه را

ازان منتخب میسازم چون کتاب الملل شهرستانی که از اعاظم شافعیه است

و تبصرة العوام سید مرتضی ابن سید حسن داعی رازی و بیان الادیان و

ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و کتاب هادی النجات من جمیع

المهلکات و کتاب فصول الثاثه فی هدایة العامه و دبستان المذاهب

و تمهید المذاهب و عوارف المعارف و امثال آن قطع نظر از تواریخ و سیر

میان خلائق بسیار دایر اند من شاء فلیرجع الیها **باب در تلخیص**

ترجمه حدیث تفرقت - بدانکه خیر البشر فرمود یهود بهفتاد و

یک فرقه و نصاری بهفتاد و دو فرقه متفرق شدند و مسلمانان بهفتاد و سه فرقه

متفرق خواهند شد از میان این فرقات یهود و نصاری یک فرقه ناجی است چنانچه

هفتاد و دو فرقه مسلمانان ناری و فرقه هفتاد و سوم از مسلمانان ناجی است

اقول در ناری بودن هفتاد و دو فرقه بالجمله و ناجی بودن یک فرقه

از انها در امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم خلافی نیست بل بالجمله مسئله

اتفاقی بلکه چون اجماعی است و عقل هم مقتضی ناجی بودن یکی از انها قطعاً

است زیرا که تعدد ملل مستلزم مغایرت است و هر امر متغایر و هر فرقه مخالف

الاخر حقیقی نمیباشد و اگر مغایرت مابین آنها بالکل نباشد پس ملت

واحده است و شی واحد متحد و متعدد نمیشود و اگر مغایرت مابین خود دارند چنانچه لازمه اضداد و اعداد است پس اگر همه صحیح باشند اجتماع اضداد حاصل میشود و این ممتنع و ضروری البطلان است و اگر همه باطل میباشند ارتفاع نقیضین لازم می آید این هم بالضرورة باطلست و اگر یکی مخالف دیگر باشد پس یکی صحیح دیگر باطل باشد عند العقل یا بالضرورة **تنبیه** هرگاه این بعقل ثابت شد پس خلاصه مقال صاحب و ما ینطق عن الهوی این هفتاد و دو فرقه را بمنزله یک فرقه قرار داده و این را قطعاً ناری و ضاله شمرده و فرقه هفتاد و سوم را بمنزله فرقه ثانیه بمقابله جمیع آنها قرار داده این فرقه را قطعاً ناجیه شمرده **تحقیق انیق** آیا این فرقه هالکه مخلد و مؤبد فی النار می باشند یا عذاب ایشان انقطاعی است عبارة فاضل دوانی در شرح عضدی اشعار میکند که ایشان بجهة فساد عقیده معذب شده چون عصاة مؤمنین نجاة می یابند زیرا که موحد اند و مختار جمهور خلود ایشان ابد الآباد چون کفار است زیرا که توحید ایشان اگر صحیح و ثابت میشود بنهج مطلوبه نیست چون توحید شیطان و حکما فلسفه و هرگاه بنهج مطلوبه نیست باطلست چنانچه ابلیس الی الموت موحد است و موحد

خواهد مرد پس گناه او را تو خیبد او فایده باجماع اهل ملل و نحل نرسانید و نمی
رساند و دیگر صحت وصول و نجاة منحصر بر صحت اصولست هرگاه اصل باطل
پس فرعش هم باطل است لهذا صاحب وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ایشانرا
وعدهٔ قطعی بنار داده و اگر اصول شان باطل نمیبود پس جمیع مؤمنین
ملل را وعدهٔ حتمی بنار دادن قبیح باشد و دیگر تشبیه الکین بعاصین
دادن باطلست زیراکه در عصاة ناجیه علت دائمیه که ایمان باشد
ثابتست بجهة ثبوت علت دائمیه که ایمان باشد معلول دائمیه که موجب نجاة ایشان
باشد ثابت است اما در فرقهٔ هالکه علت دائمه هالکه که کفر و عدم صحت
عقاید باشد صحیح و ثابت است پس بجهة ثبوت علت دائمه معلول دائمه
که عذاب دائم باشد در ایشان ثابت است اِذَا ثَبَتَ الشَّرْطُ ثَبَتَ
الْمَشْرُوطُ تتمه هرگاه انحصار ثواب و عذاب بر صحة عقاید و بطلان
آنها باشد عاقل را واجبست که عقاید خود را دریافت و تصحیح نماید و الا
عذری معقول نزد خدای عالم الغیب پیش نظر داشته و نهاده باشد

کتاب تعدد الملل در آن چند باب است باب در معنی دین و
ملل بدانکه دین عبارت ازانکه در مجمع البحرین فرموده که الدین هو

وضعُ الٰهیٌ لِاُولی الالبابِ یتناولُ الاُصولَ والفروعَ جمیعاً خلاصه اینکه دین وضع الٰهی ست برای اُولوا الالباب که شامل اصول وفروع باشد

ونزد بعضی هو الطریقُ الموصلُ الی اللهِ تعالیٰ من الاُصولِ والفروعِ

بتوسطِ الانبیاءِ یعنی دین راه رساننده بطرف خداست از اصول وفروع بتوسط انبیاء این عامست اما ملت وهو فی الاصلِ

ما شرعَ اللهُ لعبادِهٖ علٰی السنةِ الانبیاءِ لیتوصلوا الی جوادِ اللهِ فاستعملت فی الباطلةِ وملت در اصل آنرا مخصوص ست بآنچه خدا بزبان انبیا برای بندگان از احکام مقرر فرموده برای وصول ایشان بجوار خدا بعد ازان مستعمل کردند لفظ ملت را بباطل هم اما طریقه ومذهب پس این هر دو لفظ بر یک معنی مستعمل میشوند چه طریق راه مقرره فرقه بطرف دین وشریعت او باشد اما مذهب جای گذر فرقه بطرف اصول یا فروع یا هر دو باشد اما نحل بکسر اوّل جمع باطل در اصل باشد اما درینجا پس او عبارت است از مقرر ساختن دینی که در اصل بواسطه انبیا نباشد لهٰذا ادیان غیر انبیا را نحل نامیدند باب تعداد ملل بالاجمال بدانکه اگر مباینت در اصول دین ثابت باشد اگرچه در جزئے باشد او فرقه منفرده ست واگر مغایرت

کتاب تعداد ملل

ومباینت در فروع باشد اگرچه کثیر باشد او را ملت نمی‌شمارند چه فروع
مبنی بر اصول است **اصول مذاهب** نزد شهرستانی چهار اند قدریه
صفاتیه خوارج شیعه نزد صاحب تمهید هفت اند اشاعره رافضه
ناصبه قدریه مشبهه جبریه معطله در **مواقف** گفته هشت اند
معتزله شیعه خوارج مرجیه نجاریه جبریه مشبهه اشاعره و
بعضی دو دیگر افزوده‌اند حشویه صوفیه و باقی دیگر شعب اند
اما **شعب** اینها پس در مواقف تصریح کرده که معتزله بیست فرقه و
شیعه بیست و دو فرقه و خوارج بیست فرقه اند **شارح مقاصد**
گفته که خوارج بیست و دو فرقه و مرجیه پنج فرقه و نجاریه سه فرقه اند اما
آنچه نزد محققین محقق شده آنست که اصول مذاهب پنج اند باقی شعب اند
اما **شیعه** پس ایشان هجده فرقه اند اما **معتزله** پس ایشان
سیزده فرقه اند اما **اشاعره** پس ایشان چهارده فرقه اند اما
صوفیه پس ایشان یازده فرقه اند اما **خوارج** پس ایشان هفتده
فرقه اند بعد جمیع کل هفتاد و سه مقرر اند و بعض افاضل بصورة دیگر
ایشان را جمع کرده تطویل را فایده نیست **باب در تعداد ملل**

معتزله تفصیل بدانکه سبب تسمیه آن چنان نقل میکنند که
مسایل اعتقادیه خود را باستدلال و نظر گرفتند لهذا ایشان از خوض
که اشاعره و غیرهم میباشند ممتاز و منزوی شدند لهذا باعتزال نامیده
شدند و وجهی دیگر آنکه واصل بن عطا بر استاد خود حسن مقرر کرد
که فاسق نه مومن است و نه کافر بل بین المنزلتین است لهذا استاد
گفت قد اعتزل عنا الواصل و باین اسم مشتهر شدند و **واصلیه** واصل
بن عطا الغزال اعتزال از استاد خود حسن بصری کرد و قایل بخلافت
خلفاء ثلثه و قایل بانکه فاسق نه مومن مطلق است و نه کافر مطلق بل منزلتی
دار میان دو منزله و قایل بانکه احد فریقین ناکثین و قاسطین و
احد فریقین عثمانیه و قتله او فسقه اند نه عینا و شهادة طلحه و زبیر
و حضرت امیر بجهة احتمال فسق احد طرفین قبول نیست و شخص بی توبه
مخلد فی النار میباشد اگرچه در مدة العمر یک کبیره کرده باشد **هذیلیه**
اصحاب ابو الهذیل العلاف احمد بن ابی الهذیل العلاف قایل بانکه خدا
قادر بقدرة و عالم بعلم و حی بحیوة و موجود بوجود است اما جمیع انها ذات
اوست و حرکات اهل جهنم و جنت منقطع و مبدل بسکون میشود و جهنم و

۱۲

وجنت فانی خواهد شد و انچه خدا نیافریده اگر کسی بخورد روزی خدا
نخورده و در اعمار زیادتی و کمی میشود و اگر مقتول بقتل نیاید بود
همان آن میمیرد و خبر واحد حجت نیست تا انکه دران راوی ده نفر
و یکی از ایشان از اهل جنت نباشد و دنیا تا قیامت بی حجه خدائی
معصوم نمی ماند و بندگان مجبور نیستند چنانکه برین مثل میزد که
خر بشر از بشر اشعری عاقلترست چه خر در جائی که از نهر و خندق گذر
کرده نمیتواند خود را دران نمی اندازد اگرچه بران زدن بسیار بخورد
زیرا که از طاقه خود زیاده و بیرون میداند و اشعری بشر بوده میان
خیر و شر و میان اختیار و اضطرار و اراده و بلا اراده فرق و تمیز
نمی کند نظامیه اصحاب ابراهیم بن سیار النظام قایل اند که خدا قادر
بر قبیح نیست زیرا که عادلست و خدارا اراده حقیقی نیست بل اراده را
بیافرینید و قرآن بجهة فصاحت و بلاغت معجزه نیست بل عرب قادر
بودند بر معارضه قرآن و برآوردن مثل آن اما خدا از معارضه آن مانع
و از ساختن مثل آن ایشانرا عاجز میگردانید و همت ایشانرا از مقابله
و از معارضه صرف میکرد و همین قایلست از اصحاب ما سید مرتضی

۱۴۳

علم الهدی و کتاب الصرفة محض در همین باب نوشته و اجماع امت
و اجماع صحابه و قیاس و رای را حجت نمیدانند چه ایشان معصوم نبودند
نه من حیث الاجتماع و نه من حیث الانفراد و نقل شده که بنا بر این کتابی
در تخطئة الصحابة و بطلان اجماع الامة نوشته و میگوید ابوبکر و عمر
را خلیفه ساخته و فاطمه را عمر زده شهزاده محسن از شکمش سقط شده و خانه
اهل البیت بر اهل البیت و صحابه یعنی بر علی و فاطمه و حسنین و فضه
و طلحه و زبیر و سلمان عمر در داده و قایل باینکه امامت بنص و وصایت
ست نه باجماع و عاقل را واجبست که قبل از ورود سمع معرفت باری
باستدلال و نظر حاصل کند و بر بعضی قضایای امیر المومنین ایراد کرده و در جرح
کلامی مشهور دارد و حائطیه اصحاب احمد بن حائط و حدثیه اصحاب
فضل بن الحدث قایل باینکه عیسی در قیامت حساب خلق میکند و خدا
قدم خود در جهنم نهاده پر میشود و جهنم قط قط میگوید و حدیثی هم مشتمل بر
این مضمون در بخاری و مسلم ایراد است و خلافت خلفاء اربعه بمراتب خود قبول
دارند و خدا آدم را بر صورت رحمان آفرید و قایل به تناسخ شده که هر کس
را گناهش بیشتر باشد صورتش بدتر میشود و صورة بصورت حیوان به

۱۴

بجوان کره بکره میگردد تا که گناهش باقیست بهمین نوع منتقل شده
میرود و عالمی بغیر این عالمست که دران اکل و شرب روحانیست
نه جسمانی و جهنم طبقات ندارد بلکه یکدرجه مستویست و آدم در جائی که
پیدا شده و از آن برآمده او جنت اصل بوده و رویت خدا عقلاً ممکن
و بحاسه بصر ممتنع است **بشیریه** اصحاب بشیر بن معتمر قایل باینکه
خلق اربعه به ترتیب بحق اند و متولدات از حرکات مکلف اند نه از
خدا چه بنده فاعل مختار است و استطاعت سلامت بنیه و صحت بدن
و اعضا و کمال عقل و تخلیه اختیار از آفات است و خدا بر ظلم اطفال
و مجانین و بر ظلم مکلفین قدرت ندارد و آنچه اصلح بحال عالم و آدم است
بر باری فعل آن واجبست و آنچه صلاح باشد ترک آن بر خدا جایز نیست
و خدا لطف خاصی دارد و اگر بکند تمام اهل زمین ایمان میآرند و قایل
باینکه تمکین عباد بقدرت و آلت و استطاعت و ازاله علت بوقت دعوت
و رسالت بر خدا واجبست و قبول توبه هرگاه عود بگناه کند بعقوبت
اول باز مستحق میشود **معمریه** اصحاب معمر بن عباد السلمی قایل بخلق اربعه
و نفی صفات باری و نفی قضا و قدر و نفی خیر و شر و نفی تخییر و نفی تفضیل

[illegible]

کرده و کل اجسام مخلوق خدا اند اما اعراض پس آنها اختراعات اجسام اند
طبیعی چون احراق در آتش و حرارت در آفتاب و برودة در برف حادث
میشوند نه بایجاد خدا اما اختیار و اراده و حرکت و سکون و اجتماع و افتراق
و امثال آنها از فعل حیوانست نه بایجاد خدا و باراده او و کلام خدا عرضست
و جسم و انسان جوهر نیست غیر جسد عالم و قادر و مختار و مرید و حکیم نه
متحرک و نه ساکن نه متلون نه متمکن و نه دیده میشود و نه ممسوس و محسوس
نه داخل در موضعی و نه در موضعی و در امکان احاطه نمیکند و نه زمان او را محصور
میسازد و لکن مدبر جسد و علاقه او بجسد بدن علاقه تدبیر و تصرفست چون
باد بکشتی نه آنکه در بدن حلول کرده باشد و باری قدیم بتقدم زمانی
نیست و باری ذات خود را نمی داند زیرا که وحدة عالم و علم و معلوم
لازم می آید و علم باری انفعالی یعنی علمش تابع معلوم نیست بل علم او
فعلی است مزدار اصحاب ابو عیسی بن صبیح ملقب بمزدار قایل باینکه
خدا قادر بر کذب و ظلم نیست و اعمال عباد مخلوق خدا اند و خدا بچشم
سر دیده نمیشود و قرآن در لوح محفوظ پیدا شده و انتقال او از ان محل
ممتنع است و آنچه از قرآن خوانده و شنیده میشود آن حکایت حروفست

۱۶

و آن صانع باشد و چون [illegible] مقالات ایشان
قدم عالم باطل باشد [illegible] اجسام [illegible]
باطل بود [illegible]

[illegible]

که در لوح مخلوق شده و خلفای اربعه سبز بخشیم قبول دارند **ثمامیه** اصحاب ثمامه بن اشرس نمری قایل باینکه فاسق اگر بے توبه بمیرد در نار مؤبد می باشد زیرا که حبط عمل حسنه او میشود و فاسق در دنیا بین المنزلتین است و افعال متولده نه فعل خداوند نه فعل بنده است بل طبعی اند و کفار و مشرکین و مجوس و یهود و نصارے و زنادقه و دهریه و براهمه و بهایم و طیور و حشرات و اطفال مومنین در قیامت بعد حساب و کتاب خاک میشوند و معرفت خدا متولد از نظر میشود و فاعلی ندارد و تمام معارف ضروری اند **هشامیه** اصحاب هشام بن عمرو الفوطی قایل باینکه خدا ایمان و کفر نیافریده و نمیخواهد هر دو از بندگان و خلافت در حال نزاع و فتنه منعقد نمیشود و لهذا خلافت امیر المومنین ع صحیح و منعقد نشده و خلافت ثلثه سبز بخشیم قبول دارد و بموافاة قائلیت یعنی بنده با ایمان از دنیا برود و خدا اجزای ایش را فنا کند و ثبوت جزاء عمل است نه عهد و خدا اعمال صالحه سابقه بکبیره لاحقه اگرچه مدة العمر یکے واقع شده باطل میکند و اشباه چنانچه قبل الجهاد مسعود و م بودند همچنان بعد

باب دوم در مقالات

۱۷ مجوس و کیش ایشان

وجود و هم معدوم میشوند و در حال وجود و عدم لفظ شیء بر انها اطلاق نمیشود و جهنم و جنت الی حین پیدا نشده‌اند لیکن بقیامت پیدا خواهند شد

جاحظیه اصحاب عمرو بن الجاحظ قایل بخلفاء اربعه اند و معارف بمذهب طبیعی ضروری اند و اعراض فانی میشوند و اجسام فانی نمیشوند و اهل جهنم مخلد نخواهند بود و در ایشان طبیعت ناری حادث میشود و پس نار ایشان را جذب می کند و مراد از اراده خدا آنست که در خدا سهو و جهل نیست و قرآن ذی جسد و بدن است گاهی بصورت آدمی و گاهی بصورة حیوان دیگر منقلب میشود و مینماید و خدا عادل ست و بچشم دیده نمیشود

خیاطیه اصحاب ابو الحسین بن عمرو بن الخیاط بغدادی قایل بخلافت خلفاء اربعه لیکن بعد رسول صلی الله علیه وآله وسلم علی افضل و اکمل و اشرف مخلوقست اهل بخلافت بود لیکن صحابه تقدیم ثلثه کردند و شیء خبر نیست که اعلام و اخبار از ان درست و صحیح باشد و معدوم هم در حال انعدام شیء است و جوهر جوهر و عرض عرض در حال عدم و وجود هست و اراده خدا علم اوست یعنی مطابق علم خود ایجاد میکند و مراد

۱۸

از بصیر عالم المبصرات و از سمیع عالم المسموعات است **جبائیه**
و بهشمیه اصحاب ابو علی جبائی و پسر او ابو هاشم از معاظم شیوخ
معتزله بصره اند قائل بآنکه طلحه و زبیر و عائشه خروج بر امام زمان
خود کردند عاصی و ظالم بودند زیرا که علی با حق و حق با علی بوده
امّا توبه کردن ایشان محتملست و خلافت خلفاء اربعه قبول دارند
امّا امیر المؤمنین افضل صحابه و امّت است و کلام الله عبارت از
آوازهای منقطعه و حروف منظومه حادث است نه قدیم و مراد از
متکلم بودن خدا ایجاد کلام است نه کلام با دوات و زبان و کلامش
قائم بذات نیست و آنچه تلاوه میشود آن نقل و حکایت همان کلام
اول است و لطف بر خدا واجبست و سخت ترین تکالیف بکلف کردن
جائز است چنانچه ابرهیم را بذبح ولد و ایوب را بمحض صبا کرده بمقابل ایلام
ابتدائی عوض زائد بر خدا جائز است و ایلام من الله کل حسن است و عوض
الم منقطع است و عوض تکلیف مساوی آن واجبست و دائم و عدل بر
خدا کردن واجبست و شفاعت در اسقاط عقاب نسبت بعصاة بر خدا
جائز نیست و قائل بموازنه اند و پسرش قائل بآنکه اگر ظالم عوضی نداشته

باشد باری از روی تفضل از جانب ظالم بدبد بشرطی که ظالم موحد باشد
وعوض ایلام غیر مکلفین وعوض ایلام حیوانات بر خدا واجبست والانصاف
بین الحیوانات بر خدا واجبست **تناسخیه** بدانکه تناسخ نزد ایشان
عبارتست از انتقال صورت نوعیه بصورت نوعیه دیگر بنحویکه اول
ثانی اطلاق شود چه تناسخ از نسخ بمعنی ازاله وابطال ماخوذ شد پس تناسخ چهار نوع
دارد **نسخ** عبارتست از انکه روح آدمی بعد مردن او در جسد آدمی دیگر در
اینعالم عنصری سیر رود و **مسخ** روح جسد انسانی متعلق بروح جسد حیوانی
دیگر شود و یا بعد مردن در اجساد بهائم و سباع و طیور و وحوش و
دیگر انواع حیوانات روح سیر رود و بنابر قولی **فسخ** بعد مردن در انواع
دواب و حشرات زمین مثل مار و کژدم و غیر آن سیر رود و **رسخ**
در انواع اشجار و نباتات و احجار و غیر آن سیر رود و **قیامت** نزد
اهل تناسخ عبارتست از دور و سیر ارواح در عالم عنصر از عنصری
بعنصری و از بدنی ببدنی پس اگر فاعل خیر باشد ببدن خوش صورت
و خوش سیرت و اگر فاعل شر باشد در ابدان حیوانات اشرار و اقذار و
موذی حلول میکند بدانکه هرگاه این ثابت شد پس از اهل تناسخ

اصحاب احمد ابن ایوب بن مانوس و احمد بن حایط و فضل بن حدثی و جم غفیر قایل بانکه سوای این عالم عالمی دیگر است که خلق را دران آفریده پس هرکه در همه امور خدا را طاعت کرده در همان عالم در دار نعیم جایش میدهد و هرکه عاصی او باشد ازان عالم او را بر می آرد و در دار العذاب او را میسوزاند و هرکه اطاعت و عصیان مساوی باشد او را به دنیا آورده اجسام کثیفه حیوانات مختلفه می پوشاند ببلاها و دردها و رنجها و سختی و زحمتها بمقدار گناهش مبتلا میسازد و هرکه اطاعتش غالب باشد با قبح صور حیوانی بیگرداند و همچنین احوال او همیشه از صورتی بصورتی و از جسمی بجسمی و از کره بکره منتقل میشود و ابد الآباد همین صورت است نه جنت است نه جهنم و هرگاه او را بلباس بهایم و دواب ملبس ساخت پس تکالیفش ساقط میکنند شهرستانی گفته همین است اصل تناسخ

باب فرقات جبریه با اجمال عقاید ایشان بدانکه

جبر عبارت از نفی افعال از بندگان فی الحقیقت و اسناد صدور آن از خداوند جلشانه ظاهراً و باطناً و واقعی است زیرا که این فرقات

جبریہ خدا را عادل نسبیدانند شہرستانی مع متکلمین دیگر ایشان گفتہ

[فالجبریة الخالصة هی التی لاتثبت للعبد فعلاً ولا قدرة

علی الفعل اصلاً والجبریة المتوسطة ان تثبت للعبد قدرة

غیر مؤثرة اصلاً فاما من اثبت للقدرة الحادثة اثراً ما

فی الفعل وسمّی ذلک کسباً] خلاصہ آنکہ جبریہ دو قسم اند خالصہ

ایشان میگویند کہ بندہ را اصلا فعل و قدرتی نیست جمیع آنچہ بندہ

میکند او اصلا ظاہراً و باطناً فعل خدا است نہ فعل بندہ جبریہ

متوسطہ قایل بآنکہ بندہ قدرتے دارد لیکن مؤثر نیست جبریہ

کسبیہ قایل بآنکہ در قدرت حادثہ اثری قلیل در فعلست یعنی

بمحض ارادہ بندہ فعلش ایجاد میکند این را کسب نامیدہ اند و

بعضی متکلمین ایشان کسب را معنی دیگر ساختند در مبحث خیر و شر

می آید انشاء اللہ تعالی **جہمیہ** اصحاب جہم بن صفوان

قایل بآنکہ بندہ بر ہیچ چیز قادر نیست اصلا و نہ موصوف باستطاعۃ

میشود چہ او مجبور مطلق ست ارادہ و اختیار بالکل ندارد و ہمہ افعال

و حرکات و سکنات او را خدا می آفریند چنانچہ در جمادات میکند تکلیف و عذاب

به بنده جبر وظلم ست واگر بخواهد ناری چون فرعون را جنت و
جنتی چون موسی را جهنم ببرد جائزست وجهنم وجنت بعد مملو
شدن از خلق نابود میشود وشیطان موحد کامل ست اورا عاصی
شمرده به جهنم میبرد وآدم عاصی بوده اورا به جنت میبرد خلفا
اربعه مع جماعتی از عباسیه وامویه را برحق میداند نجاریه اصحاب
حسین بن محمد نجار قائل بانکه خالق اعمال بندگان خداست و
اما بنده کاسب ست ورویت خدا بچشم محال وبقلوب جائزست
وقرآن وقت تلاوة عرض ووقت کتابت جسم ست وکلام الله غیر
خداست وهرکه قرآن را مخلوق میداند کافرست وخدا درهر مکان
از روی ذات موجودست نه بمعنی آنکه علم وقدرتش همه را احاطه
کرده وبر خدا هیچ واجب نیست وتا آمدن رسول آدمی مکلف بالکل
نیست وخلفا اربعه را بدل وجان قبول دارد **صفاتیه** اصحاب
مالک بن انس واحمد بن حنبل وسفیان ثوری وداود اصفهانی
واشال ایشان را حنابله وهم اهل حدیث وهم ظاهریه می گویند قائل
بانکه صفات خدا قدیم ازلی اند وصفاتی ثبوتی دیگر دارد چون و

دست وساق وپای وروی وگوش وچشم واستوله

یعنی بر عرش برابر نشستن اینصفات واین جوارح بمعنے حقیقی

خدا دارد و تمام این معلوم وکیفیت آن مجهول وایمان بوجود

اینها بمعنے حقیقی واجب وتاویل آنها حرام وسوال از کیفیت

آن کفر و بدعت است وهمین مذهب در اینمسئلہ متمسک ایشان وهابیه اند

ولکن وهابیه در عدم شفاعت تابع معتزله اند و در ناطق و مستمع

و معذب ومثاب نبودن اموات در قبور بنا بر مشهور تابع بعضے

اند وفقهاء اربعه واز بعضے مسموع شد فقهاء ثلثه یعنی حنفی

وشافعی ومالکی وتبعه ایشان بدعتی اند زیرا که بقیاس وبرای مقابل نصوص

در فقه راه میروند وکل اہل سنت را بدعتی میدانند مگر کسی که

غالب در فقه بحدیث رفته چون عبد العزیز وعبد الحق دهلوی

واحراق قرآن کهنه بآتش جائز میدانند به تبعیت عثمان چنانچه در

عصر ما سوزانیدند ومسموع شد که اکثر صوفیه را موحد نمی دانند

بل مشرک اند بسبب وحدة وجود وکل اقسام نذر وعرفی چون نذر

دستگیر ایشان شرک وحرام ونجس میدانند وحدیث النجه می دانند و

وبجماع صحابه را حجة می دانند وزیارت اموات وقبور وندای
اموات اگرچه بیا رسول الله صلی الله علیک وآله وسلم باشد وخطاب
باموات جائز نمی دانند وبر هر شی که غیر اسم خدا گفته یا ملبند
شود حرام ونجس می دانند ومطبوخات نصاری وذبایح ایشان
را اکثر جائز می دارند وپنیر از مایه خوک ساخته جائز وطاهر
میدانند ومیگویند همچو منبر پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
خو خورده وکفار هنود را بعضی نجس نمی دانند ودعا کردن
بر قبور حرام میدانند واهل البیت علیهم السلام علی وفاطمه
وحسنین را می دانند وازواج واقارب آنحضرت را اهل
البیت یعنی ساکنان خانه می دانند وآیه تطهیر را اکثر ایشان در
پنجتن پاک مخصوص میدانند واگر از اهل تطهیر خطائی سر زد
بعد تنبیه بران قرار میگیرند وصحابه را جائز الخطا می دانند
چنانچه بعض معاصرین ما قول عمر که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را
گفت هذیان می گوید اگر عمر باختیار گفته در کفر او شبهه نیست و
الا خطا کرده وخلافت خلفا را باجماع میدانند چنانچه از صحابه بعض

چند نفر اتفاق کردند منعقد شد و بعامه صحابه ظن عدالت دارند

فمجسمه ایشانرا مشبه هم میخوانند مقاتل بن سلیمان و

داود ظاهری و نعیم مصری و معاذ عنبری و مالک بن انس قایل باینکه خدا بصورت پسر امرد جعد موی است از گوشت و خون و استخوان و اعضا و دست و پای و روی و زبان و چشم و گوش و صورت و هیکل و بینی و دهان و جمیع اعضا و جوارح دارد حتی آنکه در اوایل در جلد اول نهج البلاغهٔ ابن حدید است که نزد معاذ لخت گوشتی مطبوخ حاضر بود شخصی از کیفیت خدا از او سوال کرد و از طعام و شراب او معاذ گفت والله خدا همین لخته گوشت و خون است و همچو مطبوخ شما میخورد و می آشامد و میگویند که خدا صورت خود را از آئینه ملاحظه کرد پس آدم را بصورت خود عینا آفرید و ایضاً از معاذ از کیفیت اعضا سوال کردند پس معاذ اعضاء مذبوره را شمار کرد و سائل حیا و لحاظ کرد از استفسار فرج و آلت خدا پس سائل دست بر آلت خود نهاد و معاذ گفت بلی خدا فرج دارد پرسیدم مرد است خدا یا زن معاذ گفت مرد است و می گویند

داود کمر زمی گفت اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی
عما وراء ذلك یعنی از فرج و ریش خدا از من سوال مکنید
واز سوای آن بپرسید ومیگویند که خدا بر طوفان نوح بعد آن
پشیمان شده میگریست تا آنکه ملائکه برای تسلیه او آمده تسلی کردند
وچشم خدا درد کرد و ملائکه عیادت خدا میکردند ومیگویند خدا ملائکه را از
موئهای ذراع دست خود آفریده و داود میگوید خدا از سرتا
سینه مجوف است واز زیر سینه غیر مجوف است مجلد اول شرح نهج البلاغه
وملل شهرستانی وبیان الادیان وابراز المذاهب را ملاحظه
کن والله از تحریر مقالات ایشان زبان قلم خجالت میکشد واین
حدید وغیر او ایراد کرده‌اند که روز عید امیر مجسمه راه میرفت پس
جماعتی از فرقه مجسمه بر مصلاهای خود طبل میزدند ومیگفتند
اللهم لا طبل لا طبلك یعنی بار خدایا طبلی نیست مگر طبل تو کسی
گفت خدا طبل ندارد ایشان گفتند اگر خدا طبل نداشته باشد از امیر
شما کمتر خواهد بود و داود و اصحاب او با خدا معانقه و مصافحه
میکردند وهر شب جمعه بر سقف خانه داود فرود می آمد و داود آب ودانه

۲۷

توست شهرستانی میگوید که اینفرقه احادیث دروغ ساخته به پیغمبر
منسوب کردند از انجمله است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خدا
را بصورت پسر امرد دیدم و با من مصافحه کرد و دست میان
دو شانه من گذاشت که برودت آنرا محسوس کردم و ایضاً گفته
اکثر اعتقاد ایشان از یهود است انتهی کلامه و قایل بانکه ملائکه و انبیا
غیر معصوم اند و از ایشان کبایر صادر شده و بر افعال و اقوال
و سیر ملائکه و انبیا ایراد کرده اند و طعن زده اند چنانچه این حقیر کتاب
عصمة الانبیاء والملائکه در جواب ایشان تحریر کردم و قایل بانکه از
قرآن سورها و آیات افتاده و قرآن ناقص است و در صدور
خطایا از انبیا فرقات اسلامیه دیگر هم شریک با حشویه اند سید مرتضی
رازی در تبصرة العوام فرمود که مشبه و مجسمه و مجبره و حشویه در اعتقاد
یکفرقه و در شرعیات هفت فرقه اند حنفی - مالکی - شافعی - سفیانی
اسحاقی - حنبلی اند و کرامیه هم چنین اند کرامیه اصحاب محمد بن
و عبدالله بن محمد بن کرام مع فرقه حشویه قایل بانکه خدا در جهت فوق
است میان او و میان عرش بعدی متناهی است و ایشان هم قایل بانکه

۲۹

وعلف بر سقف خانه می نهاد که خدا خر اسوار شده می آید و اگر آب و دانه برای الاغش مهیا نمی کرد البته خدا در تحصیل آن مشغول میشد و از صحبت وا او و معطل می ماند و خلافت خلفا را باجماع منعقد شده **حشویه** بعضی اینفرقه را جدا شمردند و شهرستانی حشویه را در مجسمه شمرده که از شعب آنهاست اصحاب مضر و کهمش و احمد هجیمی و غیرهم قایل باآنکه خدا جسم است صاحب جوارح و اعضا بصورت انسانی با او حشویه ملامسه و مصافحه و یکی دیگر را معانقه و بوس می کنند در منهاج الکرامة از حشویه آورده خلاصه انکه نقاطی پسر امرد بی را که جعده موی مخطط خوشصورت بوده او را گرفته راه سیر رفت بین راه یکی از مشایخ حشویه را ملاقی شده او که بر این پسر تند نظر کرد پس از مراجعت نقاط پسر منظور را حاضر کرد و گفت ای شیخ چونکه تو پسر را نگاه کردی اگر ترا در او حاجتی است یعنی اگر با او لواطت میکنی حاضر است شیخ گفت ذیل او را به تکرار نگر دیدم که خدا بشکل همین پسر بعبوست در قد و قامت و شکل و صورت گمان کردم که خدا باشد نقاط گفت والله این نقاطی من افضل از این اعتقاد

۲۸

خدا صورت و شکل و اجزا و اعضا دارد و صفاتش قدیم و خلافت
ثلثه باجماعست مرجئیه شعب دارند مرجیه خوارج مرجیه قدریه
مرجیه جبریه مرجیه خالصه رئیس ایشان عبد الله الکرام و غسان
و محمد بن شبیب صناحی و خالد و یونس نمیری ستنید مرتضی فرمود
ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن الحسن و جهم و غیلان و ابن مهران
و ابن سمج و فضل رقاشی و جز ایشان قایل بانکه ایمان قولست نه فعل اهل
کبایر آمرزیده اند معذب نمیشوند و ایمان محض معرفت خداست
و ترک ان کفرست و با ایمان معصیت ضرر نمیرساند و محبت خدا بجنت
میبرد نه بعلم و عمل و ترک ان ضرر ندارد و خدا محل حوادث و جبار
ست خیر و شر من الله و معیبو و صاحب کبیره شیطانست و سیر
و پیاز حرامست و ابلیس مومن موحد و عارف بالله ست لهذا بآدم سجده
نکرد و خلافت خلفا باجماع و خلافت معاویه حقست و ما اعتقاد
داریم که محمد رسول است اما نمیدانیم که زنگی یا هندی یا عربی ست یا عجمی
یا رومی و منافق نزد ایشان موحد ست بجنت میرود و بودن دو امام
در یکزمان نزد ایشان جایزست چنانچه علی و معاویه بودند اشعری

٣٠

سیند فرقهٔ جبری و اصل ایشان است و دیگر فرقات جبریه از همین
منشعب شده و سنت و جماعت خود را نامیده برائی آنکه بعد صلح
صفین مردم بر خلافت معاویه جمع شدند تاریخ الخلفاء و صواعق
را ملاحظه کن و کل صحابه را عدول انگاشتند و اصل اصحاب ابن کلاب و
ابو الحسن اشعری منسوب بابو موسی اشعری باشد بانی این مذهب آمد
بدانکه در اول ابو الحسن تلمیذ ابن کلاب بود و او از نصرانیت اسلام
آورده بود و بعد ازان تلمیذ ابو علی شد پس روزی ابو الحسن اشعری
او استاد خود ابو علی جبائی را پرسید که در سه برادر چه میگوئی یکی
مطیع دیگر عاصی سوم صغیر مرد ابو علی گفت مطیع بجنت عاصی
بجهنم میرود و صغیر را نه ثواب و نه عذاب است اشعری گفت اگر
صغیر بگوید خدایا چرا مرا صغیر کشتی اگر بزرگ میشدم بسبب اطاعت
بجنت میرفتم ابو علی گفت که خدا میگوید بعلم خود میدانم اگر کبیر
میشدی عاصی شده بجهنم میرفتی لهذا ترا صغیر کشتم پس اشعری
گفت اگر عاصی بگوید مرا چرا صغیر نکشتی که بجهنم نمیرفتم خدا در جوابش
چه میگوید ابو علی مبهوت شده از جوابش معطل ماند پس بعض همین اشعری

[illegible]

مذهب عدل را ترک کرده در صدد اثبات جبر کوشیده و ملل شهرستانی را ملاحظه کن خلاصه آنکه صفات خدا را با ذات خدا شریک میدانند زیرا که صفات نزد ایشان قدیم اند و کلام الله حتی هر حرفی را قدیم میدانند و بانی جبر اند و بنده را در فعل هرگز مدخلیتی واثری نمیدانند و جمیع آنچه واقع میشود از نیک و بد و جسم و عرض و عمل و فعل و قول نزد اکثر ایشان فاعل آنها بلاواسطه خداست اگرچه بنده در ظاهر فاعل باشد و نزد بعض ایشان فاعل خداست و کاسب بنده یعنی بمحض اراده بنده خدا آن فعل را دفعتاً ایجاد و خلق میکند و عدل بر خدا جایز نمی دانند پس اگر تمام کفار را بجنت ببرد و تمام انبیا را بجهنم عیاذاً بالله نزد ایشان جایز است ظلم نیست و نیک و بد و حسن و قبح عقلی نیست یعنی عقل نیک و بد را دریافت هرگز نمیتواند و رؤیت و دیدار خدا بچشم سر جایز بل واجب میدانند و هر که اعتقاد بآن نداشته از اهل سنت و جماعت نیست و رؤیت مجردات و رؤیت اعراض چون اصوات و شموم و روایح و مزه ها و بوها بچشم سر دیده میتوانند دوانی بر شرح عضدی

[illegible]

٣٣

[illegible]

از اشاعره قایل بانکه اگر کور مادرزاد در چین باشد و پشه در هند
پس کور آن پشه را دیده می تواند اگرچه شب تار و کوه ها و دریاها
حایل و فاصل باشند و مومنین در قیامت با خدا مصافحه و ملاقات
میکنند و خدا در قیامت ساق خود مومنین را مینماید بسبب
آن خدا را می شناسند پس مومنین بسجده می افتند و رویت
خدا بلا کمیت و بلا کیفیت و بلا جهت و لا مسافت حاصل میشود و
ایمان بآن واجب و سوال از آن بدعت و تحقیق جهالت و قایل بانکه هیچ چیز
بر خدا واجب نیست و هر فعلیکه میکند بی فائده و بی مصلحت
و بی اراده میباشد بل هر مراد او همی باشد و نهی او مرضی او نباشد و ظلم و ستم اگر میکند او را ظلم و ستم نمیگویند
زیرا که خدا مالک است در ملک خود هرگونه تصرف میکند ظلم
نیست اگرچه فی الواقع او ظلم باشد و قایل بانکه خیر و شر من الله است
حتی که اگر معتقد نباشد او سنت و جماعت نیست پس آنچه زنا و
شراب و ترک نماز و روزه و قبایح دیگر واقع میشود او بقضا و قدر
خداست و منکر آن کافر است و بنده را اختیار و اراده نیست
و هر که را بخواهد او را خدا گمراه میکند و هر که را بخواهد او را هدایت

میکند ایمان و کفر مخلوق خداست و بر دل کفار مهر نهاده ایمان
نمی آرند و از دهان و دل مومنین مهر برداشته ایمان آوردند
و اگر مومن را اجزاء ایمان و کافر را اجزاء کفر و علیهذا از اجزاء علل
نمی دهد جائزست و قائل باینکه از انبیا صدور خطا یا شده و
ابراهیم سه دروغ گفت یکی آنکه اِنِّی سَقِیْمٌ دیگر بَلْ فَعَلَهُ
کَبِیْرُهُمْ دیگر زن خود ساره را خواهر خوانده و در بخاری و
مسلم باین مضمون حدیثی صحیح نوشته اند و معمول ایراد کرده اند قائل
باینکه پدران و مادران پیغمبر ما و پدر ابراهیم آزر کفار و مشرکین بودند
و ابوطالب کافر مرده و خلافت خلفا باجماع میدانند و تفضیل
مفضول و تقدیم بحضرات در ذیل و ضیع در امامت جائز میدانند
و دنبال هر نیک و بد بر و فاجر بجماعت نماز خواندن جائز بل
سنت میدانند و عصمت در انبیا قبل نبوة بغیر ابلاغ و در امامت عصمت از
معصیة تا لحد واجب بل جائز نمی دانند و اگر امام ظالم هم باشد یا در حال
امامت ظلم هم میکند عزل نمی تواند شد و امامت ابوبکر باجماع و
امامت عمر بوصیت و امامت عثمان بشوری منعقد شده و پیغمبر

رقص زنان در قفص نغمه ودر راه خیبر شنیده بل امر بآن فرموده وازواج را

در اهل البیت شمرده وپیغمبر صلی الله علیه وسلم در مرض الموت

هذیان گفته یعنی تعجیل درخواب نزد بعضی وعائی واقعشده ونزد اکثر

جسمانی بوده وانحضرت وصیتی نکرده ودر نماز چند بار سهو

کرده چنانچه در صحاح روایات آورده‌اند که نبی مکرر در نماز و

رکعات وتشهد شک وبغسل جنابت نماز کرده وغسل فراموش

کرده ودر جامه منی آلوده از وی فراموشی نماز کرده چنانچه در

جمع صحیحین وغیر آن مرویست وعمر استاده بول میکرد برای

او ساختند که خود نبی آزاده منشیانید فاطمه زهرا وی خطا بود عبیدیه قایل باینکه

عاصی کافر است مخلد فی النار می باشد وخدا وعده خود را تبدیل

کرده نمیتواند لهذا شفاعت در اسقاط ضرر قبول نمیشود وباقی

اعتقادات ایشان چون اشاعره وکرامیه است عبیدیه

اصحاب عبید المکتب قایل باینکه هر موحد ناجیست وبغیر مشرک در

جهنم کسی نمیرود وخدا بصورت خود آدم را آفریده وعلم او تعالی

همیشه غیر او تعالی بوده وکلام او همیشه با او بوده لکن غیر او ست

۳۵

وخلافت باجماعست غسانیه اصحاب غسان بن الکوفی
قایل باینکه ایمان محض معرفت خدا و رسول است زیاد میشود و کم
نمیشود و میگویند که خدا حمل اشیا محرم کرده و ما تعیین کرده نمی
توانیم که حرام عینے کدام است و ما گوسفند را عیناً و خوک را عیناً
نمیدانیم و خدا حج کعبه فرض کرده اما نمیدانیم که کعبه عیناً کدام
است در عرب است یا در هند و باجمال اعتقاد واجبست که گوسفند
حلال و خوک حرام و حج کعبه واجبست شهرستانی نقل حکایت کرده
که ابو حنیفه از فرقه مرجیه غسانیه و محتمل است که ابو حنیفه ایمان را
محض تصدیق قلبی میدانست که کم و زیاد نمیشود لهذا در فرقات مرجیه شمرده شده وخلافت را
باجماع میدانند **ثوبانیه** اصحاب ثوبان المرجی قایل باینکه ایمان معرفت و اقرار باو
برسولان اوست غیلان و ابو شمر و اصحاب ایشان قایل باینکه
خیر و شر از بنده است و امامت بغیر قریش هم میرسد و هر که قیام بکتاب
و سنت کرده تواند امام شده میتواند نه باجماع امت و اگر خدا یک
عاصے را بخشد پس کل عصاة را البته بخشد و اگر یکے را از جهنم
برآورد پس امثال او کلهم را برآورد و شهرستانی تعجب میکند ازانکه

۳۶

ایشان جازم نیستند که مومنین اهل توحید از جهنم بر می آیند قطعاً
واز مقاتل بن سلیمان مرویست که مومن عاصی را بر پلصراط
نگهداشته عذاب لهب آتش بقدر معصیت می کنند و می گویند
ترک معاصی از اصل ایمان نیست تومنیه اصحاب معاذ تومنی قائل
بآنکه آنچه از کفر باقی ماند او ایمان است و آن خصلتی چند است اگر ترک
جمیع آنها کرده میشود یا یکی از آنها ترک کرده میشود کافر میشود و
خصلت واحده را ایمان نمیگویند و نه بعض ایمان میگویند
و آن خصایل معرفت و تصدیق و محبت و اخلاص و اقرار بآنچه رسول
آورده و اگر نماز و روزه را بنیت قضا ترک کند کافر نمیشود و اگر کسے
باراده کشد یا طپانچه زند بجهت استخفاف یا عداوت کافر میشود نه
بجهت قتل و نه بجهت زدن و ابن راوندی و بشر المریسے میگویند
کفر انکار است و سجده بآفتاب و ماه و صنم کفر بذاته نیست صالحیه
اصحاب صالح بن عمرو الصالحی و محمد بن شبیب و ابو شمر و غیلان
بن مروان و یونس بن عمران از مرجیه جبریه اند جمع کردند میان قدر
وارجاء قائل بآنکه عالم را صانع نیست و ایمان محض معرفت خدا و کفر

باب دوم در بیان فرق اسلام و مقالات ایشان

۳۷

جهل بالله است وقول نصاری ثالث ثلثه کفر نیست لکن این اظهار نمیکنند مگر کافر ومعرفت خدا محبت با وخضوع برای اوست واین صحیح میشود بانکار رسول او واایمان فقط بخدا کافی نیست نه ایمان برسول او ونماز عبادة خدا نیست بل ایمان بالله عبادة است وایمان خصلت واحده است زیاده وکم نمیشود وکفر هم خصلت واحده است ناقص نمیشود ومعرفت خدا فطری است نه نظری ونه کسبی

در حال اینفرق سعید بن جبیر وطلق بن حبیب ومحارب بن دثار ومقاتل بن سلیمان وحماد بن ابی سلیمان وابو حنیفه وابو یوسف ومحمد بن الحسن وقدید بن جعفر الشهرستانی گفته کل ایشان ائمه حدیث اند وایشانرا از فرقه حدیثیه هم گویند وایشان بکفر صاحب کبیره و تخلید او قائل نیستند

باب صوفیه

بدانکه بعضی وجه تسمیه صوفیه چنین نوشته اندکه ایشان لباس از صوف وکرک وپشم در گرما وسرما میپوشیدند لهذا باسم صوفیه در السنه عوام وخواص مشهور شدند وبعضی میگویند که معارف ایشان بنظر واستدلال وکتاب نمی باشد بل بعرفان وعرفان حاصل نمیشود مگر بصفائی قلب وصفائی

قلب حاصل نمیشود مگر بریاضات و فاقه کشی وانزوا و غار نشینی
و چون این فرقه همین است لهذا باسم صوفیه خود را مشهور کردند و
بعضی میگویند هرکه فلسفه میخواند قلب او سیاه از قبول نمیگردد پس
جماعتی از متفلسفه اشراقیین جمع کردند میان معقول و منقول
بتاویلات کاسده و رموزات فاسده و آن جمع را بصفاء قلب گمان کرده
خود را صوفیه نام نهادند بدانکه نزد این فرقه فلک و ملک
و لوح و قلم و جنت و جهنم و ثواب و عذاب سوال و میزان و حور و قصور
و صراط و انهار و اشجار و طیور و نعمات و درکات و معاد جسمانی
و معراج و امثال آن روحانی و خیالی اند نه امور جسمانی و نه واقعی
و نماز و روزه و حج و جهاد و اوامر و نواهی و امثال آنرا تاویلها
میکنند و میگویند این از قبیل ترغیب و تسخیر عوام خلائق باشد چه در
طبایع ایشان میل بهیمیت موجود و بغیر آن تسخیر ایشان ممتنع بود
لهذا مطابق افهام و معقول خواهش و ذوق و شوق ایشان انبیا
بچنین الفاظ کلام ایشان میفرمودند تا انکه اول باین مایل شوند بعد
آن بحسب مادیات خود بمطلب میرسند و مراد از نماز و روزه و زکوة و

وجح وجهاد و اغلال وجهنم وصدید وسلاسل رموز دیگر ست بظاهر
تخویف ایشان در مرتبه اول ست این از واقعیات فیست کتاب

تصفیه القلوب ودبستان المذاهب وابراز المذاهب ومونس الابرار
را ملاحظه کن بتفصیل بیابی و ایشان هم فرق بسیار اند ما در اینجا از
مجمل اعتقادات بل شمه از یازده فرقه ایشان یاد می کنیم **وحدتیه**
از جمله ایشان بسطامی و بایزید و حسین بن منصور حلاج و شیخ سهروردی
و محی الدین عربی و امثال ایشان اند قایل باینکه هر شے از موجودات و
کائنات عین خداست و مثل میزنند که عالم بمنزله موج یا و خدا بمنزله آب
دریاست هر گاه موج آرام میگیرد باز دریا میشود و عالم بمنزله زمین
و خدا بمنزله ظروفست هر گاه منکسر میشود پس آن ظرف شکسته باز زمین
میشود یعنی هر گاه از عالم شے فنا میشود پس آن شے باز جزو خدا یا
خود خدا میشود و عیاذا بالله بنابرین سگ و خوک و کافر و مادر و دختر
و زوجه و شوهر یکی باشد پس اگر بزوجه خود دخول کرد گانه بمادر خود و
بدختر خود دخول کرده و اول کسے که ازین فرقه دعوای خدائی کرد و سبحانی
ما اعظم شانی گفت یعنی منزه ام چه بزرگ شان دارم بسطامی با یزید

ومنصور حلاج بوده بعد وحدة ادعای ربوبیت کرده آهنه است مقتول
شد واز تواریخ وغیر جال این قصه را بتفصیل میابی ومحی الدین
عربی در کتاب فتوحات مکیه میگوید سبحان من اظهر
الاشیاء وهو عینها یعنی خدا ظاهر کرد اشیارا وحال آنکه خود
عین اشیا است در فصوص الحکم گفته العالم صورته وهو
روح العالم یعنی عالم که مراد کل موجودات وکائنات باشد صورة
وشکل خدا است وخدا روح این همه اشیاء وعالم است تدبر کن
که خدا بنابراین شکل وصورت سگ وخوک است ولا حول
ولا قوة الا بالله در فص موسی گفته قول تعم در حکایت فرعون
است که انا ربکم الاعلی یعنی فرعون گفت من پروردگار اعلا
شمام نظر بمجال خود کرده گفته واز امر واقعی فرعون خبر داده
وحق را در خود یافته واز امام غزالی وفخر رازی نقل میکنند
که اهل تثلیث را بتثلیث مشرک میدانند عجب از این مسلمانان
که فرقه وحدتیه کل اشیا را خدا می دانند وایشان را مشرک نمیگویند
اتحادیه بعضی این فرقه را علحده شمرده واقعا ایشان وحدة وجودی

اند قایل بانکه خدا با عالم و انبیا یگانه میشود چنانچه با داود و سجاد
و با منصور و بالسطام و بایزید یگانه شده حلولیه قایل بانکه خدا
در ابدان و جسام انبیا و عارفین صوفیه و صفیا و اولیا حلول
و دخول میکند چنانچه در شبلی و در ملا رومی و شیخ عبد القادر جیلانی
حلول کرده مثنوی رومی و غنیه شیخ جیلانی ملاحظه کن وصلیه
یعنی صوفیه هرگاه بکمال برسند بحقتعالی واصل میشوند و هو هو میگویند
بنحوی که میان خدا و بنده پرده نمی ماند و فنا فی الله میشوند پس
در انوقت بالکلیه تکالیف شرعیه و منهیات الهیه از ایشان مرتفع
بل تکلیف ساقط میشود عشاقیه هرگاه صوفیه بحق واصل شدند
پس عاشق بحقتعالی میشوند و خدا عاشق ایشان میشود و پس عبادات
و جمیع تکلیفات از ایشان ساقط میشوند چه عبادات از مشاهده
حق باز میدارد چنانچه ابراهیم علیه السلام ساعتی خوابیده از حق باز
مانده مرتد بذبح ولدش شد زیراکه بسبب خواب از حق غافل شد و آن جزاء غافل بوده
نوریه میگویند میان بندگان و خداوند ایشان دو حجاب حائل
ست حجاب ناری پس او لازم از خواص عوام ست هرگاه خارج

حجاب ناری ایشان میباشند پس باکل و شرب و جماع و نیا داری
و خواب و آرام و تکبر و فسق و فجور و امثال آن مشغول میباشند و
حجاب نوری پس اگر خواص حجاب نوری را طی کردند حاصلش
صبر و توکل و رضا و تسلیم و تجوا بے و بی آرامی و شوق و قرب
و وجد و مستی ست و باید درجه خواص میرسند نظر به میگویند بجهت
مرشد کامل هرگاه عوام کالانعام همیشه حاضر باشند نظر حق حاصل
میکنند پس منظوریه ایشان حاصل میشود و این درجه و کمال
بدرس و کسب و اجتهاد و استدلال و نظر و فکر حاصل نمیشود و اکتساب
آن کار قشریان است یعنی اهل شریعت و اهل شریعت نزد روحی
چون سگان اند استخوان میخورند و مغزان غذا اهل تصوف است
شمر الحنیه هرگاه صوفیه را صحبت قایم میشود حال در دلهای
مردم راه می یابد پس بمحض حصول آن تکلیف باطل میشود و دف
زدن و رقصیدن و شنیدن ساز و سرود و سرنا و طنبور و طبل
و ارتکاب مناهی و ملاهی و اموال مخلوق و زنهای مردم و پسران
حلال میشوند و بر زبان اللهم لا تطبل الا طبلک نتیجه عرفان

جاری میشود و سماع غیبیه ایشانرا حالیه هم میگویند ایشان اگر
سماع ساز و سرود می کنند از هر صوتی و سماعی حق در نظر ایشان
می آید پس جنید میگوید که هرگاه حق در نظر آمد حقیقت و هو هو گویان مست
و مدهوش میشوند حوریان جنت در انحال حاضر شده ایشان را در
بغل میگیرند و انجماعت هرگاه بهوش می آیند بغیر از حق چیزی دیگر
بنظر ایشان نمی آید و کل مخلوق غیر ایشان از خداوند مطلق جاهل و
غافل اند و بدرجه صدیق نمیرسند تا وقتیکه همه عالم او را زندیق نمی
گویند باطنیه دعوی علوم باطنیه و مکاشفات غیبیه میکنند
بسبب انزوا و فاقه کشی و غار نشینی بیوست دماغ ایشانرا روی
می دهد گاهی بسبب الصور حیوانیه مختلفه متخیله و گاهی مقالات
متصوره مخطوره در مسامع و انظار ایشان چه شیاطین و جنیات ایشانرا
مسخر و متصور میشوند پس بفهم و زعم خود این را تعبیر بمکاشفات و غیبیات گرده و
الهامات ملکوتیه و حضور قدسیه خیال کرده و کرامات می نمایند و هر شی
را ظاهری و باطنی قرار داده اند و این فرقه ظاهر و باطن هر شی را مدعی
اند و ابلیس نزد ایشان موحد مومن حقیقت و ابلیس ظاهر و باطن آدم

دانسته سجده نکرد و از باطن خود بخدا جواب داده که من آتشم
خدا رد قولش نکرده و اگر کسے را ابلیس گویند مراد ازان موحد عارف
ست و اگر کسی را فرعون و شداد و نمرود گویند مراد ازان
متواضع و حلیم ست و فرعون در خود حق مشاهده کرده لهذا
انا ربکم الاعلی گفته از امر واقعی خبر داده چنانچه منصور
انا الحق میگفت و تمام این اخبار از باطنست قشریان که اهل شریعت
باشند باین رموز نرسند الا من خصه الله و خدا خود را
گاهی بصورت آدم و موسی و ابرهیم و عیسی و محمد
و علی و حسین می نماید بمقابل ایشان نمرود و فرعون
و ابوجهل و ابن ملجم و یزید خود را میسازد و هرچه در عالم
ست خود اوست هو الظاهر و الباطن هو الاول و الآخر
کنایه ازوست و دیگر مقالات دارند صورت تحریر آنها نیست
مشارکیه خود را افضل به ولایه هم میگویند که ما با انبیا در مرتبه
شریکیم لکن خدا ما را عزیز داشته امر بدعوت نفرموده اگر خواهیم
دعوت کنیم و اگر نخواهیم نکنیم و دعوت از حق مشغول میسازد و ما فارغ

وبحث در ہمان مشغولیم ومیان ما وخدا واسطه نیست بخلاف انبیا
که میان ایشان وخدا وسائط ووسائل اند ومیگویند که ہرگاه خود ہم
بدرجه اعلی رسیدند صفات ثبوتیه وسلبیه خدا بر ایشان اطلاق
میشود بلکه جمیع آنچه بر خدا اطلاق شده تواند بر ایشان ہم اطلاق
میتواند شد زیرا که ایشان فنا فی الله شدند یعنی در خدا وبنده
تمیزی نمانده مابین ایشان وخدا اشارکت در اسماء وصفات
حاصل میشود وبالاجمال در نفحات الانس وبتفصیل در تصفیه
القلوب وفصوص الابرار دست (?) اینها را ملاحظه کن در اینها چه چیز درج است
والله الهادی تنبیه اصول عقاید ایشان مخالف جمیع عقاید اہل ملل
ونحل است اما فروع ایشان سوای (?) نزد ایشان بر موزات (?) است واگر کسے
عامل است بسبب خوف وبلوای اہل اسلام پس فروع خود بجهت
تالیف خلق بظاهر گردند پس فروع ایشان وفروع جمیع فرقات اہل
سنت یکیست حنفی وشافعی ومالکی وحنبلی واسحاقی بدانکه
نزد ست صوفیه باسانید اہل بیت عصمت وطهارت احادیث بسیار
وارد اند شیخ مفید از امام علی النقی حدیث طویلی آورده آخرش

ابنست والصوفية كلهم من مخالفينا وطريقهم مغايرة
لطريقنا وان هم الا نصارى ومجوس هذه الامة أولئك
الذين يجهدون في اطفاء نور الله والله يتم نوره ولو
كره الكافرون خلاصه انكه كل صوفیه مخالف ما و مخالف طریقه ما
ست ایشان نصاری ومجوس این امت اند سعی ایشان در برهم
زدن دین محمدی است صلی الله علیه واله وسلم و خدا متمم دین مطهر
اوست اگرچه مکروه کفار باشد ایضا شیخ مفید از امام حسن عسکری
روایت کرده ترجمش انیست الا انهم قطاع طريق المؤمنين و
الدعاة الى نحلة الملحدين فمن ادركهم فليحذرهم وليصن
دينه آگاه باشید صوفیه راه زنان مومنین و دعوت کنندگان
ایشان بطریقه جلیه ملحدین اند هر که ایشانرا بیابد از ایشان پرهیز
باشد و دین خود را از ایشان محفوظ بدارد و در مجموعه شیخ
ورام بن ابی فراس از سید البشر صلی الله علیه واله وسلم مروی است
یا اباذر یکون فی اخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی
صیفهم وشتائهم یرون الفضل لهم بذلك على غيرهم

اولئك يلعنهم الله ويلعنهم ملئكة السماء والارض

ابوذر آخر زمان قومی پشمینه پوش در گرما و سرما می باشند و برای خود بسبب آن فضل می بینند برایشان لعنت خدا و لعنت ملایکه و آسمان و زمین است

باب بیان فرق خوارج

بدانکه سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم نام ایشان مارقین نهاده باتفاق اهل اسلام ایشان محلل الدم بودند زیرا که ایشان کفار از دین برآمدند چنانچه تیر از کمان بر می آید و جمیع محدثین حتی بخاری و مسلم این مضمون را روایت کرده اند و حدیث حربک حربی مشهور و متفق علیه است حرب و جنگ علی جنگ رسول و جنگ کننده با رسول باتفاق کافرست و ایشان را خوارج نام نهادند برای آنکه بر امام زمان خود و اصحاب او خروج کردند و حضرت امیر علیه السلام را عیاذا بالله کافر می دانند و ایشان تحکیم حکمین و جنگ معاویه بکفر می دانند و میگویند از وقت قرار حکمین حکم برای خداست هیچ کس خلیفه نیست ملل شهرستانی و تواریخ را ملاحظه کن بتفصیل حساب الف ازارقه اصحاب الیم راشد نافع بن ازرق قایل بآنکه اباحت قتل اطفال مخالفان و زنان ایشان و اسقاط حجم

ازرانی واسقاط حد قذف محصنین جایز بستند و بجهت کفر آبا، اطفال مشرکین
وطفل مرتکب کبیره کافر مخلد فی النار میباشند و تقیه جایز نیست و
جایز است که نبی بعد نبوت کافر شود چنانچه خلیفه در خلافت
کافر شد واگر قبل نبوت هم کافر زاده یا کافر باشد جایز است و
ارتکاب انبیا بر کبائر جایز است و هر که از امت کبیره کند کافر
شود مخلد فی النار میباشد وخون وحلال میشود و دیگر هذیانات
دارند **نجدات عاذریه** اصحاب نجدة بن عامر حنفی هذیانات
دارد **بیهسیه** بیهس بن جابر هیچ هذیان گفته **عجارده** اصحاب
عبد الکریم بن عجرد ایضا هذیانات دارد **خلیفیه** اصحاب
خلف الخارجی گک **ثعالبه** ثعلبه بن عامر گک **اخنسیه**
اصحاب اخنس بن قیس گک **معبدیه** اصحاب معبد بن عبد الرحمن
گک **رشیدیه** اصحاب رشید طوسی گک **مکرمیه** اصحاب مکرم
بن عبد الله عجلی **معلومیه و مجهولیه** جماعتیست قایل باینکه هر که خدا
را بجمیع صفات واسامی داند او از جمله معلومیه است وکسیکه اسما
وصفات خدا نمیداند او از مجهولیه است **اباضیه** اصحاب عبد الله بن اباض

۴۹

۵۰

قایل بانکه از جانب خدا پیغمبری بد و خبیر متضاد بیاید **حفصیه**
اصحاب حفص ابن ابی المقدام بن نمیر قایل بانکه میان شرک و
ایمان یک خصلت ست وان معرفت الله فقط باشد واگر بغیر معرفت
خدا معرفت رسول و آنچه بدو تعلق دارد و معرفت شریعت و قیامت
و ثواب و عذاب و جنت حاصل کند مشرک بود **حارثیه** اصحاب حارث
اباضی هر که برخلاف ایشان بود و از اهل قبله اموال و سلاح هرچه در
معرکه جنگ بدست آید غنیمت بود **یزیدیه** اصحاب یزید بن انیسه
قایل بانکه خدارا حجتی بر توحید نیست واگر در این زمان رسولی
بعجم بلغت شان بیاید و کتابی داشته باشد تا که نسخ این دین کند جایز
ست و دیگر هذیانات دارد **صفریه الزیادیه** اصحاب زیاد بن الاصفر
قایل بانکه نکاح زنان مسلمانان با کفار جایز ست و تارک الصلوة
را بجهت عظم گناه حد نیست و قتل ذریه مخالفان واجبست و ما در نفس
خود خود را مومن میدانیم اما نمیدانیم که نزد خدا مومن هستیم یا نه
و امانت مخالف مذهب واپس دادن جایز نیست بل خوردن آن و
مال مخالف مذهب والتة خوردن واجبست زیراکه او بجهة مخالف بودن کافر مشرک

ست و بیزاری از اہل حد و سنت و بیزاری از اہل جحود وضست

غزالیه معتقدین غزاله منت شبیب زنی بود و جماعتی از خوارج اعتقاد
بامامت او داشتند و سبب گویند امامت زن جایز است اگر حکم بحق و
قیام بمحاربه مخالفان تواند کرد و جماعتی متوقف و متردد بودند در
خروج بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون عبدالله بن ابی
وقاص و محمد بن مسلمه انصاری و اسامة بن زید بن حارثه
کلبی غلام رسول و قیس ابن ابی حازم راوی روایة رویه
خدا و تحریر مقالات دیگر صورت نیست باب در بیان شیعه

بدانکه شیعه در اصل شیعه علی علیه السلام و آل علی را می گویند
چنانچه صاحب قاموس تصریح هم آورده پس در اینجا جمیع فرقات
شیعه متفقند اینست که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خلیفه
بلافصل علی ابن ابیطالب است و در عقلی و نقلی بودن امامت و در
وجوب آن بر خدا یا خلق و بودن آن بنص یا بمیراث در شیعه علوی
و عباسی خلافست و تفصیل آن درینجا حاجت نیست خلاصه کل
ایشان حضرت امیر را خلیفه مطلق بالنص و الوصایة و الوراثة و

والقرابة والصحابة سبیدشند وتفصیل آن در بحث امامت می آید۔
انشاء الله تعالی امامیه واثنا عشریه معتقدین دوازده امام رامی
گویند وپاره از روس مسایل اعتقادیه ایشان تفصیل مے آید امابقیه
بفتده فرقه که منسوب بشیعه اند تعدد واسماء ایشان معه پاره مسائل
اعتقادیه ایشان بالاجمال درینجا ضبط میشوند **کیسانیه** اصحاب
کیسان غلام امیرالمومنین علیه السلام ونزد بعضی تلمیذ محمد حنیفه
امام قائمقام بعد حضرت امیر محمد حنیفه است. ومیگویند رجوع
خواهد کرد **مختاریه** اصحاب مختار بن عبید شهرستانی میگوید در
اول از خوارج بود بعد ازان بامامت حضرت امیر اقرار کرده ونزد بعضی
بعد امامت حسنین بامامت محمد حنیفه قایل شده واورا امام قایم
سید انست هرگاه محمد بر عقیده او مطلع شده ازو تبرا کرد وآنچه اصحیح
شده روایات بران دلالت دارد اینست که مختار معتقد امام زین
العابدین بوده وبرهمان شهید شده اعلی الله مقامه **هاشمیه**
اتباع هاشم بن محمد حنیفه بامامت وقائمیت هاشم اعتقاد داشتند
واسطیه اصحاب ابوخالد بعد علی ابن ابیطالب وحسنین بامامت

وقائیست محمد بن عبد الله بن حسین بن حسن قایل انکه وتزوز بعضے
با مامت مهدی محمد بن ابو القاسم بن علی بن عمر بن علی بن
حسین بن علی ابن ابیطالب قایل بوده خداوند طالقان بود
معتصم او را کشته ومیگویند هر که خروج از بنی فاطمه کند عالم و
شجاع باشد او امام میشود وبنانیه اتباع بنان بن سمعان التهدے
قایل بانکه از هاشم امامت به بنان منتقل شده این غالے بود وزرامیه
اتباع رزام قایل بانکه حضرت امیر به محمد بن حنفیه واز محمد
بن حنفیه بهاشم واز وبعلی ابن عبد الله ابن عباس بوصیت
واز علی بمحمد بن علی وبوصیت محمد به پسرش ابراهیم امامت
رسید این هم قایل بحلول وتناسخ بوده وزیدیه اتباع زید بن علی
ابن الحسین وایشان از امام زین العابدین بزید امامت را میرسانند
ومیگویند بعد او هر که از فاطمیه عالم وزاهد وشجاع وسخے باشد
خروج کند مع دعوای امامت امام میشود ومیگویند دو امام نافذ
الحکومت در یکزمان بودن جایزست چنانچه محمد وابراهیم دو
پسر عبد الله بن الحسن بن الحسین در یکزمان امام نافذ الحکومت مستقل

بودند منصور ایشان را زاگشته در اصول معتقد معتزله و در فروع بعضی
معتقد ابوحنیفه بعضی تابع شافعیه اند جارودیه قایل بآنکه
بعد حضرت امیر ع امام حسن و بعد او امام حسین و بعد او امام زین العابدین
بعد او زید بن علی بعد او محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسین ع
امام قایم و غایب است و میگویند ابوحنیفه بر بیعت او بعد او باقی
بوده و بر همان بیعت مرده لهذا ابوحنیفه را منصور ذلیل و ضرب
و ایذای کرده و بعضی ازین فرقه قایل بموت محمد اند پس ازین فرقه امامت
را بمحمد بن قاسم بن علی بن الحسین بن علی طالقانی دادند و او را
معتصم حبس کرده اصول ایشان اکثر از مرجیه اند و فروع سنی دارند
و میگویند جارود را بصورت منافق بود امام محمد باقر ع او را بلفظ سرحوب
که شیطان جزایری باشد لقب داده و او کور مادرزاد بود و علم
بسیاری از خانه اهل بیت وحی و عصمت اخذ کرده آخر گمراه شد
سلیمانیه اصحاب سلیمان بن جریر قایل بآنکه امامت بشوری است
و بیعت دو نفر از خیار مسلمانان امامت شخص منعقد میشود لهذا امامت
ابوبکر و عمر را صحیح میدانند اما مردم خطا کردند بوجود علی ابوبکر بعد را

خلیفه ساختند و امامت مفضول نزد ایشان صحیح و جایز است و طلحه
و زبیر و عایشه را کافر مطلق میدانند و میگویند اگر توبه کردند توبه ایشان
قبول بود و شهرستانی و غیر او ابیفر را از شیعه شمرده و سید
مرتضی رازی و غیر او سلیمانیه را از فرقه جریریه و بعضی دیگر از
جریریه شمرده و شیعه بودن او اصح و انسب است و ایشان از
اهل حدیث در فروع و اصول تابع حنابله اند لانهما اشتق ثم الله اعلم
صالحیه اصحاب حسن بن صالح و بتریه اصحاب کثیر بن النوری
الابتر و ایشان هم چون سلیمانیه اند قایل بانکه افضل الناس و
اقرب رسول و احق بامامت علی بود و لکن آنحضرت از خود لهذا
برضا خود حق خود را بابوبکر ترک کرد پس ابوبکر خلیفه حقه شد لهذا
امامت مفضول نزد ایشان با وجود افضل مجوز است و هر که از اولاد
حسنین عالم و زاهد و شجاع باشد و بسیف خروج کند امام میشود و در
اصول معتزله و در فروع حنفیه اند و بعضی تابع شافعی و در کفر عثمان
شک دارند باقریه جماعتی اند قایل بانکه امامت از امیر المومنین
بحسنین و بعد ایشان بزین العابدین بعد او بمحمد باقر رسیده و

55

ودر اینجا توقف دارند اما جعفریه امامت را بحضرت صادق میرسانند
ودر اینجا توقف دارند لهذا این دو فرقه را واقفیه میخوانند و فرقه باقریه
رجعت حضرت باقر و جعفریه رجعت حضرت صادق قائل اند شهرستانی گفته
که حضرت صادق ع ذو فنون عجیبه و علوم عزیزه بوده و ادب کامل
و ذو الحکمة بالغه و زهد تام و ورع داشته ناووسیه اصحاب
مردی که اسمش ناووس است و نیز و بعضی ناووس نسبت قریه است قایل اند که
حضرت صادق نمرده ظاهر خواهد شد مهدی آل محمد علیهم السلام آنحضرت
است و اول کسی که قبل قیامت از قبر برآید و عالم را پر از عدل و انصاف
خواهد کرد علی ابن ابیطالب است و بعضی فرقه باقریه و فرقه جعفریه و فرقه
ناووسیه را یکفرقه میدانند افطحیه بعد حضرت صادق امامت عبد الله
افطح ابن صادق قایل اند که عبد الله پسر بزرگ آنحضرت بود لهذا ایشان
قایل اند بانکه اکبر اولاد در امامت میرسد و حضرت صادق در او ودیعت
نهاده رجوع و ظهور خواهد کرد اسمعیلیه قایل اند بانکه امامت مختوم باسمعیل
بن جعفر صادق است و بعضی میگویند اسمعیل غایب است ظاهر خواهد شد
و بعضی میگویند مرده است و بعضی توقف دارند در حیوة و موتش و

۵۶

وبعضی امامت بعد موتش ببرادرش محمد بن جعفر تفویض میکنند و
ایشانرا باطنیه قرامطه و خربیه و شعبیه و محمره و بابکیه هم میگویند
شمیطیه اتباع یحیی ابن ابوشمیط قائل بانکه امام جعفر فرموده صاحب
شما باسم نبی شماست لهذا ایشان امامت را به محمد بن جعفر داده و قایم
بالحق و منتظر میدانند موسویه و مفضلیه فرقه واحده است امامت
را بحضرت امام موسی کاظم رسانیده آنحضرت را قایم منتظر میدانند
و میگویند حضرت صادق فرموده صاحب شما قایم شماست و نام
او چون صاحب توریه است جماعتی از ایشان متردد در موتش و در
حیوتش اند و ایشانرا ممطوریه میگویند و جماعتی از ایشان قطع بموت
او کرده اند و ایشانرا قطعیه میگویند و جماعتی متوقف اند در موتش
ایشانرا واقفیه هم میگویند و آنچه مشهور در فن رجال است آنست که
اسمعیلیه واقفیه اند مسلمیه فرقه است از تبعه ابومسلم و
او خروج کرده اکثر بنی امیه را کشت اعتقادش آنکه امامت بمیراث
است نه بنص و نه باختیار لهذا خلافت را بعد رسول صلی الله علیه وآله
وسلم حق عباس میدانست لکن ابوبکر ستم بعباس کرده و اهل شیعه

اینفرقه را شیعه عباسیه میگویند و نسبت اینفرقه بشیعه علی غلط است
و میگویند ابو مسلم بامامت علی بعد ان بمحمد بعد ان بامامت هاشم بعد
ان امامت بوصیت بمحمد بن علی ابن عبد الله عباس رسانید و در
کتاب فصول التامة از حضرت مقدس رضا علیه السلام از حال ابو مسلم
مروزی پرسیدند قال انه فی الصحیفة التی فیها اسماء اعدائنا
من بنی امیة حضرت فرمود اسم او در نامه دشمنان ما نوشته شده
از بنی امیه و غیر ایشان سایل عرض کرد مخالفین شما گمان دارند که
ابو مسلم از شیعه شما است قال علیه السلام کذبوا و فجروا لعنهم الله
حضرت فرمود دروغ گفتند و فجور کردند باین اسناد لعنت خدا بر ایشان
باد چه او شدید العداوت با ما و شیعیان ما است و او از ما بری و ما از
بری هستیم در دنیا و آخرت و ایشان هم چند فرقه اند قومی
از ایشان امام عبد الله ابن معاویه را امام میدانند بعد او بنی عباس را
و قومی قایل بانکه محمد بن علی وصیت کرد بپسر خود ابراهیم را
چون ابو مسلم خروج کند مردم را بدو بخوانند و در خفیه او عا میکرد
که ابو مسلم صاحب معجزات و دلایل بود اینقوم را خرمیه میگویند

مقنعیه ابن مقنع از تبعه ابو مسلم بود و ادعا کرد که روح ابو مسلم منتقل
با بو مقنع شده در طرف ماوراء النهر دعوای نبوت کرد و بعد از آن دعوای
الهیت کرد و خود را از مردم پنهان مینمود زیرا که خدا را دیده نمیتوانند
قومی از تبعه ابو مسلم قایل باینکه ابو مسلم نمرده بل زنده است و هیچ چیز
از نماز و روزه و حج و احکام دیگر بغیر جهاد واجب نیست و ایمان دو
چیز است یکی معرفت امام دیگر نگاه داشتن امانت و فرقات دیگر دارند
هریریه و راوندیه هریریه و راوندیه قایل باینکه امامت حق عباس بمیراث
است و هر که حق علی ع بداند کافر است و ابو مسلم را بزرگ و سید طایفه خود
میدانند ایشان از علمای رجال داخل شیعه عباسیه میگویند نه شیعه علی
غلاة ایشان کسانی اند که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم یا یکی از ائمه
دیگر را خدا میدانند چه بحسب حلول چه باتحاد و چه بتفویض یا علی
و ائمه را افضل رسول میدانند نزد امامیه اثنا عشریه کلهم ایشان کفار اند
واین غلاة فرقات دارند سبائیه عبدالله سبا و او در قبیله
کسری ابو سیده را دید که با امیرالمومنین ع کلام بفصاحت می کند و سر
گذشته خود را بدیگر زانید و بعد آن که سر آنحضرت را گفت یا امیر

۵۹

المؤمنین ع تو سر الله قدر و منزلت تو این است جفا کار شنیده اند و حقیقت
وجود تو این است جفا و بجا مسیرت نمی شناسند پس سبائیه و نصیریه و
اسحاقیه محض شنیدن این کلام در آنحضرت الهیت قرار دادند حضرت
ایشان را هرچند منع از آن کفر مینمود ممنوع نمی شدند - پس جمعی
از ایشان را در آتش سوزانیده سوختند ایشان در آنحال گفتند دلیل
دیگر بر خدائی تو یافتیم که عذاب بنار نمی کنند مگر خالق نار - و لا یعذب
بالنار الا رب النار اشاره بهمین است قایلند بانکه او زنده در ابر است
و رعد صوت او و برق قمچین اوست و در ابر بزمین نزدیک بقیامت
می آید زمین را بعدل و انصاف پر میکند بعد از آنکه از ظلم و کفر مملو شده
باشد نصیریه و اسحاقیه دو فرقه اند فرقه از ایشان آنحضرت را
عینا خدا می دانند و فرقه بحلول و اتحاد قایل اند و تمثیل میآرند خدا
بصورت ایشان ظهور کرده چنانچه جبرئیل بصورت دحیه کلبی
خود را می نمود و حال آنکه او دحیه نبود همچنین خدا بصورت محمد و علی
و اولاد طاهره ایشان خود را مینمود والا این خوارق و عجایب
و غرایب که قدرت داشتند و از احدی از انبیا چنین خوارق

بظهور نیامدند وایشان مقالات دیگر دارند سبحان الله چه ذوات مقدسه اند که جماعتی در ایشان در الهیت شبهه پیدا کردند وجماعتی منکر امامت ایشان اند و در اینجا شاعر گفته لو ان المرتضی ابدی محله

لاضحی الناس طرا سجدا له	کفی فی فضل مولینا علی
وقوع الشک فیه انه الله	ومات الشافعی لیس یدری
علی ربه ام ربه الله	در رباعی دیگر است

اوصاف علی بگفتگو ممکن نیست
گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
من ذات علی بواجبی کی دانم
الا دانم که مثل او ممکن نیست

عزیز او در ذات کسی که جماعتی از عقلا الهیت قرار داده اند اگرچه کفر گردند اما آن شخص اگرچه خدا نیست لکن تنزیل او از مرتبه امامت هم نباید کرد و بمرتبه چهارم هم نباید خفا و مفوضه تفویض جمیع امور خداوندی بحضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم وحضرت امیر با ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم میکنند چون تدبیر دوران وتقسیم ارزاق واحیا و اماتت خلق وتقدیم وتاخیر تکوین وتقدیر وانتظام عالم وغیر ذلک بدست ایشان است چنانچه خداوند بواسطه ملائکه میکنند

٦١

همچنین اختیار کل با یشان داده می کنند ملّیه اگر تفویض بعض امور
شرعیات با یشان میگوئی درش عیب نیست اما اگر تفویض بعض امور تکوینیه
وتقدیر میگوئی این باطلست اگرچه بصورت توکیل چون ملائکه باشد
این اعتقادات یهود است یدالله مغلولة یعنی دست خدا
بعد ایجاد عالم بسته است چیزی خلق نمیکند علبائیه اصحاب علباء بن ذراع
دوسی حضرت امیر را افضل از خیر المرسلین میدانند ومیگویند که
جبرئیل در ابلاغ رسالت ووحی غلط کرده بمحمد داد وحال آنکه برای
علی فرستاده بود شریعیه قایل بآنکه خدا در نبی وعلی وفاطمه
وحسنین علیهم السلام حلول کرده وبا ایشان نزد بعضی متحد شده
مغیره اصحاب مغیرة بن سعید العجلی اول دعوائی با مامت
محمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن الحسن میکرد وبعد آن ادعای
الهیت کرد منصوریه اصحاب ابی المنصور العجلی اول خود را خاص
شیعه جعفری قرار داده بود پس هرگاه براو حضرت صادق لعنت
کرده امامت را در نفس خود قرار داد ومدعی الهیت شد کاملیه
اصحاب کامل قایل بآنکه صحابه کافر شدند برای گرفتن خلافت

٦٢

از علی و آنحضرت هم عباد آبالله چنین شد زیرا که خلافت از دست
داد و جهاد با غاصبین نکرد و اینفرقه فی الواقع از خوارجست
از شیعه کیسانیه اصحاب احمد بن کیال اول شیعه جعفری بوده
بعد آن در نفس خود امامت و قطبیت را اقرار داده خطابیه
اصحاب ابو الخطاب بن ابی زینب اسدی اول قایل بامامت
عبدالله بن جعفر بن صادق بوده و بعد آن دعوای خدائی
کرد شیخیه اصحاب شیخ احمد احسائی بعد او سید کاظم
رشتی و بعد او کریم خان کرمانی بعد او سید احمد پسر سید
کاظم الحال در کربلا است و مشهور است که ایشان بغلو رفته اند
در مجالس شهید رابع ملا تقی فرمود که با شیخ احمد مباحثه روی
داده ثابت شد که اعتقاد او چون اعتقاد ملا صدرا بود و اعتقاد
بمعاد جسمانی ندارد و فقیر در وقت رجعت از سفر مشهد مقدس
نزدیک بدو یا سه فرسخی کرمان در قریه رسیده با جماعتی از علمای شیخیه
مناظره اتفاق افتاد و اعتقاد خود چنین نقل کردند که اصول دین
چهار گفتند رکن اول توحید و عدل بود در اصول دین داخل نیست

٦٣

رکن دوم نبوت و معاد را در اصول رشته شیخیت رکن سوم
اما بتست اثنا عشر رکن رابع کسی که در غیبت بجای امام قایم و
قوام خلق باشد پس هر که این چهار رکن را نشناسد او کافرست و
جاهل از آن معذور نیست بخجنفه پرسیدم این قوام که رکن رابع باشد
کیست اشاره بشیخ احمد و بعد او بسید کاظم و بعد او بحاجی خان کردند بنده
گفتم این رکن رابع البته منصوص جلی و عینا منصوب باشد تا که اگر او را
نشناسند عینا کافر بوده و مرده و اگر منصوص عینا نباشد و بر نفی
دیگر سوی آن نباشد پس ادخال شی در اصول یقینی بدعت و داخل
کننده بدعی و مشرک و کافر باشد و اگر نصی عینا بر شیخ و سید و خان
متواتر ثابت شود پس از ابتدا غیبت کبری تا شیخ احمد کدام کدام منصوص
و منصوب بوده و اگر کسی منصوب بوده کل اهل اسلام و ایمان یا
جماعتی ثقه با امتداد زمان در هر عصر او را چرا اطلاع نشدند و چرا مخالف
الف نصوص در کتب خاص و عام ضبط نکردند و اگر کسی سلف منصوص و منصوب عینا نبود پس
خصوصیت شیخ و سید و خان بغیر نص اختلاق و بدعت باشد و قول جاهل بود و از رکن رابع هم کفر
پس تمامی منکر یا عارف امام زمان که امید است منکر و غیر عارف رکن رابع چگونه کافر باشند پس

کلام در ینجا رسیده ایشان منقطع و مبهوت شدند و یکی از علمای مجلس مستبصر شده واقعا از عقیده فاسده برگشته باشد قریب تا نصف شب با فقیر صحبت داشته و از عقاید می پرسید و بجمیع آثاری خوب بخیف تحفه آورده دستم را بوسیده مرخص شد و از کتب سید کاظم قشی شده که سید مذبور جبری مطلق بوده - بندگان از افاعل مختار نمیدانند و شیخ و سید معراج جسمانی را قائل نیستند چنانچه در رساله بهبهانیه صریح نوشته که هر بالا رونده جزء خاکی در خاک و جزء ناری در نار و جزء هوائی در هوا می اندازد و از بعض طلبه ایشان مشافهة معلوم و مسموع گردیده که علوم ائمه هدی علوم حضوری و علوم حصولی اند و کل مغیبات را بتفصیل ایشان میدانند زیرا که ذوات ایشان مبدء و محل انکشاف معلومات اند العیاذ بالله تعمیم علوم باری ست چه او مجردست نه علم بندگان لهذا ایشان را باسم کشفی و شیخی میخوانند

واللّه یهدی الی طریق النجاة بابیه هم یکفرقه جدیده از شیعه است قرة العین برا که صاحب علوم و کمالات بود تابع او شدند مذهب ایشان

سبب او غایت شهرت یافته آخر گشته شد بابیه از فرق جدیده خاصه
سنه وارده صدی منسوب بمیرزا علی محمد باب پسر میرزا رضای شیرازی اند
بنابر شهود بانی اینها سبب است و بسبب قرة العین نام اینها بغایت شهرت
یافت و باشاره قرة العین بوده عموی خود ملا تقی را شهید ثالث ساختند و علاوه بران
اینفرقه ضاله اراده قتل مروج شریعت سید آدم سلطان عالم شاهنشاه اعظم سلطان
ناصر الدین شاه کرده تفنگ زدند خداوند عالم او را در حرز حفظ ابد و حراست
او فرمود و خلاصه میرزا باب و قرة العین بوده با اکثر تبعه ایشان کشته شدند باقیماندگان ایشان
الی حین جلا وطن اند و عقاید ایشان از اشخاص و کتب معتمده بلاد خطه بسمع
نیامده لهذا در تحریر نیامده و آنچه بر السنه عوام مشهور است اینست که ایشان عقاید
زنادقه و کفار دارند ثم اعلم شیعیه امامیه اثنا عشریه کل فرقات شیعه را ضال و
مضل و ناری میدانند چنانچه صدوق در اعتقادات خود آورده خلاصه آنکه هر که
منکر حضرت امیر و یکی از ائمه باشد کانه اقرار بجمیع انبیا و انکار نبوة محمد صلعم کرده

قال الصادق من انکر لاخرنا کالمنکر لاولنا هر که منکر آخر ما باشد او

چون منکر اول ما باشد و قال النبی صلعم الائمة من بعدی اثنی عشر اولهم

امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و آخرهم المهدی القائم طاعتهم طاعتی معصیتهم معصیتی

٦٦

انکر واحداً منهم فقد انکرنی **خلاصه آنکه** اول ائمه اثنا عشر علی و
آخر ایشان مهدی ست اطاعت ایشان اطاعت خداست و معصیت
ایشان معصیت خداست هر که یکی را از ایشان انکار کند انکار من کرد.

تنبیه تا اینجا مجمل و مختصر عقاید هفتاد و سه فرقه بیان شده تا آنکه
اول طالب حق از عقاید ایشان خبردار شود و بعد این سبب اختلاف
امت به هفتاد و سه ملت شدن تحریر میشود و بعد ان باجمال تفاصیل
هر عقیده امامیه عقیده اصولیه مخالف مذهب ایشان هم بعون الله تعالی
ضبط میشود تا که باسانی فرق بین الباطل والحق دریافت شود

باب در سبب مختلف شدن امت بهفتاد و سه ملت

و منشار آن فاضل شافعی شهرستانی یازده سبب نوشته
و بنده یک سبب دیگر زیاده میکنم **سبب اول** اتفاق
علماء رجال و سیر و ملل بر اینست که اصحاب محمدی صلی الله علیه وسلم
چهار نوع اند **اول** معصومین و ایشان علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام اند بجهت نزول آیه تطهیر در ایشان پس ایشان
باجماع است هم مطهر و هم اقرب و هم محرم آنحضرت در ظاهر و در باطن و در سر آن نیز

٦٧

او رسیده میشوند و بثبوت انی غلط و سهو از ایشان ممتنع الصدور است پس ایشان علیهم السلام جمیع آنچه از سید البشر شنیدند یا دیدند یا نقل کردند همه او عین حقست و مطابق واقع است و جمیع آنچه من الله بر آنحضرت نازل شده بر آن واقف و مطلع اند خصوص علم سنت رسول و علوم کتاب الله بتفصیل دارند از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقید و مطلق و عام و خاص و تفسیر و تاویل و تنزیل و ترتیل و تقدیم و تاخیر و مجمل و تفصیل و دیگر انواع علوم و حدیث را بتفصیل واقف اند و در این حدی منکر نیست لهذا خود حضرت امیر هم بارها می فرمود که از ما سوال کنید و الله من میدانم که کدام آیه کدام وقت و کدام جا نازل شده و اهل سنت هم این حدیث را در کتب خود درج کرده اند و حضرت رسالت برای همین مکرر انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا میفرمود که بعد خود قرآن و اهلبیت را میان شما گذاشتم و ایشان از قرآن جدا تا قیامت نمیشوند پس اگر از ایشان استمساک شد یا چه در تمسک ایشان هرگز ضلالت و جهالت دیگر نیست ابدا امکان نیست لهذا

۶۸

لهٰذا شمارا هم گرامیست ابداً ممکن نیست زیراکه ایشان کانه عین علم و عصمت اند پس در اینجا مرجع است در جمیع امور ایشانرا گردانید پس اگر بخصوص ایشانرا متمسک میشدند و احادیث و منقولات ایشانرا عمل میکردند یقیناً اختلاف نمیکردند و آنچه نقل فرمودند پس او جز نا امر واقعیست تفاوت سر سوزن دران نیست و آنچه مخالف ایشان گفته او مخالفت و این احد سبب اختلاف در امت است دوم نزد امامیه و نزد معتزله کل صحابه عدول نیستند بخلاف اہل سنت که ایشان همه صحابه را عدول میدانند لهٰذا امامیه و معتزله خود را خاصه و اہلسنت را عامه نامیدند پس از صحابه کسی که حاضر بوده و حکمی فهمیده بعد ان ناسخ نفهمیده پس آن شخص منسوخ را عمل و نقل کرده و ناسخ آن دیگری فهمیده و آنرا نقل کرده پس این سببے دیگر در تعارض و اختلاف شده ۔ سوم ضعفا صحابه پس ایشان آنچه بحسب استعدادات ماده و فهم و عقل و حواس خود شنیده و فهمیدند گاہے عین الفاظ حدیث گاہے نقل قول آنحضرت بحسب زعم خود و گاہی ترجمه قول آنحضرت

69

ساخته نقل کردند و در اصناف خلق تفاوت ماده و فهم و حفظ و ذکا
معلوم و ضروری است پس نقل ایشان بصورت متفاوت احد
سبب اختلاف است چهارم منافقین صحابه بنص قرانی در صحابه
موجود بودند و ایشان را جز خدا و نبی و اہل البیت و بعضے از خواص
صحابه چون حذیفه یمانی و سلمان فارسی و امثال ایشان از
کسی دیگر نمیدانست لهذا حذیفه بخلعت حذیفه صاحب سر رسول
الله در لیلة العقبه مخصوص گشته بود چنانچه این حدیث در ترمذی
و مشکوة هم وارد است پس منافقین افترا و دروغ بر سید البشر
و خدا می بستند زیرا که ایشان کفر مخفی داشتند و اسلام ظاهر مے
کردند و مصرح باین مرام آیه یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي
قُلُوبِهِمْ و آیه قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ
خلاصه آنکه ایشان با مسلمانان میگفتند که ما هستیم لیکن بمخالفان ایشان
بودند و با اصحاب خود میگفتند که ما مسلمانان را استهزا و سخریه میکنیم و
بخاری در کتاب نبوة آورده و ان اناسا من اصحابی یؤخذ
بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی فیقول انهم لن یزالوا

مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الخ خلاصه جماعتی از اصحاب
من از پیش روی من بطرف جهنم کشیده میشوند و من میگویم بار
الها ایشان اصحاب من اند ندا می آید که ایشان در باطن و همیشه
مرتد بودند و از وقت مفارقت تو ارتداد را ظاهر کردند و باصل
کفر خود برگشتند دیگر در کتاب التفسیر صحیح بخاری آورده که عائشه را
انحضرت فرمود قوم تو خانه کعبه را پست تر از قواعد ابراهیم ساختند
پس عائشه عرض کرد چرا بر بنا ابراهیم جدید بنیاد نسازید انحضرت
فرمود ولولا حدثان قومك بالكفر یعنی تیار میکردم اگر قوم
تو اول اظهار کفر و ظهور آن نمیکردند و در احیاء العلوم در جلد
جلد هست که عمر حذیفه را می پرسید که سید بشر در منافقین نام من
نشمرده و آیا آثار نفاق در من هست یا نه پس این احد اسباب
اختلاف است شهرستانی در اول کتاب ملل در مقدمه
رابعه تصریح کرده ان شبهاتها نشات کلها من شبهات منافقی
زمن النبي صلی الله علیه وسلم فیما کان یامر و ینهی خلاصه آنکه
شبهات و اختلاف که در دین نبی روی داده کل این از شبهات

منافقین زمان نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ناشی شده وچه بامر ونهی
اوتن ورضا نمیدادند حتی مشافهة آنحضرت را گفتند که تو در حکم عدل
نمیکنی وبعد این بیان حالات منافقین کرده وگفته فهذا
ماکان فی زمانه وهو علی شوکته وقوته وصحة بدنه
والمنافقون یخادعون فیظهرون الاسلام ویبطنون
النفاق وانما یظهر نفاقهم فی کل وقت بالاعتراض علی
حرکاته وسکناته فصارت الاعتراضات کالبذر وظهر
منها الشبهات کالزروع واما الاختلافات الواقعة
فی حال مرضه وبعد وفاته بین الصحابة فهی اختلافات
اجتهادیة خلاصه آنکه مخالفت منافقان صحابه با آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم در وجود وشوکت وقوة وصحت آنحضرت بوده و
منافقین در حضور او فریب می دادند مسلمانان را باظهار اسلام و
کتمان کفر وحال آنکه در هر آن نفاق ایشان بروز وظهور میکرد و
بسبب اعتراض وایراد ایشان بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حرکات
وسکنات واجرای احکام واوامر ونواهی او پس این شبهات و

واعتراضات وایرادات ایشان همه بمنزله کاشتن تخم در حال وجود
او وظهور زراعت وثمره شجر بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
شد اما اختلافاتیکه در حال مرض و وفات او بین
الصحابه واقعشده میگویند اختلافات اجتهادیه بودند بجهت
قیاس نه باراده تخریب دین مبین انتهی تدبر کن بمطلب بیری
پنجم سبب اختلاف رای وقیاس واجتهاد صحابه بجهت اختلاف
احکام وقضایا وغزوات شد زیرا که ایشان حاوی وجامع جمیع
فنون بل حاوی جمیع مسایل فقهیه کی نبوده پس اگر قضیه
ایشان را روی میداد گاهی من حیث الانفراد بقیاس ورای
واجتهاد میگفتند گاهی من حیث الاجتماع از ارا مجتمعه ومختلفه
استنباط میکردند لهذا ابوبکر رضی الله چندین جا غلط کرده در
احکام وفرایض وکک عمر وعثمان مخالف یکدیگر حکم کردند
وبعض امور شرعیه را معطل کردند وبعضی در دین دخل کردند
ودر بسیاری جاها امیر المومنین ع بر غلطی ایشان تنبیه کرده —
گاهی بلفظ لولا علی لهلک عمر اقرار کردند وگاهی بلفظ

كان عمر يتعوّذ بالله من معضلة ليس لها ابو الحسن

میگفت یعنی پناه می برد عمر خطاب رضی الله عنه از مسئله مشکل قولی یا فعلی وقتیکه حضرت امیر حاضر نباشد پس قیاس صحابه سرایت کرد در تابعین و تبع تابعین بل الی حین چنانچه می بینی که فقهاء اربعه نصوص و احادیث را ترک کرده بسبب رائی و قیاس فتاوی مخالف آن داده گمان نیست که ده یک حدیثی باشد و متناقض یکدیگر فتواها دادند کانه خصام یکدیگر اند و حال آنکه خدا یک و رسول یک و قرآن یک و در آیتی و ضوء بجهت یک قول قیاس کرده فتواهی دادند

والله یهدی الی سواء السبیل

باب اسباب یازده گانه که موجب اختلاف امت شدند

اختلافات شهرستانی اول بالانفراد می نویسیم و دیگر این اسباب ده می نمے دادند یقیناً امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مختلف بهفتاد و سه فرقه نشدند پس اوائل صحابه مورث خرابی اواخر شدند

خلاف اول

فاول تنازع وقع في مرضه صلى الله عليه وآله وسلم فيما

رواه محمد بن اسمعیل البخاری باسناده عن ابن عباس
قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم مرضه
مات فیه قال ائتونی بدواة وقرطاس ان اکتب لکم
کتابا لا تضلوا بعدی ابدا فقال عمر ان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم قد غلب علیه الوجع وفی اخری ان
هذا الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله وکثر اللغط فقال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم قوموا عنی لا ینبغی عندی
التنازع قال ابن عباس الرزیة کل الرزیة ما حال بیننا
وبین کتاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی

خلاصه آنکه اول خلافیکه در دین اسلام واول تنازعیکه بحضوری
نبوی ومشافهه آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در مرض موت
نبوی علیه السلام واقع شده قبول نکردن فرموده آنحضرت است صلی الله
علیه واله وسلم که کاغذ وقلم ودوات طلبیده بود که من وصیتی
بنویسم که تا قیامت شما هرگز گمراه ومختلف نشوید بعد من عمر نگذاشت
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصیت بنویسد ومانع کاغذ و

دواة شد دیگر مردم بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت که برای
شخص مرض غلبه کرده واز شنیدن سخن این شخص مهجور شده نمایان
بیگویم کتاب خدا بما بس ست وحاجت بنوشتن وصیت او نیست پس
بکثرة لغط ولغط آوازها در صحابه شده مریدان عمر به می گفتند-
قول قول عمر است که کاغذ ودواة بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ندهید وصحابه مخلصین میگفتند قول قول آنحضرت است صلی الله
علیه وآله وسلم که کاغذ ودواة ایشان را بدهید زیراکه این صاحب
وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ است بغیر وحی کلام نمیکنند پس آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم درهمین حال امر فرمود متنازعین را که بیرون بروید
وپیش پیغمبر تنازع نمی کنید پس ایشان بحکم پیغمبر اخراج از خانه آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شدند وابن عباس این واقعه هولناک
را همیشه یاد میکرد ومیگریست که سید انبیا را تهمت هذیان روبرو
کردند ونگذاشتند که او وصیت بنویسد تا که امت گمراه ومختلف نشوند
واز حجة الاسلام غزالی نقل میکنند آخرش این است

لولا ينكره عمر لما اختلفت الامة هذه سيئة عمر و

۷۶

وفی نسخة سنة عمر سنها الی یوم القیمة خلاصه آنکه اگر
عمر انکار قلم وکاغذ نمیکرد البته امت بهفتاد و سه فرقه مختلف
نمی شد این گناه عمر ست که تا قیامت سنت خود نهاده **سوال**
اگر گفته شود که دیگران بعد عمر چرا نیاوردند تا که آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم وصیت می نوشت **جواب** آنکه آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم تهمت هذیان عمر نهاده بود پس اگر بعد
آن نوشته میشد البته محل اعتبار وعمل نمیشد ومیگفتند یقیناً که در
حال هذیان نوشته شده چه کسی که روبروی صاحب وما ینطق
عن الهوی را صاحب هذیان بنامد وکسی بدادش نرسد پس بعد او
کاغذ آورد که قبول میکرد **خلاف ثانی** فی مرضه صلی
الله علیه وآله وسلم انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله
من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره خلاصه آنکه
در مرض موت خود سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم جمیع مهاجر و
انصار را جمع فرمود وامیر ایشان غلام زاده خود اسامة بن زید
را مقرر فرمود که بر عیت او بجهاد بروند جماعتی از صحابه با میری

اُسامة راضی نشدند تخلف از لشکر کردند و آیراد بر انحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم آوردند انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر
ینحال مطلع شده مکرر فرمود آماده باشید و روانه با جیش اسامة
شوید لعنت خدا باد بر کسیکه موخر ماند یا برگردد از لشکر اسامة
پس قومی از جمل صحابه گفتند فرمانبرداری رسول بر ما واجبست
و جماعتی از ضعفا و منافقین صحابه موخر ماندند و برگشتند
جمهور چون ابی الحدید در اوایل مجلد اول شرح نهج
البلاغة به بسط نوشته که فلم یبق احد من وجوه المهاجرین
والانصار الا کان فی ذلک الجیش منهم ابوبکر و عمر
فتکلم قوم وقالوا یستعمل هذا الغلام علی جلة المهاجرین
والانصار فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آه
خلاصه آنکه جمله مهاجرین و انصار در جیش اُسامة بودند در میان
ایشان ابوبکر و عمر هم بودند قومی از صحابه ایراد بر رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم کردند که غلام بچه خود را بر ما کل مهاجرین و انصار
امیر ساخت حضرت برگاه بر ایراد ایشان مطلع شد غضبناک آمده

۷۸

برمنبر فرمود آنچه فرمود کتاب مذبور را ملاحظه کن **واوّل** کسی که
درین امر مخالفت کرد واز لشکر اسامة برگشت ابوبکر وعمر
وابوعبیدة بوده چنانچه در همان مقام **ابی الحدید** گفته و
بعث اسامة وبکر ذلک فودع رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم وخرج معه ابوبکر وعمر فلما رکب وجاء رسول
ام ایمن فقال ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
یموت فاقبل معه ابوبکر وعمر وابوعبیدة رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم هرگاه اسامة را روانه کرد ومکرر وصیت
بصحابه در متابعت اسامة ودر رفتن با او فرمود پس اسامه حضرت
را وداع کرده روانه شد قاصد ام ایمن آمده گفت که رسول را
احتضار است وقاصد برگشت پس اول کسی که از لشکر اسامة برگشت
با رسول ام ایمن ابوبکر وعمر وابوعبیده بوده **خلاف سوم**
فی موته قال عمر ابن الخطاب من قال ان محمدا مات اقتله
بسیفی هذا وانما رفع الی السماء کما رفع عیسی ابن مریم
وقال ابوبکر ابن ابی قحافه من یعبد محمدا فقد مات ومن یعبد

الله فانه حی لا یموت و قرء هذه الایة وما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل
انقلبتم علی اعقابکم فرجع القوم خلاصه آنکه در موت آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم عمر شک کرد و گفت هر که بگوید محمد مرده
او را میکشم باین شمشیر و آنحضرت بآسمان رفت چنانچه عیسی بآسمان
رفت ابوبکر عمر را تنبیه و زجر بر غلطی کرد که آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم مرد و خدا هی او زنده است نخواهد مرد و محمد نیست مگر رسول
و بنده خدا پیش از وی زمان و مکان خالی از رسولان بوده و
خدا فرموده اگر محمد مرد یا کشته شد شما بر پس گردید بر عقب خود یعنی
کافر و مرتد میشوید پس بهدایت ابوبکر عمر هدایت یافت و از اختلاف
موت او برگشت و عمر گفت که گویا این آیت را نخوانده ام خلاف
چهارم فی موضع دفنه فاراد اهل مکة من المهاجرین رده
الی مکة واراد اهل المدینة دفنه بالمدینة واراد جماعة
رده الی مقابر الانبیاء البیت المقدس ثم اتفقوا علی دفنه
فی موضعه الآن خلاصه آنکه در تدفین آنحضرت صلی الله علیه وسلم

۸۰

خلاف کردند بعضی تدفین آنحضرت را خواسته بودند که در مکه کنند و
بعضی در مدینه و بعضے در بیت المقدس و آخر کلهم اتفاق کردند
در تدفین آنحضرت بجائیکه الآن آنحضرت دفن است **خلاف پنجم**
فی الامامة واعظم خلاف بین الامة خلاف فی الامامة
اذ ما سل سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما
سل علی الامامة فی کل زمان وقد سهل الله تعالی ذلك
فی الصدر الاول فاختلف المهاجرون والانصار وقالت
منا امیر ومنکم امیر الخ خلاصه آنکه بزرگترین خلاف خلاف امت
است در امامت زیراکه شمشیر میان امت برامر دینی بر نیامد مثل بر
آمدن آن بر امامت پس صحابه مهاجرین گفتند امیری از ما
و انصار گفتند امیری از ما باشد تا آنکه عمر ابو بکر را خلیفه ساخت
وبعد کلام قال عمر حتی مددت یدی الیه فبایعته وبایعه
الناس وسکنت النائرة وقال عمر الا ان بیعة ابی بکر فلتة
وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه خلاصه آنکه بعد کلامی
عمر گفت که من میان خلاف دست بیعت با بوبکر دادم پس مردم هم

٨١

بیعت او کردند و عمر گفت آگاه باشید که بیعت ابوبکر ناگهانی
ولی تدبیر و بی فکر واقع شده خدا نگاه داشت از شر خلافت ابوبکر
و هرگاه بمثل این خلافت و بیعت عود کنند او را بکشید **اقول**
جای تأمل است که عمر بطرفی ابوبکر را خلیفه حق میشمارد و زیرا که
دست خود را و نهاده و بطرف دیگر او را باطل میشمارد و میگوید
هر که را چنین صورت روی دهد قتل او مباح کنید تا ابوبکر برگشت وقال
الشهرستانی وبایعوه عن رغبة سوی جماعة من بنی
هاشم وابی سفیان من بنی امیة وامیر المؤمنین علی علیه
السلام وکان مشغولاً بما امره النبی صلی الله علیه وآله و
سلم من تجهیزه ودفنه وملازمة قبره من غیر منازعة
ولا مدافعة خلاصه آنکه شهرستانی بعد کلامی گفته که بعد آن مردم
بیعت ابوبکر برغبت میکردند مگر بنی هاشم و از بنی امیه ابوسفیان
و امیر المومنین هم مشغول بود بآنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
او را امر فرموده بود از تجهیز و تکفین و تدفین و ملازمت قبر مقدسه
او بی آنکه با ایشان نزاعی کند یا مدافعت نماید **خلاف ششم** فی

۸۲

امر فدك وتوارثت فاطمة عن النبي صلى الله عليه واله
وسلم وادعت فاطمة وراثة تارة وتمليكا اخرى الخ
خلاصه آنکه فاطمه زهرا رضی الله عنها میراث یافته بود فدک را از
پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و آنحضرت ادعا کرد فدک را بدو وجه
اول تملیک بعد آن بتوریث پس بانبوت ابو بکر بمشاوره عمر گرفت فدک
را و نداد با آنحضرت تا آنکه مرد و بر ایشان غضبناک بود چنانچه در
بخاری این مفصلست خلاف هفتم ما ملخصه فی
قتال مانع الزکوة فقال قوم لا نقاتلهم واجتهد ابو بکر
فی قتالهم خلاصه در مانعین زکوة عمر و مریدان او و دیگر صحابه از
قتل ممانعت کردند و ابو بکر جد و جهد در قتل ایشان کرد تا آنکه
ایشان کشته شدند خلاف هشتم ما ملخصه فی تنصیص ابی بکر
علی عمر بالخلافة وقت الوفاة فمن الناس من قال قد ولیت
علینا فظا غلیظا وبعد کلام قال وقع فیما بینهم اختلافات
کثیرة لعدم اطلاعهم علی النصوص علیها فی مسائل
میراث ولا اخوة والجدة والکلالة وغیر ذلک مشهور

خلاصه آنکه اجماع اهلسنت بر آنست که خلافت باجماع هست نه بنص چنانچه ابوبکر باجماع خلیفه شد پس ابوبکر عمر را بغیر نص کردن خلاف رسول و کافه صحابه خلیفه بجماعت تنصیص و وصیت و حال آنکه جماعتی چون طلحه و امثال او ابوبکر را وقت توصیت گفتند که عمر سخت دل و تند مزاج و بدزبان است چگونه او را وصی و خلیفه ساختی بر ما و در زمانه ابوبکر و عمر و عثمان اختلافات کثیره واقع شدند در احکام شرعیه برای مطلع نبودن ایشان بر نصوص و وقف نبودن ایشان بر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسایل میراث و در میراث برادران و در میراث و در کلاله و جد و جده پدری به جده مادری میراث دادند و در مسایل فی بین غلطی کردند و غیر آن قضایا دیگر اند در آنجا خطا کردند و غلطیها و خطایای ایشان بسیار معروف و مشهور اند چنانچه نووی در تهذیب و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده در فصل خلافت ابوبکر که ابوبکر کل یکصد و چهار حدیث فقط از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده بود در مدة العمر و همان یکصد و چهار حدیث در اینجا از

ازمرویت ابوبکر ضبط کرده اند پس کسی که قلیل العلم چنان باشد
چرا خطا نکند و چگونه خلیفه شود **خلاف ششم** ما ملخصه
ان عمر القی الخلافة فی الشوری حتی وقعت علی عثمان
ولحدث عثمان فی خلافته ما احدث فمن جملة ذلك
ردّ الحکم بن امیه طرید رسول الله صلی الله علیه وسلم
وطرید ابی بکر وعمر ونفی اباذر الی ربذه ولعطی مروان
بن الحکم خمس افریقیه ماتی الف دینار وولی عبدالله
ابن ابی سرح مصر وهدر دمه رسول الله صلی الله علیه
آله وسلم وولی عبدالله بن العامر البصرة حتی احدث فیها
ما احدث وولی معاویة الشام وولی سعد بن ابی وقاص
ثم ولید بن العقبة کوفة هو فاسق فی القرآن وصلی
الصبح اربع رکعات مخمورا وغیر ذلك مشهور ملخص خلاف
ششم آنکه هرگاه ابوبکر مخالفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خلق
کرده که عمر را بوصیت خلیفه ساخته پس عمر مخالفت خدا ورسول و
ابوبکر وصحابه هم کرده اند در آنکه خلافت عثمان را بالشوری مقرر

۸۵

ساخته و عثمان در دین احداث کرد در مدة خلافت خود بانچه
شیخین آن نکرده بودند و از جمله آن طرید رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم حکم ابن امیه بود و کذلک طرید ابوبکر و عمر هم
بود او را پیش خود آورد و از اجلۀ صحابه کبار ابوذر بود او را از مدینه کشیده جلاوطن
ساخته تا انکه آن بیچاره در ربذه فوت شده و از جمله ابن مسعود از وطن بیچاره بسبب
آن ضرب قبیح ستمبه فوت شده و مروان بن حکم که خویش او بود خمس افریقیه بوی داده
لک اشرفی داده و منافق مشهور عبدالله ابی سرح را والی مصر
ساخته با ثبوت آنکه خون او رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
حلال کرده بود و او تعدی در ظلم کرده بغربا و رعایا رسیده
و حکم بخون ناحق بقتل محمد بن ابی بکر داده و عبدالله عامر را
حاکم بصره ساخته تا آنکه ظلم و تعدی و فسق و بدعتها در آن کرده
بحالش مطلع شده و رسی نکرده و معاویه را والی شام گردانیده
و سعد بن ابی وقاص را و بعد او ولید بن عقبه را بکوفه حاکم ساخته
باوجودیکه قرآن بفاسق بودن او تصریح و ولید نماز صبح به
جماعت چهار رکعتی خوانده در حال بیهوشی شراب و مامومین را

گفته اگر ملال شمارا روئی نمیداد چند رکعت دیگر در نماز صبح زیاد
میکردم و دیگر محدثات و بدعات عمریه و عثمانیه مشهور اند
کتب سیر و تواریخ اهلسنت را ملاحظه کن **خلاف دهم** ما لخصته
فی زمان امیر المؤمنین ع اول من خرج علیه طلحة و زبیر
مع عائشة فوقع الحرب بالناکثین المعروف بحرب الجمل
ثم من خرج هو معاویة و مکیدة عمرو بن العاص المعروف
بحرب الصفین و القاسطین ثم حرب المارقین بالنهروان
مع الخوارج و بالجملة کان علی مع الحق و الحق مع علی
علیه السلام خلاصه خلاف دهم آنکه در زمانه امیر المؤمنین ع
اول کسی که خلاف و خروج بر آنحضرت کرده طلحه و زبیر مع عائشه
بود و بنای مخالفت نهادند معروف بحرب ناکثین و جنگ جمل
شده و بعد ان کسی که خلاف او و خروج بر آنحضرت کرده
قاسطین بصفین جنگ کردند بانی آن معاویه و عمر بن عاص
بوده و کید عمر در جنگ صفین از مشهورات است که قرآن بالای
نیزه ها کردند و بنای حکمین نهاده و بعد ایشان کسانیکه

مخالفت او و خروج بر انحضرت کردند خوارج در نهروان معروف

بمارقین بودند واقعشده و علی در جمیع احوال بالجمله با حق و

حق با علی بوده **خلاف یازدهم** شهرستانی بعد این

ایراد کرده وان اختلاف منجر بدو اختلاف شده یکی

اختلاف اصول دین دیگر اختلاف در امامت پس بعضی

انعقاد امامت باجماع گفتند بعضی حسب وابر طلق بعضی خدا بر وجب شده بعضی عقلاء

بعضی بنص و تعیین و بعضی میراث شدند پس اول را جمیع اہل سنت متمسک و

ثانی را امامیه متمسک شدند الث عباسیه پس در تعیین آن اختلاف کردند پس

اہل سنت اول خلیفه ابوبکر بعد او عمر بعد او عثمان بعد او علی و بعد

او حسن را تا وقت مصالحه با معاویه دانستند و اما امامیه بل

کل شیعه خلیفه بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم بلا فصل علی ابن

ابیطالب را میدانند تا اینجا خلاصه عبارت و ترجمه کتاب

الملل و النحل شهرستانی بود **باب در تعیین فرقه ناجیه**

بدانکه هر فرقه بمصداق کل حزب بما لدیهم فرحون بحقیت ملة

خود فرحان و شادان اند اما بودن حق در جمیع افراد بالانفراد یا بن

۸۸

حیثیت الاجتماع ممتنع و محالست و الا اجتماع ضدین یا ارتفاع
نقیضین هر دو لازم می آید این ضروری البطلانست پس
حقیت یکفرقه عینا از انها واجبست پس فرقه ناجیه
عینا از میان ایشان امامیه است بغیر ایشان هالک اند بادله
عقل و نقل اما عقل پس از جمله آن بالاجمال اینست که علی بن
ابیطالب باجماع است از اهل البیت است و بآیت تطهیر معصوم
و مطهر و بآیت انفسنا نفس و مساوی رسول و از خواص اصحاب
و اقرب رسول است کهذا همه از با او میشد و محرم و زوجه بتول
و باقرار خصم در جمیع احوال حق با علی و علی با حق و از مبشرین
بجنت بود و در اعتقاد بعلم الیقین از ولادت تا لحد و در معرفت
مستغرق بود و در هر آن مصروف و مشغول بعبادة خداوند مطلق
و بزهادت او بالذات اشرف و در صفات اکمل و اعلم بجمیع
آنچه بآن محتاج بشر باشد و اختلالی و اختلافی در لومة لائم از و
بظهور نیامده و رجوع نکردن او در مسئله باحدی بل رجوع جمیع
صحابه باو در معضلات و مشکلات و در خلافت او بالجملة اجماع۔

و در غیر او خلافست پس متمسک چنین شخص و متمسک فرزندان
او ائمه احد عشر بضرورت عقل برحق و واصل بنبی و خدا و
مطلقست چه در او ضلالت باجماع نیست زیرا که او کانه عین علم حق
و طهارت است و هیچ عاقلی در ان شک نمیکند پس ترک امر
مجمع علیه و اخذ مختلف فیه هیچ عاقل نمی کند **دلیل دوم**
درخود حدیث ستفترق امتی ثلثا و سبعین فرقة دلالت
برانکه هفتاد و دو فرقه مخالفین اند و فرقه هفتاد و سوم ناجیه
امامیه اند بدو قرینه **قرینه داخله** درخود همین حدیث است
چنانچه **فاضل دوانی** در شرح عضدی نقل کرده قال ابن
المطهر الحلی فی تصانیفه قد باحثنا فی هذا الحدیث مع
الاستاذ نصیر الدین محمد الطوسی فی تعیین المراد من
الفرقة الناجیة فاستقر الرای علی انه ینبغی ان تکون الفرقة
مخالفة لسائر الفرق مخالفة کثیرة و ما هی الا الشیعة
الامامیة فانهم یخالفون غیرهم من جمیع الفرق مخالفة
بینة بخلاف غیرهم من الفرق فانهم متقاربون فی اکثر

فرقه ناجیه

الاصول انتهی ضبن نقله یعنی علامه براوستاد خود محقق
نصیر الدین انجدیث فرق را عارض ساخته واز تعیین فرقه ناجیه
سوال نموده رای انجناب بعد تفحص قرار براین گرفته که واجب
ست انفرقه ناجیه مخالف باهمه هفتاد و دو فرقه در اصول و
فروع بمخالفة کثیره ومباینت تامه باشد لهذا نحود رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد و دو فرقه را بمنزله یکفرقه قرار
داده واین هفتاد و سه را مقابل ومخالف جمیع اینها قرار داد
وانیفرقه بمباینت تامه درهمه امور از جمیع ایشان نیست مگر فرقه
امامیه چه ایشان مخالف جمیع ایشان اند اما در اصول پس او
از توحید تا معاد خصوص در امامت مخالف جمیع ایشان اند واما
در فروع پس فروع ایشان از اهل البیت معلوم هر کس است - کهذا
مباین ومخالف جمیع ایشان باشد پس او فرقه ناجیه امامیه اثنا
عشریست **اقول** توضیح مقال آنکه از مجمل عقاید مذکوره دریافت
میتوانی کرد که هفتاد و دو فرقه بالجمله یکی اند چه در اصول
شعب یکدیگر اند واگر در یک مسئله مثلا مخالف در مسایل دیگر

۹۱

مشترک و متفقند خصوص در اصول امامت همه ایشان باجماع
واتفاق اغیار را خلفا می میدانند واما در فروع پس کلهم ایشان
ازتبعه وعمله فقها اربعه حنفیه وشافعیه ومالکیه
وحنبلیه اند پس دراینجا ثابت شد که انحضرت هفتاد و دو
را یکطرف ما لکه جمعا وانفرادا شمرده وناجیه یعنی امامیه را
بطرف دیگر مخالف ایشان شمرده چه ایشان کل اصول و
فروع خود را از اهل بیت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گرفته ودر
اصول امامت ائمه اثناعشر را از آل محمد واجب میدانند وثلثه
واغیار دیگر را ائمه نمیدانند وقرینه داخلیه نیست قرینه
متصله نص در تتمه این حدیث است چنانچه محمد بن موسی شیرازی
در تفسیر اثناعشر خود آورده در حدیث طولی که حضرت امیر
رسید که فرقه ناجیه کیست فقال المتمسک بما انت علیه و
اصحابک انحضرت فرمود ناجی متمسک توست ودر دیگر این است
هم علی وشیعته یعنی فرقه ناجیه کدام است یا رسول الله
انحضرت فرمود علی وشیعه او اند نصوص خارجه دیگر مؤید

تشریح نصیر الملة والدین حدیث صحیح متفق علیه امت است
چنانچه در مسند احمد و مشکوة در مناقب اهل البیت است که سید انبیاء
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الا ان مثل اهل بیتی فیکم
کمثل سفینة نوح من رکبها فیها نجی ومن تخلف عنها هلك
آگاه باشید که مثال اهلبیت من در شما چون کشتی نوح اند در دریای
خلاف هر که سوار کشتی اهلبیت من شد یعنی اهلبیت عصمت و
طهارة متمسک شد از غرق شدن در دریای اختلاف و گمراهی نجات
یافت و هر که تخلف از تمسک کشتی اهلبیت من کرده در دریای
خلاف و ضلالت افتاده گمراه میشود و بجهنم میرود و حدیث
دیگر زمخشری در ربیع الابرار از رسول مختار صلی الله علیه وسلم
نقل میکند قال فاطمة مهجة قلبی و زوجها قرة عینی
وولدها ثمرة فؤادی والائمة من ولدها امناء ربی
وحبله الممدود بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن
تخلف عنهم هوی و فی لفظ هلك والی جهنم سلك یعنی
فاطمه جان دل من و شوهرش علی آرام و خنک چشم من و حسن حسین

دو سیوه دل من و ائمه از اولاد او اینها سی پروردگار من و
جمیع ایشان ریسمان خدا اند میان بندگان یک سر انست و سر
دیگرش در دست قدرة خدا است پس هر که ریسمان خدائی را
که اهلبیت عصمة من اند چنگ زند و محکم بگیرد از وادی خلالت و
ضلالت نجاة می یابد و برابر بخدا می رسد و هر که تخلف کرد از
اهلبیت من در ضلالت می افتد و بجهنم میرود و حدیث متواتر
از مرویات صحاح ستة است که بار بار آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بامت وصیت فرمود که انی ترکت فیکم الثقلین ان تمسکتم
بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله وعترتی وانهما لن
یفترقا حتی یردا علی الحوض خلاصه آنکه نهادم میان شما دو شئ
گران بها اگر شما متمسک آنها شدید ابداً گمراه نخواهید شد بعد
من یکی کتاب خدا دیگر عترة و ذریت من که اهلبیت من اند
واین هر دو از میان جدا نمیشوند تا آنکه نزد من بر کوثر وارد
میشوند پس بانجیه امامیه قاطعند بر ناجی بودن خود زیراکه ایشان
قاطعه متمسک اهلبیت نبوة وطهارت اند در اصول و فروع اعمال

دعبادات واز غیر ایشان روایات نمیگیرند و در بنجا چه خوب گفته
است شاعری **شعر** اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهباً
وتعلم ان الناس فی نقل اخبار + فدع عنک قول الشافعی
واحمد + ومالک والمروی عن کعب احبار + ووال
اناساً قولهم وحدیثهم + روی جدنا عن جبرئیل عن الباری
خلاصه انکه هرگاه میخواهی برای خود مذهبی را اختیار کنی ومیدانی
که مردم بیگانه ناقل اخبار واقوال آنحضرت اند پس قول شافعی و
احمد ومالک وکعب احبار را ترک کن چه ایشان بیگانه اند پس
پیروی کن مردمانی را که قول ایشان وحدیث ایشان چنین باشد
که این حدیث را روایت جد ما از جبرئیل از باری کرد **تنبیه**
در بنجا هیچ عاقلی را شکی وشبهه نمانده در انکه این حدیث شریف
دلالت بل ندا باواز بلند میکند بچند چیز **آ** اختلاف امت بجهة
متمسک نشدن ایشان بعترة طاهره واقع شده **و** اگر متمسک
ایشان مخصوص میشدند البته در هلاکت وخلاف نمی افتادند **ب**
هدایت منحصر ومخصوص براه عترت طاهرات فقط نه بر غیر ایشان

ج در امور دین و دنیا خصوص بعلوم قرآن بغیر عترة طاهرة رجوع نباید کرد زیراکه درخانهٔ ایشان نازل شده چه ایشان ینابیع کل علوم و کمالات اند و اهل البیت ادری بما فی البیت عارف ترمی باشند بجمیع انچه درخانهٔ ایشان باشد بالنسبة بغیر و در رجوع بغیر قطع و یقین بل ظن حاصل نیست پس در اتباع غیر اضلال ممکن است

د تعظیم قرآن و تعظیم عترت طاهره یکیست زیراکه ایشان مثل قرآن یعنی مثانی آنند چه این کلام صامت و ایشان قرآن ناطق یعنی معنی آن اند پس تعظیم حافظیکه فقط نقوش و حروف را می شناسد باید کند باین درجه باشد یا جلد چرمی و غلاف او بمعیت او محترم شود پس بیکه هم حروف و هم معانی آنرا بتفصیل بداند چرا تعظیمش دو چندان نباشد زیراکه معنی در بطن حرف می باشد لهذا سید رسل قرآن و عترة را قرین همدیگر ساخت و اشاره کرد که ایشان متفرق نمیشوند

ه عترة معصوم و مطهر است چنانچه قرآن از تغییر و تبدیل و اختلاف مصئون و محروس تا قیامت است چه اگر معصوم نمیبودند البته گاه امر اتباع غیر معصوم در جمیع اقوال و افعال و سیر

۹۷

اغزا و آماده کردن خلق بر فسق باشد این قبیحست عقلاً و نقلاً
زیراکه متابعت غیر معصوم متابعت در گناه و ضلالت لازم است
و این حدیث شریف نص جلی بر امامت ست چه امام در لغت و
اصطلاح کسی را می گویند که مقصود و مقتدای خلق باشد
والبته ایشان در عامه امور دینی و دنیوی مقصود و مطاع خلق
واز سؤال غیر ایشان بمدلول حدیث نهی فرمود خلق را ندبر کن
ی فرقه ناجیه مخصوص امامیه ست زیراکه امامیه ائمه اثنا عشر
را مقتدای و مقصود خود در جمیع امور دینی و دنیوی می
دانند پس ائمه ایشان و تابعان ایشان ناجی و برحق اند زیراکه
فرزندان رسول و حق در هر حال با ایشان و ایشان با حقند
ح بتمسک ایشان قرآن حاصل ست لفظاً و معناً زیراکه
احد الثقلین اند ط ائمه اهل بیت که مرجع و مقتدای خلق اند
دیگر با قرآن اند تا قیامت باشند اگرچه شخص واحد باشد این دلیل بر وجود مهدی آخر الزمان
امت اند که صحابه تا قیامت در متابعت عترت است پس مشائخ ثلثه و امثال ایشان تابع اند نه متبوع
دیگر دلایل این باب گنجایش ذکر آنها ندارد حدیث صحیح متفق علیه

چنانچه اینحدیث را اخطب خوارزم و ابن حدید در اول مجلد اول
نهج البلاغه و شهرستانی در اول ملل و محدثین دیگر بچندین سند
از حضرت ام سلمه و عایشه و از جماعتی از صحابه روایت کردند که
سید البشر فرمود علی مع الحق والحق مع علی یدور حیث ما
دار - وفی فضائل الصحابة والجمع بین الصحیحین والترمذی
والمشکوة رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث ما دار
خلاصه انکه علی با حق و حق با علی دور میکنند بهر طرف که علی بگردد و بار
خدایا دایر کن حق را با علی بهر طرف که علی بگردد پس دعای رسول
باجماع رؤیت و در قیام و قعود و در قول و فعل و در نطق
و صمت و جنگ حق با علی است پس متمسکین علی در هر حال برحق‌اند
در مناقب خوارزم از ابی لیلی مرویست ان رسول الله ص
قال یکون بعدی فتنة فاذا ظهرت تلک الفتنة فعلیکم
بعلی ابن ابیطالب فانه الفاروق بین الخلق و بین الحق والباطل
خلاصه انکه سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد من فتنه
خلافت و جنگ و خلاف ظاهر خواهد شد پس در انوقت بتمام واجب است

وجماعت

۹۹

که متمسک علی ابن ابیطالب شود چه علی فرق کننده و تمیز
دهنده میان حق و باطل است در میان خلق الصّا مروی
عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
من فارق علیاً فقد فارقنی ومن فارقنی فارق الله در همان
کتاب از ابن عمر مرویست که سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود هر که جدا از علی شود از من جدا شده و هر که مفارقت من کرد
مفارقت خدا کرد پس ببین چه تمسک علی تمسک محمد و خدای
قطعاست نه تمسک غیر او الصّا مروی از ابو ایوب
انصاری است ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعمار ان رأیت
علیاً یمشی فی واد والناس فی واد آخر فاذهب مع علی ودع الناس
فانه لا یدخلک فی ضلالة ولا یخرجک من هدایة در ان
کتابست که سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود عمار را هر گاه
علی را در وادی می بینی میرود و کل مخلوق بوادی دیگر میروند
پس براه علی برو تو و مردم را بگذار چه علی داخل نکند ترا در
ضلالتی و بیرون نیآرد ترا از هدایتی پس تمسک علی مخصوص

بدانیت پیغمبر شبان و در کتاب المودة همدانی آورده قال

صلی الله علیه وسلم لن تضلوا ولن تهلکوا وانتم تحت کف

علی واذا خالفتموه فقد ضلت بکم الطرق والاهواء فی الغی

فاتقوا الله فی ذمة الله فان ذمة الله علی ابن ابیطالب خلاصه

آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده ابداً گمراه وهلاک نمیشوید

تا وقتیکه زیر دست علی هستید و هرگاه مخالفت او کردید راههای

شما گم و خواهشهای شما در غوایت وضلالت می اندازند خدا را

بترسید و در ترک متابعت علی چه علی ذمة الله است و ایضاً در آن

کتابست قال صلی الله علیه وآله وسلم سیکون بعدی فتنة

فاذا کان ذلک فالزموا علیاً فانه الفاروق بین الحق و

الباطل وکذا فی الفردوس خلاصه آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله

وسلم فرموده و بعد من فتنه میشود پس در آنوقت علی را بگیرید چه

او فاروق میان حق و باطلست و در مودة فی القربی

سید علی همدانی شافعیست پیغمبر مخاطب بعلی فرموده فان

جبرئیل اتانی فقال لی بشر هذا بان الله تع جعل الائمة

۱۰۰

من ظلمه وان الله تعالی لغفر له ولذریته و
لشیعته ولمحبیه وان من طعن علیه وبخس
حقه فی النار **خلاصه آنکه** بواسطه جبرئیل مرا رسید که خدا
امامان را از پشت علی ساخت وخدا علی وذریه او وشیعه او
ومحبان علی را آمرزید وطاعن او وحابس وگیرنده حق خلافت
او را در جهنم میسوزاند و اگر باعث طوالت نمیشد چنان احادیث
درین باب از کتب سنی ایراد کردم تا که حاجت اجتماع کتب
ایشان نمیشد **تنبیه** هرگاه عمار فرمایشات سید البشر
صلی الله علیه وآله وسلم بگوش خود شنیده بود مع اصحاب
دیگر چون سلمان وجابر وابا ذر ومقداد ومحمد بن ابو بکر و
امثال ایشان از ابتدا تا انتها با حضرت علی بود تا آنکه در جنگ
صفین بدست گروه ستمگار معاویه شهادت یافت وصداقت
قول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر گردید واین حدیث
که در باب التعاون فی بناء المسجد در **بخاری** ضبط
است ستقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة

١٠١

ویدعونک الی النار پس بنابرین شیعه علی داعی
بطرف جنتند وداعی بطرف غیر علی ناری ست زیراکه عمار طیب
وداعی بطرف علی بوده وسید بشر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود ای عمار قریب ترا بقتل میارد گروه ستمگار یعنی معاویه
ولشکر او وحال آنکه تو ایشان را بطرف جنت میخوانی که علی باشد
وایشان ترا بطرف نار جهنم می خوانند که او متابعت معاویه
باشد **اما دلیل نقلی** نص صریح بر ناجی بودن امامیه بسیار
اند ضبط آنها درین رساله شکست **نص اول ابو القسم**
حسکانی از ائمه مفسرین سنیان در شواهد التنزیل آورده
در ذیل آیه اولئک هم خیر البریه قال رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم وهو متکئ علی صدر علی ان
الذین امنوا الی خیر البریه هم شیعتک ومیعادی معکم
علی الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون بوجوه
واید وادجل مبیضه منورة یعنی حضرت امیر فرمود که
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تکیه بسینه من کرد. وآیه

[illegible]

خیر البریه خوانده و فرموده ای علی خیار خلق و افضل البشر ای تو و
شیعه تو اند و جای ملاقات من با شما حوض کوثر است وقتیکه امتها
برای حساب جمع شوند طلبیده میشوید شما بروتشنها و دستها
و پایها نورانی بنور سفید میباشید پس درینجا ناجی بودن
شیعه ثابت شد **نص دوم** در تذکره خواص الائمه
نبیره شیخ ابو الفرج از ابوسعید خدری روایت کرده قال
نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی علی ابن ابیطالب
فقال هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیمة یعنی سید البشر
صلی الله علیه و آله وسلم نظر بعلی کرده فرمود این علی و شیعه
او رستگار اند روز قیامت و در **حدیث دیگر** فرموده
انت فی الجنة وشیعتک فی الجنة یعنی تو در بهشتی
و شیعه تو در بهشت اند **نص سوم** حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا
وغیر او از امام محمد باقر روایت کرده اند که لما نزلت هذه الآیة
قال رسول الله لعلی ما معناه خیر البریة انت و
شیعتک تاتی یوم القیمة انت وشیعتک راضین

مرضیتین وتاتی اعدائک مغضوبًا علیهم مغلولین

خلاصه آنکه آیه خیر البریة وشر البریة نازل شد رسول خدا صلی
الله علیه وآله وسلم علی را فرمود خیر البریة تو و شیعیان تواند
روز قیامت تو و شیعه تو می آیند در حالیکه راضی از خدا باشند
وخدا از ایشان راضی باشد وشر البریة دشمنان تواند بروز
قیامت می آیند در حالیکه ایشان زنجیر کرده مغضوب
خدا باشند **نص چهارم** خوارزمی از جابر انصاری
روایت میکند لما نزلت هذه الآیة قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم علی خیر البریة وفی روایة جابر کان اصحاب رسول الله
اذا اقبل علی قالوا جاء خیر البریة خلاصه آنکه هرگاه آیه خیر البریة نازل شد
پیغمبر فرمود علی بهترین اهل زمین است واصحاب رسول بعد نزول این آیه
هرگاه میدیدند که علی می آید میگفتند که خیر البریة آمد **نص
پنجم** در مناقب احمد حنبل است ان علیا کنت نائمًا فی بستان
من بساتین المدینة فایقظنی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم وقال اما علمت انک اخی وابو ذریتی تقاتل

بعد یحیی سنتی من مات علی عهدی وکان فی الجنة
ومن مات علی عهدک وفی بعهدی ومن مات بعدک
علی حبتک ختم الله تعالی بالامن والایمان ماطلعت
الشمس او غربت خلاصه آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم حضرت امیر را بیدار کرد ومخاطب باو فرمود ای علی تو برادر
منی وپدر ذریه منی وقتال میکنی بعد من با معاویه وبا عائشه وبا
خوارج بر سنت من هر که بر عهد من مرد بجنت میرود وهر که بر عهد
امامت تو مرد ووفا وادا کرد عهد مرا بجنت میرود وهر که بعد
تو بر دوستی تو مرد برای امن وایمان او خدا مهر شهادت
میکند انجاکه باقیست تا بقاء طلوع آفتاب وغروب آن فصل

ششم در تفسیر شواهد التنزیل حسکانی

در ذیل آیه مودة آورده از ابو امامه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ما معناه ان الله تعالی خلق الانبیاء من
اشجار شتی وخلقت انا وعلی من شجرة واحدة انا
اصل تلک الشجرة وعلی فرعها والحسن والحسین ثمرها

وشیعتنا اوراقہا من تعلق بغصن منہا یجوز و من
مثل عنہا اسقط فی النار ولو عبد اللہ بین الصفا
والمروۃ الف سنۃ فالف سنۃ فالف سنۃ حتی یصیر
کالشن البالی ولم یدرک حبنا اہل البیت لاکبہ
اللہ فی النار **خلاصہ ائمہ** انبیا از درختہای متعدد اند و
من وعلی از یک درخت ام من اصل و بیخ آن درخت و علی شاخ
اوست و حسنین میوہ آن درخت و شیعہ برگ آن درخت اند پس ہر کہ
بشاخی از آن درخت متمسک میشود از صراط عبور میکند بجنت می
رسد و ہر کہ از آن درخت روی گرداند در جہنم می افتد اگرچہ
بندہ بعبادت خدا میان کوہ صفا و مروہ در مکہ ہزار سال پس
ہزار سال پس ہزار سال کند تا آنکہ چون مشکیزہ خشک و پوسیدہ
شود متمسک بمحبت ما اہل بیت نداشتہ باشد بطر فروی بہ جہنم
سپرود **نص ہفتم** در مودۃ ہمدانی شافعیت قال صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم توضع یوم القیمۃ منابر حول العرش
لشیعتی وشیعۃ اہل بیتی المخلصین فی ولایتنا و

ویقول الله تعالی هلمّوا یا عبادی لاَ‌لله علیکم کرامتی فقد اوذیتم فی الدنیا **خلاصه انکه** روز قیامت منبرها در عرش موضوع برای شیعیان من و شیعه اهل بیت من که مخلص و خاص در ولایت ما اهل بیت می باشند- خدا میگوید ای شیعهٔ علی بشتابید به جنت کرامتی و احسان من بر شما نیست چه شما در دنیا متاذّی بودید **ایضًا** در سودة آورده

قال صلی الله علیه وآله وسلم انا اوّل النّاس شافعًا

ثمّ ذرّیّتی ومحبّونا یدخلون الجنّة بغیر حساب لا یسئلون من ذنبهم بعد المعرفة والمحبّة **خلاصه انکه** انحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اوّل شافع منم بعد ان ذرّیه من و محبان ما داخل جنت بیحساب میشوند بعد معرفت و محبت بآل محمد از گناهان ایشان سوال کرده نمیشود و اینقسم احادیث که نصوص جلیه بر حقیت امامیه و نجات ایشان باشد زیاده از شمار اند این رساله ذکر گنجایش آنها ندارد-

پس درینجا فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریّة ثابت شد و الحمد لله

تنبیه اگر گفته شود که اسم شیعه و محب بر تمام فرقات شیعه اطلاق میشود و اثنا عشریه چگونه مخصوص میباشند بلا دلیل جواب لفظ شیعه خاص است نه عام بایمعنی که لفظ شیعه شامل هر فرقه ضال و مضل نمیشود بل بکسانیکه از اول امام تا امام زمان خود معتقد بوده و ایشان را مفترض الطاعة شمرده در اصول و فروع رجوع بایشان کرده و افراط و تفریط و تقصیر در حال ایشان نکرده پس او شیعه است و الا غلاة که باجماع کفار باشند شامل شیعه نمیشوند پس کسی که تا امام زمان خود معتقد نبوده یا افراط و تفریط و تقصیر در حال او کرده او از اسم شیعه برآمده و به ضلالت رفته پس مبتدعین شیعه نیستند بل ناری اند اما تخصیص شیعه در حال غیبت با امامیه اثنا عشریه بچند وجه است آ شیعه بحسب لغت موضوع بر تبعه علی و اهل بیتش است چنانچه صاحب قاموس در لغت شیعه آورده قد غلب هذا الاسم علی کل من یتولی علیاً و اهل بیته حتی صار اسماً لهم خاصاً یعنی لفظ شیعه مخصوص اسم غالب شده بر کسانیکه

ازسوالی علی واهلبیت او باشد پس بنابر لغت مخصوص اثنا عشریه
بجدایمه اثنا عشر شد **ب** در اصطلاح اصحاب ما هم درحال غیبت
مهدی م موضوع بر معتقدین اثنا عشریه است پس بر حالیت
اصطلاح هم مخصوص ایشان باشند غیر شیعه اهل البیت **ج** بجدایمه
اثنا عشر شیعه صحیح نمیشود مگر برکسی که معتقد بایمه اثنا عشر باشد
و مصرح و مخصص این حدیث ثقلین است و در احد ثقلین یک
امیر المومنین نیست بل عترة است و عترة ایمه اثنا عشر است -
پس ازین حدیث ثقلین معلوم میشود که قران واهل بیت تا قیام
قیامت باقی خواهند بود و این حکم بهیچ مذهب از مذاهب
مطابق ابدا نمیشود سوای مذهب امامیه پس شیعه امامیه اند -
د مخصص این حدیث منکر آخرنا کالمنکر لاولنا و من
انکر واحدا منهم انکرنی منکر آخر ما منکر اول ما و منکر یکی
از ایشان منکر من است **ه** مخصص این ام روایت سعید خدری
وغیر او بسیار است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فتمسکوا باهل بیتی والائمة الراشدین من ذریتی

109

فانکم لن تضلوا ابدا فقیل یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کم الائمة بعدک قال اثنی عشر من اهل بیتی وقال من عترتی **خلاصه آنکه** آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمود متمسک شوید اهل بیت مرا و ائمه راشدین را از ذریه من بعد من چه بتمسک ایشان هرگز گمراه نمیشوید و آنحضرت فرمود امامان بعد من دوازده اند از اهل بیت من یا از عترت من آنچه بنابر الخصوصیت شیعه اثنا عشر ست و هر کسی که پیش از اتمام عدد ائمه اثنا عشر اعتقاد امامت از زمان خود خالص کرده باشد و هر کسی از اهل بدعت ضلالت قرار یافت و نمانده اگر اقرار با مامت غیر حق کرد اطلاق شیعه بر او نمیشود و تمام شد علم **سوال** اگر گفته شود که اهل سنت را هم اطلاق شیعه و محب میشود زیرا که اظهار دوستی با اهل بیت میکنند و علی را خلیفه چهارم میدانند **جواب** گفته میشود وجه آنست که محب بر کسی اطلاق میشود که آثار محبت محبوب از او ظاهر باشند و از سنیان لازمه محبت بالکل ظاهر نمیشود بلکه با دشمنان ایشان دوستی میکنند و در حرکات دشمنان ایشان

تاویلات بیجا میکنند پس صداقت و محبت در وقتی صحت می
بندد که از دشمن محبوب بیزار باشد و انقیاد در جمیع اوامر و نواهی
و اقوال و افعال بنماید و مثالش کلمه طیبه لا اله الا الله
است اول سلب اضدادش بعد از آن اثبات محبوب خود خاصه نماید
ب اهل سنت جماعتی اند متفرد و منفرد در اصول و فروع خود
از اهل بیت رسول ص و اگر محب یا شیعه ایشان میبودند البته
کل اصول دین و فروع دین از ائمه میگرفتند و حال ائمه احادیث
از مرویات اهل البیت در کتب ایشان چهل و یک هم نیست با ثبوت
امر در تمسک ایشان خاصه و ثبوت بغض در اخذ روایات از غیر
ایشان ع از دست پس شیعه و محب بر ایشان صحیح نمیشود د
شیعه بمعنی پیرو و تابع است و سنیان ایشان را اول ائمه نمیدانند
و بالفرض پس علی را چون ثلثه بل بدرجه چهارم ایشان بل برابر
ادنی رواة می دانند و از حقوق و فضایل و عصمت و طهارة
و امامت ایشان دیده و دانسته چشم پوشی میکنند پس خود را
متشیع و محب نامیدن غلط باشد تتمه انیفرقات علل و

وجمل عقائد ضروریه ایشان از کتب جمهور ایشان که سابق نام بعض آنها ضبط کردم بصورت مختصر نوشتم بے رعایۀ مذهب خود هرکه خواهد رجوع بکتب مزبوره خصوص بملل شهرستانی کنند اما تراجم عقائد نصاری ویهود وصابئین ومجوس و حکما فلاسفه ودهریه وبراهمه وملاحدة وزنادقه واهل وثن وهنود هند بلحاظ اختصار و طوالت کتاب نشدم وایشان خارج هم از ملل اسلام واز شمول حدیث افتراق امت سید الانام صلی الله علیه وآله وسلم بودند ولکن پاره از رؤس مسائل از عقائد امامیه ودر موضع مخالفت عامه اهل سنه اشاره بآن کرده بصورة مختصر منویسیم والله ولی التوفیق وبالتحقیق

کتاب التوحید

بدانکه توحید تفعیل وحدة بمعنی یک ویگانه در لغت باشد - ودر اصطلاح توحید عبارت است از انفراد ویگانه دانستن خدا در ذات

وصفات ولوازم الهیت من جمیع الوجوه پس بیان آن در
مقدمه و چند باب ست اما مقدمه در تعداد اصول دین
ست و دران دو مسئله اند اول اصول دین نزد معتزله
توحید و عدل و نبوة و اقرار بوعده ثواب وعذاب
وامر معروف ونهی منکر ست ونزد جبریه اشاعره
تصدیق بخدا و برسول و بملائکه وبجبه خدا و بخیر وشر ازو
وباحکام متواتره ست ونزد شیعه در قواعد العقاید
وغیر آن فرموده توحید وعدل ونبوة وامامت ست
نزد شیخیه توحید ونبوة وامامت ورکن رابع
ست ودر تفصیل ملل دیگر چندان فایده نیست وسابق ضبط
شده ولو مجملا نزد امامیه اثنا عشریه توحید
وعدل ونبوة وامامت ومعاد ست توضیح اگرچه اهل
اسلام در تعیین اصول دین وتعداد آنها بالجمله مختلف اند و
لکن در وجوب معرفت آنها متفق اند پس اگر کسی معرفت آنها
نداشته او مسلمان نیست سوال مشکل منکر مسایل ضروریه

۱۱۳

چون نماز و روزه و حج و امثال آن کافر است باجماع امت
پس فرق میان اصول و فروع نماند **جواب** بدو وجه است
اول آنکه ما بیان کردیم اگر کسی جاهل از اصول باشد او کافر
است و از فروع اگر کسی جاهل باشد کافر نیست مادام که انکار
نکند از ضروریه فروع **دوم** ملا محمد خوانساری در رساله
مبسوط و مصحح فرموده که جهل یا انکار یکی از اصول چون انکار
خدا و رسول عیناً این چنین کفر است زیرا که منکر اصل شده
پس انکار اصل مستلزم انکار خواص و لوازم او هم است خلاصه انکار
اصول کفر بالذات است و انکار فروع کفر بالذات نیست و فرق حاصل
که اول ذاتی و دویم عرضی است لهذا او تو مسلم بجهت احتمال مطلع نبودن
او بر وجوب آنها توبه او قبول است بخلاف مسلم زاده که توبه او بعد
انکار او قبول نیست **مسئله دوم** نزد امامیه معتبر که معرفت اصول
دین یعنی معرفة الله و معرفة صفات ثبوتیه و سلبیه
و معرفة حکمت و عدل او و نبوة انبیا علیهم السلام
و اثبات حشر و جمیع آنچه سوای خداست آن عقلی است فی

الاصل حاجت بنقل نیست بلی اگر نقلی هم باشد موید عقلی میشود
پس اگر نقلی محض میبود والبته بهیچ یکے از خارجین ملة اسلام
اثبات اصول نمیتوان کرد و افحام واسکات انبیا لازم میشد
زیراکه اگر نبی کافر را معجزه می نماید و بر کافر نظر و فکر عقلا
واجب نباشد پس کافر ملزم و محجوج نمیتواند شد زیراکه او می
گوید که بر من نظر عقلا واجب نیست پس اگر نبی بگوید در کتاب
من و یا بر من بر تو فکر واجب ست کافر میگوید که هنوز من
ایمان بتو و تصدیق بصدق رسل تو ندارم بتو و بکتاب تو چگونه
تصدیق میکنم پس نبی منقطع میشود دیگر اگر وجوب نظر بسمع
باشد پس تسلیم سمع هم بنظر باشد دور لازم می آید این ضروری
البطلان ست لهذا معارف اصول و وجوب آن فی الاصل
عقلی ثابت شد بخلاف سنیان جبریه که نزد ایشان وجوب
اینها نقلی خالص ست زیراکه خدا فرموده وَمَا كُنَّا
مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا یعنی ما عذاب خدیرا نمی کنیم
تا اگر رسولی ایشان را بفرستیم جواب اول اگر در این آیة

نفی عذاب از ترک تکلیف سمعی است چه عمل سمعیات منحصر برسالهٔ بشر
است پس اگر بواسطهٔ رسول نرسد البته ورود آن مکلف نیست
پس معذب هم نیست **جواب دیگر** نزد بعضی مراد ازین رسول
عقل است تا که جمع بین الادله شود **باب در اثبات وجود**
خدا دران دو مسئله اند **اول** بدانکه جمیع آنچه هست اگر هستی
او بذات خود بلا اعتبار امری دیگر یا علتی دیگر باشد اورا واجب
الوجود و واجب بذات میگویند پس بغیر خداوند عزوجل واجب
بذات شی دیگر نیست **و اگر** هستی آن شی بعلت وسبب دیگر می
باشد یا وجودش و عدمش مساوی الطرفین بذاته باشد مگر بعلتی
خارجه لاحقه پس از عدم بوجود می آید اورا ممکن الوجود و
ممکن بذات می گویند پس ممکن سوای خدا جمیع عالم از کل و
جزو است **و آنچه** لیاقت وجود و لیاقت شدن ندارد چه
نظر بذاتش کرده چه نظر بغا علتش کرده اورا ممتنع الوجود و
محال میگویند چون قدیمی دیگر ساختن برای باری ممتنع
و محال است **و** درین تقسیم کافهٔ حکما و ملیین بالجمله متفق اند جمیع

دوم جمیع انچه سوای خداست از کل و جزو او را عالم بفتحه لام مینامند بجهت انکه او معلوم خداست پس اینعالم چون فلکیات و عنصریات و حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن از جمیع انواع اعیانست یا اعراض . اما اعیان پس هر عین قایم بذات میباشد و مراد از ذات ما یقوم بنفسه و یقوم به غیره یعنے انچه قایم و برپا بنفس خود باشد و بسبب او غیر او قایم باشد پس این عین یا مرکب باشد و آن جسم ست یا غیر مرکب باشد پس جوهرست و جوهر قابل تقسیم و اجزا نیست اما اعراض پس او قایم بغیره و عارض باجسام و جواهر میباشد - چون شنوایی و بینایی و شهوة و الوان و اصوات و طعوم و روایح و امثال اینهاست پس همه این حادث است یعنی بعد از نیستی و نابودی بهودی و بوجود آمده پس این عالم با کل و جزء حادث است بخلاف فلاسفه که ایشان بقدم افلاک و مواد و اشکال و صورتهای آنها قایل اند و جالینوس در آن متوقف است **تنبیه** هرگاه این بیان شد پس بدانکه

عالم مجسم ست و هر جسم مستلزم حرکت و سکون بالضرورة ست و سکون
و حرکت بالضرورة حادث ست زیراکه اعراض از لوازم جسم اند و
آنچه خالی از لوازم حدوث نباشد حادث ست پس عالم بالضرورة
حادث ست و محدث آن قبل ایجاد آن موجود ازلی بالضرورت
ست **دیگر** جمیع آنچه سوای خدا است ممکن است و ممکن مسبوق بعدم
ست پس آنچه نابود باشد در حال نابودی مؤثر نفس خود یا غیره
نیتوان شد و ممتنع و محال است زیراکه شی واحد در آن واحد در حال
عدم هم معدوم و هم موجود و هم مؤثر و هم متاثر بودن ممتنع
و محال ست پس بالضرورة موجد این عالم غیر نوع و غیر جنس انسان
موجود بالذات باشد **اشکال** این ادله سلب نمی کنند که موجد
عالم خارج از این انواع و اجناس باشد **جواب** دو شیخ
مقاصد بچند وجه ست اقوی از وجه وجوه آنکه اگر موجد عالم
خارج الانواع و الاجناس نباشد تسلسل لازم می آید و بطلان
تسلسل بجهة اجتماع افراد ممکنات در او ضروری البطلان و آن
مقتضی واجب الوجود است **باب در اسماء ثبوتی**

که باقتضای وجوب بر تعالی اطلاق میشوند **موجود** یعنی شی
او بلا ایجاد دست **قدیم وازلی** باینمعنیکه در اول بر او عدم
نبوده **سرمدی** باعتبار انکه در تقدیر ازمنهٔ ثلثه یعنی ماضی
وحال واستقبال بر او عدم نیست **ابدی وباقی ودایم**
باعتبار وجودش بر او عدم روا نیست و وجودش مستمر ستا -
قایم باعتبار انکه بذات خود بپاست **قیوم** باعتبار انکه
بذات خود برپا و برپا دارندهٔ کل ممکنات ست **اول** باعتبار
انکه بذات خود قبل همه اشیا بوده **آخر** باعتبار انکه بعد فنا همه
اشیا موجود خواهد بود **غنی** باعتبار انکه در ذات وصفات
خود حاجت ندارد و هر شے محتاج با او ست **باب در**
اسما سلبیه که وجوب وجود او اقتضای سلب آنها می کنند
واحد باعتبار وجوب او تعالی هیچ شی واجب بذات نیست پس
باین اعتبار ثانی شریک و نظیر و وزیر و ند و ضد
و کفو و مثل از نوع و جنس و فصل ندارد **احد** باعتبار
انکه ذاتش بسیط مطلق ست که اجزاء و قابل تقسیم و مقابل عدد و نیست

۱۱۹

فرد باعتبار آنکه از ممکنات یکطرفست زیراکه واجبست و در اجزا و عدد نیست **وتر** مباین و جدا از خلق از روی ذات و صفات بجوی است که شی مماثل او نمیتوان شد و در اینجا وارد هست اِنَّ اللّٰهَ وِترٌ و یُحِبُّ الوِتر یعنی خدا یگانه است و یگانگی خود را دوست دارد و شارح مقاصد گفته معنی اِنَّ اللّٰهَ وِترٌ و یُحِبُّ الوِترَ آنکه خدا اسامی خود را نود و نه نام مقرر فرموده و همین عدد وتر را می پسندد و نه ضد او را که جفت است **قدوس** باعتبار آنکه ذات مقدسش از جمیع مناقص مبراست **جلیل** ذات مبارکش از قبایح و مناقص بلند و بزرگ و برتر است ❁

باب در اسمائیکه بلحاظ ذات محض موضوع باشد پس در عربی بغیر لفظ **الله** ثابت نیست و براین اتفاق مبتین است ـ لهذا این اسم مبارک را باسم جلاله یاد می کنند و در ایمان و عبادات و دنیات و غیره استعمالش عینا می کنند چونکه ذات مقدسه خداوندی را کسی نشناخته و عقل کل پی او نبرده هر عارفی در حیرت افتاده ما عرفناک حق معرفتک گفته اند ـ پس بذات مقدسه

خود به لحاظ ذات بلفظ الله موسوم نهاده و **معنی** آن چنین مفهوم

که ذات واجبی که جامع جمیع صفات عالیه وجلالیه الٰهیه و

مستحق عبادت باشد آن‌هذا اطلاق این اسم اعظم بر غیر خدا و وضع آن

بر غیر او جائز نیست **و در اشتقاق** این اسم شریف اهل

اشتقاق و لغات دو قول ست نزد اکثر مشتقست از اله و نزد

بعضی از وله و غیر آن وجوه دیگر اند **باب در اسمائیکه**

باعتبارات اطلاق میشوند **اضافی** اند یعنی باضافت شے

بجز اطلاق میشوند چون **مقدّر** بجهت اندازه در ممکنات

ومصوّر بجهت تصویر موجودات **وخالق** بجهت آفرین

خلق **و موجد** بجهت ایجاد خلق از عدم **و عالم** بجهت

آنکه هر شے معلوم اوست **و قادر** بجهت آنکه هر ممکن مقدور اوست

و رازق بجهت رزاق خلق و امثال آن **قهار** باعتبار آنکه

ممکنات را از عدم کشیده قهر الطرف وجود و حیات موجودات

را فانی میکند **جبار** باعتبار آنکه اصل هر شے عدم ست و بذاته

وجود نمیخواهد و نمیشود و پس شے را از عدم بوجود باجبار می آرد و

۱۲۱

و ناقص را تکمیل میکنند چون ماده را بصورت و نطفه را بشکل و مکمل
وصل میکنند و سلبی اند یعنی برعایت سلب غیر از او چون واحد
و فرد و وتر و امثال آن و اضافی و سلبی اند یعنی
اطلاق بعض اسماء بلحاظ سلب شے از و و اثبات شی در او چون
حی بمعنی دانا و توانا پس باین اسم اثبات وجود و بقاء او تعالی
و سلب موت و عدم او تعالی میشود

باب در اسم و مسمی

نزد امامیه اسم عین مسمی نیست زیرا که مرکب از حروف مقطعات
مولف و منتظم ما نیست و بحسب اختلاف ازمنه و السنه امم و تعدد
و تبدل ایشان اسماء متعدد و متجدد میشوند - پس آنچه مرکب و مقدم
و موخر و متعدد و متبدل و متجدد باشد ضروری الحدوث است و
بتعدد اسمائی نسبت بشئی واحد تعدد مسمی و معانی آنها بالضرورة
لازم است پس آنچه محل تعدد و تبدل و تغیر باشد بالضرورة او حادث
پس ضروری البطلان است دیگر معلوم هر کس ست که مثلاً نار

اسم محرق و نان اسم ماکول و آب اسم مشروب است و فرس
اسم مرکوبست پس اگر کسی اسم انبهار را بجورد مسمی را عینا نخورده.

و در کافی و احتجاج از امیر المؤمنین و حضرت
صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم مروی است
که اسم غیر مسمی است یعنی نام چیزی و ذات چیزی دیگر است پس
هر که عبادت باسم کرد عبادت هیچ کس نکرده و هر که عبادت
باسم و مسمی کرده عبادت دو شی کرده پس شرک کرده و هر که
عبادت مسمی کرد عبادت بحق کرده نار اسم محرق و نان اسم ماکول
و نزد اشاعره اسمای چون اسم الله عین مسمی یعنی الف
ولام و ه عین ذات خدا است و بعضی اسما چون خالق و
رازق غیر خدا است و بعضی اسما چون علیم و قدیر نه ذات خدا
و نه غیر او است و نزد جماعتی از ایشان کل اسمای عین خدا است

زیرا که خدا فرموده تبارک اسم ربک و سبح اسم ربک
الاعلی **جواب** مراد از ان تعظیم و تقدیس اسمای او است
چنانچه تعظیم ذات او وجهت نه اتحاد و یگانگی اسم با مسمی

١٢٣

در صحاح وارد است خدا نود و نه نام دارد پس هر که آنهارا بشمارد به
جنت میرود و این اسما الهامی اند واگر کسی اسمی بر خداوند جل
شانهٔ مقرر سازد مشتمل ثبوتی - یا - سلبی - یا - مشتمل
سلب و اضافت باشد نزد امامیه اطلاق آن بر خدا بی
اذن صاحب شریعت جایز نیست مبادا بوجهی مناسب حال او
نباشد بخلاف اهل سنت که نزد ایشان اطلاق آن بر خدا جایز
است و بنا بر ذوق صوفیه وحدتیه هر اسمی از موجودات
بر خدا صحیح میتواند شد زیرا که هر شی نزد ایشان عین خدا است

باب صفات تنزیهیه

بدانکه نزد امامیه ذات خدا و حقیقت او مماثل و مشابه هیچ ذات نیست
زیرا که او منفرد و واجب است پس اگر مماثل و مشابه باشد اگر ممتاز بما به الامتیاز
نشد پس مماثلت نیست و اگر امتیاز شود پس اشتراک و ترکیب لازم
می آید این منافی وجوب است بخلاف جماعتی از سنیان چون
ابوبکر باقلانی و ابومعالی جوینی اشعری چنانچه روز

بهان وشارح مقاصد از قدمای خود نقل کردند که ان
ذات الواجب تماثل سائر الذوات فی الحقیقة یعنی
ذات واجب تعالی مماثل ومشابه همه ذاتهاست در حقیقت این
مخالف نص قرآنی ست لیس کمثله شیء که ذات خدا
درحقیقت مماثل اشیا نیست **ترکیب** بدانکه نزد امامیه خدای
مرکب از اجزاء ذهنیه واجزاء خارجیه ولو بالفرض نیست زیراکه
اجزاء مرکبه اگر همه واجب اند پس کثرت وجوب لازم می آید این
ضروری البطلان ست واگر همه اجزا ممکن اند پس اجزاء مرکبه
ممکنه را واجب گفتن ایضم ضروری البطلان زیراکه قلب ماهیت
ممتنع ست وبعد ترکیب اگر خود مرکب شدند پس تاثیر ومؤثر و
تاثر شی معدوم درحال عدم فی نفسه لازم می آید ایضم ضروری
البطلان ست واگر مؤثر غیرست پس واجب غیرست واگر جزء
عین ذات ست پس محتاج بجز شد ومحتاج واجب نیست **تنبیه**
هرگاه این باطل شد پس خدا روی ودست وگوش وچشم و
بینی ودهان وذائقه وپای وزبان ودل وخون

اقنوم ثلثه

و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط و منی و آلته و فرج و ذکوریت و انوثیت و تولد و ایلاد و امثال آن مبرا دارد

بخلاف نصاری کہ ایشان اقنومیت گانه را من حیث الترکیب خدا میدانند - اما اقنوم ثلثه وجود و علم و حیوة ست اینها را تعبیرات وابن و روح القدس میکنند و بعد ترکیب می گویند که لاهوت بصورت ناسوة یا ناسوت لاهوت بصورت ناسوت در رحم در آمده ست ولاهوت ناسوت در ولادت آمده ست و این امر مخالف کافہ عقلا و حکما و مسلمین ست چنداین حجب اند بر در عقل هنود و مشرکین و عقاید ایشان و در این عقیده نصاری فکر کرد شرک ذاتی در عقیده نصاری نیافت و تشریک ذاتی اعظم از شرک صفاتی ست عیاذا بالله من ذالک و

بخلاف فرقه صفاتیه که از فرقه حنابله اند متبعه ایشان که وهابیه اند قایل باجزاء خارجیه خدا اند که خدا روی و گوش و بصر و دست و ساق و امثال آن دارد اما حقیقت و کیفیت آن معلوم نیست بل مجهول و سوال از آن بدعت ست **جواب** مدعیان اولاد و مجد الگفته میشوند که خدا الکتی دارد و حقیقت آن مجهول و مجاست

۱۲۶

میکنند چنانچه عزیر و عیسی متولد شده پس ایشان چرا معبود باشند
دیگر اگر این اعضا از صفات ثبوتیه باری اند پس سلب و تاویل
آنها بکیفیت مجهول قبیح و کفرست و اگر از سلبیات اند پس اثبات
آنها نسبت با وتعالی قبیح و مثبت کافر و مشرکست پس این تمسیست
و در این مخالفت بکل حکما و اہل اسلام کردند **جسم** بدانکه خدا نزد
امامیه ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق ندارد و پس خدا نه
جوهرست و نه جسم و نه عرض **اما جوهر** پس در اصطلاح
متکلمین عبارة ست از متحیزیکه قایم بذات باشد قابل تقسیم پس
این حادث ست زیراکه قابل تقسیم ست و آنچه خالی از حوادث نباشد
بالضرورة او حادث ست پس جوهر حادث ست **اما نزد حکماء**
جوهر قسمی از ممکنات ست منقسم به جوهر و عرض میشود پس جوهر ممکن
نزد ایشان حادث ست بالضرورة زیراکه وجود او از ایجاد غیر
ست پس جوهر حادث ست **تنبیه** نزد فلاسفه ممکن اگر
قیامش بمحل نیست پس جوهرست و اگر قیامش بمحل باشد عرض ست
اما جوهر اگر محل جوهر دیگر باشد پس او را هیولی میگویند

واگر در ان دیگر نباشد اورا صورت میگویند واگر مرکب از هر دو باشد اورا جسم میگویند واگر ازین مذکورات هیچ یکی نباشد پس اورا جوهر مجرد می گویند واگر این جوهر مجرد متعلق باجسام باشد بتعلق تدبیر و تصرف در انها چون بادبخشی اورا تعبیر بنفس و روح میکنند واگر این جوهر مجرد موثر در آنها باشد پس اورا عقل میگویند و عقول عشره آنها مشهور اند اما اجسام یا فلکی اند پس در تفصیل آنها رجوع بامور عامه کن — یا عنصری اند — پس جسم عنصری یا بسیط است یا مرکب اما بسیط یا خفیف مطلقست چون نار یا ثقیل مطلقست چون زمین یا ثقیل مضافست چون آب یا خفیف مضافست چون هوا اما مرکب یا برای بقاء او زمانی معتد نباشد چون برف و نحو آن یا برای بسیط مرکب کمالی زاید نباشد چون سنگ یا کمالی زاید دارد پس اگر کمالش اینست که اجزاء مختلفه از متفرق شدن خود را حفظ می کنند پس او معدن مرکبی ست واگر با وجود این مبدء غذا و نمو و تولید مثلی باشد پس او نبات است واگر با وجود

۱۲۸

این سبد حس و حرکت اراده پست پس او مرکب حیوانی است

تنبیه هرگاه این ثابت شد پس جمیع انواع اجسام از فلکی

و از عنصری از حیوانی و نباتی و جمادی و معدنی

حادث اند و اما حدوث آنها باین سبب است که اینها خالی

از حرکت و سکون که بمعنی قرار و عدم قرار باشند نیستند پس آنچه

خالی از لوازم حدوث نباشد او بالضرورت حادث است پس

جسم حادث است اما **اعراض** نه گانه پس اینها هم حادث اند

زیرا که قایم بالغیر و انحل است هرگاه جسم باطل پس لوازم

جسم که اعراض باشند بالضرورت باطل اند پس خدا چون سرخ

و سیاه و سبز و سفید و زرد و فیروزی و دیگر اقسام الوان

و چون ذایقه و شامه و روایح و طعوم و صوات و امثال آنها

نیست **تبصرة** هرگاه خدا ترکیب و جسم ندارد پس هر آنچه کیفیت

ترکیبی است و الم و لذة و خوف و گریه و صغر و کبر

و خواب و بیداری و حرکت و قیام و قعود و بول

و غایط و خنده و آواز و تغیر و تبدل و اولاد و

و ازواج و ابکار و امہات و مصافحہ و ملامسہ و معانقہ
و ماندگی و غضنا و مثال آن دیگر ندارد زیراکہ ترکیب و جسم ندارد بہ
بطلان لازم ملزوم ہم باطل شد زیراکہ ہمہ اینہا موجب تغییر
و انفعال است پس خدا رضا و غضب دارد اما چون رضا و غضب آدمی
کہ متغیر میشود ندارد بل رضا او ثواب و غضب او عذاب است

تتمہ در خدائی نصاری

بدانکہ نصاری کافہ ملیین و عقلا را درین مسئلہ خلاف کردند
کہ عیسی پسر خداست زیراکہ بلا اب متولد شدہ و احیای
اموات میکرد و تا قیامت زندہ است جواب بچند وجہ است
اول آنکہ خدا قدیمیست یا حادث پس اگر خدا قدیم است قلب ماہیت
قدیم بحدوث از ممتنعات عقلی باطل است بالضرورت و اگر
حادث است پس اینہم بالضرورت باطلست زیراکہ حادث محتاج قدیم
است باید خدائی قدیمی خارج از جملہ سلسلہ ممکنات باشد عقلاً
دوم عیسی شخص بشری جسمانی است تجدد از عدم بوجود آمدہ
امعلوم ہر ست پس آنچہ بدیعی باشد او را قدیم یا جزو قدیم —

یا حلول قدیم در او شمردن انکار بدیهیات سفسطه است و اگر
کل اشخص جسمانی را خدا میدانند پس بعد قتل شدن او بدست
یهودیان بزعم شما چگونه نظام عالم و بقا او بی خدا باقیست
و از دست مخلوق خود کشته شد و اگر جزء خدا یا کل خدا عیسی شد
پس بفنا عیسی جزء خدا یا کل خدا عیاذا بالله فانی شد زیراکه
عیسی نزد ایشان بسبب قتل مرد و هر مرده اول چون جماد
میباشد بعد آن اجزاء او متفرق میشوند و باطل - پس بعد فناء
خدا که عیسی بزعم ایشان باشد ممکنات و موجودات خود
بخود موجود میشوند یا خدای دیگر آمده آنها را ایجاد می
کند بطلان اینهم ضروریست و اگر آن جزء معتبر الهیت بود
پس بسبب انتقال آن جزء از خدا خدا باقی نمیماند و اگر آن جزء
معتمد در الهیت نیست پس کان جزئی از خدا جدا نشده - پس
حلول نشده با ثبوت آنکه خدا اجزاء ندارد و قابل تقسیم نیست
سوم اگر عیسی خدا میبود - پس او بقول شما کثیر العبادت بود
و عبادت بگریه میکرد و در حال واحد هم عابد و هم معبود باشد

۱۳۱
نیز بافعل خدا باشد اگر بفعل خدا باشد ... باشد و اگر بفعل بنده ... بنده نه بلکه خدا باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

[illegible]

این بالضرورت باطل ست چهارم سابق بیان شد که خدا هیچ
اجزا ندارد و پس او لاو یعنی میشود و سنی بجز والد میباشد — و
شخصی که از آب ناپاک و غلیظ پیدا شود و صاحب و بول و غائط
و گوشت و خون باشد او را خدا شمردن بالضرورت باطل ست همچنین
از هنود هند نیست که ایشان هم در فقرا و در جن و در انواع
حیوانات موذیه خدا و رام خود را میدانند اینهم بالضرورت باطل
ست پس الهیت عیسی و ابنیت او باطل شد پنجم — اگر ولد مجازا
و حکما گفته شود یعنی پسر خوانده است پس دران فرقی برائی عیسی
نمانده زیراکه این صفات اگر بر وجب ذات جائز باشد پس —
بدیگران اب و عم و شیخ و سید گفتن جائز باشد این و صاحب
اعظم الرتبه از لفظ واخ و ابن و ولد اند اینهم باطل ست پس ولدیت
مجازی هم باطل است ششم احیاء اموات فعل عیسی نیست
چه باتفاق میلتین هر معجزه فعل خدا میباشد و بر دست انبیاء
خلق میکند برائی تصدیق ایشان پس اگر فعل خودش میبود بزعم
شما خود کشته نمیشد زیراکه خلاق عالم و محیی انخابود و مرن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

او دلیل ست برانکه فعل عیسی نبوده و بسبب معجزه انبیارا
خدا گفتن جائز نیست و هیچ ملتی نبی خود را خدا قرار نداده اند و
اگر نه انبیائی سلف خصوص موسی علیه السلام وقتیکه فرعون
را معجزات قاهره مینمود و برائی بنی اسرائیل هارون را از قبر
زنده کرده بود خدا گفتن باوجهت پس این هم دلیل برابنیت
عیسی نمیشود هفتم زنده ماندن عیسی دلیل بر الهیت
نمیشود زیراکه قبل او و اشقیائی چون ابلیس تا قیامت زنده ست
و انبیا خضر و الیاس و ادریس تا قیامت زنده اند و
الا ایشان هم خصوص ابلیس را چون عیسی خدا و ولد خدا عیاذا
بالله میشوند این هم باطل ست پس عبدیت عیسی ثابت شد
هشتم بی پدر پیدا شدن عیسی دلیل ابنیت خدا و الهیت او نمیشود
زیراکه بدترین خلق که ابلیس باشد و تمام ملائکه و آدم و حوا
بی پدر پیدا شده اند پس ایشان هم خدایان یا ابنا الله میشوند بلی
اگر گوئی که در انجیل وارد ست که عیسی بار بار به حواریین گفته
انی اذهب الی ابی و اقول ابی چه معنی دارد جواب

۱۳۳

مسلمانان انجیل را محرف میدانند لهذا این قول را تصدیق
نمیکنند و اگر تسلیم کنیم - پس مراد از اب بحسب مجاز مربی
گرفته میشود چنانچه ابن السبیل مسافر را می گویند حال آنکه
پسر راه و طریق نیست چنانچه موید این در انجیل یوحنا
در باب بیستم عیسی گفته مخاطب بمریم مجدلیه که برادران خود
را نزد من بیار پس هرگاه ایشان حاضر شدند مخاطب با ایشان
عیسی گفت انی اصعد الی ابی و ابیکم و الهی و الهکم
یعنی میروم نزد پدر خود و پدر شما یعنی مربی خود و مربی
شما و نزد خدای خود و نزد خدای شما و در انجیل یوحنا
در باب هفدهم است که عیسی در مناجات خدا می گفت وهذه
هی الحیوة الابدیة ان یعرفوك انت الاله
الحقیقی وحدك ویسوع المسیح الذی ارسلته یعنی
زندگی ابدی یافت هر که ترا شناخت باینکه خدای حقیقی واحد توئی
و عیسی مسیح کیست که او را برسالت و نبوت فرستادی و در کتاب
اشعیا است که خدا فرموده انی انا الله ولیس غیری

الهًا ولیس لی شبهٌ یعنی بدرستیکه منم خدا و حال آنکه
سوای من خدای نیست و در خدای من شبه و شباهت نیست -

تذکرهٔ مجسمه و صفاتیه

که ایشان از مشبهه و حنابله و حشویه و ظاهریه و حدیثیه بعضی تعبیر
میکنند پس ایشانهم کافه اهل اسلام اهل تبیین و حکما را مخالفت
کردند و میگویند اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی
عما سواه معفو کنید مرا از فرج و ریش خدا و سوال کنید از
سوای آن و میگویند خدا از دست تا سینه مجوفست و از زیر سینه
غیر مجوفست و معاذ عنبری با خدا معانقه و مصافحه میکرد و
میگوید که خدا فرجی و آلتی دارد چون مرد و میگوید که خدا از گوشت
و خونست اکل و شرب دارد و از اشاعره هم مقاتل بن سلیمان
و نعیم مصری و مضر و کهمش و احمد هجیمی و معاذ
بن معاذ و احمد حنبل قائل اند بانکه خدا دست و پای و
روی و گوش و چشم و ساق و قیام و قعود بر عرش دارد - که
چهار انگشت زیاده از چهار دور عرش گوشتش فاضل میماند و بعضی شبر

۱۳۵

بر عرش می‌نشیند و بر الاغ سوار شده بخانه داود می آمد و در صحیح بخاری آورده اند که خدا در قیامت پای در جهنم میگذارد جهنم میگوید پر شدم پر شدم و داود ظاهری میگوید خدا چون لب امرد جعد موی است حتی آنکه پسر سوطوی را باین صورت می دید بگمان بل بیقینش میشد که او خدا است و میگویند که خدا طبل و طنبوری دارد و هذا اللهم لا طبل الا طبلک در حال تواجد میگفتند و بسیاری از مشایخ صوفیه خدا را بصورت پیر سفید ریش دراز هفتصد و هفتاد بار در خواب دیدند حشویه میگویند بر طوفان نوح خدا می گریست حتی که بسبب آن چشم درد کرد و ملائکه برای تسلی و عیادتش میکردند و در شرح مقاصد حدیث آورده انه تعالی یضحک الی اولیائه حتی یبدو نواجذه یعنی خدا با مومنین خنده می کند تا آنکه سفیدی دندان نواجذ او ظاهر میشود و غیر ذلک از کتاب الادیان و موشح الابرار و ایجاز المطالب و امثال آنرا ملاحظه کن **تنبیه** آنچه از متشابهات قرآن و صحاح سته احادیث که بهم اجزا اند وجوبا

مؤول بآنچه مطابق ببرهان عقل و محکمات نقل باشد میشوند و
تفاصیل آنها در تفاسیر بسیطه و شروح کتب حدیث استقصا
اینجا مطلوب نیست از جمله آن آیه یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ
و آیه وَمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ مراد از ید درینجا قدرت خدا و
نعمت اوست یعنی طاقت و قدرت خدا بالاتر از قدرت بندگان
ست یعنی چرا سجده نمیکنی چیزیرا که بقدرت خود یا برای
نعمت خود او را آفریدم و آیه وَیَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّكَ و آیه
کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ یعنی هر شیء هالک ست مگر وجه او مراد
از وجه درینجا ذات خداست چنانچه در آیه ابتغاء وجه الله
و آیه اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ ذات خدا مراد ست و
نزد بعضی ضمیر وَجْهَهُ راجع بشیء ست پس بنابران هر شیء هالک مگر
ذات هر شیء باقیست و آیه مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللهِ مؤول
بطریق نسبت خداست و در بعض روایات مؤول بانبیا و ائمه شده
و آیه یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ مؤول بستون عرش و بحجاب نور
ست و آیه وَجَاءَ رَبُّكَ مؤول بحکم پروردگار ست و آیه اَنَّهُ

افاضل معاصرین اصحاب ما این است که عرش حاوی و محیط جمیع
اشیاء و موجودات است پس عرش اعظم را مهبط و مصدر کل احکام
و امور ساخته کانه کل از او در اساخته و از انجا باشیای دیگر
ساری و نافذ میشود چنانچه پادشاهی اول بجایی معین صادر میشود
بعد آن منتشر باطراف میشود جهت و مکان و محل خدا
ندارد نزد امامیه زیرا که جسم ندارد پس لوازم جسم ندارد
دیگر مکان فضائی است که دران جسم میگنجد - پس اگر خدا در مکان
میبود - پس مشار الیه میشود زیرا که محدود شد و هر مشار و محدود
حادث است پس بطلان مکان و جهة و محل حاصل شد بلی کعبه و
مساجد را خانه خدای مینامند اما این اماکن برای عبادت
ساخته شده نه برای سکونت چه هر مکان مستلزم سکون نیست
و کرامیه اهلسنت خلاف کردند مع اهل حدیث چون مقاتل بن
سلیمان و حماد احدیه بانکه خدا بر عرش نشسته بنحویکه مماس
بسطح اعلی است خدا محل حلول و حال در غیر نیست و مراد
از حلول قیام موجود بموجود دیگر یا درامدن شیی در شیی دیگر چون

۱۳۹

هو السمیع البصیر ماول بعلم ست و آیه الیه یصعد
الکلم الطیب ماول بانکه بسدرة المنتهی یا بطرف عرش که محل
اجابة اعمال ست اعمال صالحه صعود بامر او تعالی میکنند بلی
برداشتن دست بدعا بطرف آسمان برای انست که عرش قبله برای
دعا و محل نزول برکات و خزینه رحمات و مصدر هر کرامات ست
و آیه الرحمن علی العرش استوی ماول بظهور و استیلا ست
پس علی العرش استوی بمعنی ظهر امره و غلب
قصره یعنی رحمان بر عرش ظاهر کرد امر خود بانکه او محل ارفع
و اعظم اشیا ست پس او را مصدر اکثر امور و احکام مخلوقات ساخت
بلی صله استوا که بمعنی ظهور و بمعنی استیلا باشد علی واقع میشود
چنانچه در صحاح جوهری آورده و استوی ای استولی
و ظهر و قال الاخطل **شعر** قد استوی بشر
علی العراق . من غیر سیف و دم مهراق سوال بنابر
این عرش باستیلای و ظهور امر مخصوص چرا شد و حال آنکه همه
اشیا نسبت باستیلا و ظهور امر او مساوی اند جواب بعض

دخول روح در بدن بر سبیل تبعیت زیراکه قیامش بذاته محال باشد چون جسم در مکان یا عرض در جوهر یا صورت در مادة یا صفت در موصوف حلول میکند اما بنودن خدا محل حلول برای آنکه محل حوادث میشود پس آنچه جای حوادث باشد ضرورة او حادث ست زیراکه تغیر وتبدل وانفعال او لازم می آید اما بنودن او حال در غیر برای آنست که خدا واجب ست وجمیع آنچه سوای خداست ممکن است ـ پس قیام واجب بممکن لازم می آید این بالضرورت باطل ست زیراکه واجب حادث وحادث واجب وقدیم میشود ودیگر کل خدا در غیر حلول میکند یا جزو اگر کل حلول کرده پس تغیر محل وانقسام وانفعال وابطال او تغیر وانفعال وانقسام وابطال واجب تعم بالکلیه لازم مے آید زیراکه محل قابل تغیر وانقسام وفناست واگر جزء معتبر خدا در او حلول کرده وحال آنکه بطلان اجزاء در واجب بیان شده پس بانیفرض هم نقصان در ذات خدا لازم می آید بر هر دو تقدیر الوهیت واجب باطل میشود واگر آن جزء معتبر در اله نبوده پس

بدانکه حلول اصلا واقع نشده و در واجب هم اجزای نبوده صوفیه در اینخلاف کردند که خدا در عارفان بل در جمیع اشیای حلول میکند و نصاری میگویند که خدا در عیسی و بعض فرقات غلاة میگویند که خدا در علی حلول کرده بنحوی که ناسوتیت ایشان بالکلیت مبدل شد چنانچه جبرئیل ع بصورت بشری نمود بطلان اهوآء ایشان معلوم شد و اگر در ایشان حلول جائز باشد پس در اقبح اشیاء و انجس آنها چون سگ و خوک جائز باشد اگرچه از بعض صوفیه چنین مسموع گردید - که مشایخ صوفیه در همه اشیا حلول جائز بل واقع می دانند پس بنابراین اطلاق خدا بر قبیح تر و نجس ترین اشیای میشود عیاذاً بالله ❊ اتحاد مجازی و حقیقی است اما مجازی پس او عبارت است از شدن شی شی دیگر بکون و فساد بی آنکه شے دیگر مضاف باشد چون آب هوا شد و هوا آب شد یا بانضیاف شی دیگر چون خاک رگل شد بسبب آب اما حقیقی پس او شدن دو شی موجود شی واحد است این ممتنع است زیرا که بعد اتحاد اگر این دو شے موجود

مانند پس دو هستند اتحاد نیست و اگر هر دو معدوم شدند باز هم اتحاد
نیست بل ثالثی بعد از انقلاب این دو موجود شده و اگر یکی
معدوم و دیگر باقی ماند پس باز هم اتحاد نیست زیرا که معدوم
قابل اتحاد نمی باشد و اتحاد باجمیع معانی نسبت بخدا ممتنع است
زیرا که بنابر اول انقلاب ماهیت لازم می آید و بنابر دوم امتناع
اتحاد اثنین است **صوفیه و نصاری و بعض**
غلاة در اینجا منکر دند و میگویند که با عارفین و با عیسی و
با علی خدا متحد شده **و بعض صوفیه** میگویند چنانچه در شرح
مواقف با اینطوائف سه گانه از اهل تصوف نقل کرده و در آخر
گفته صوفیه چنان خبطی کردند که اول تمیز نمی کنند و در
شرح تجرید قوشجی است که هر گاه عارف بنهایت مراتب عرفان
رسید هویت و ماهیت بشریت از و منتفی و زایل میشود - پس موجود
عین خدائی واحد میشود و این مرتبه را فنا فی الله و فنا فی
التوحید می نامند بطلان اینهم ضروری است زیرا که اگر واجب تعالی
بغیر خود متحد شد و سوی الصمد جمیع اشیا ممکنست پس اجتماع ضدین

لازم می آید و بنابران آنچه بر ممکن اطلاق میشود بر واجب هم اطلاق
میشود و آنچه بر واجب اطلاق میشود بر ممکن هم صادق می آید و
الا قلب واجب بممکن یا قلب ممکن بواجب لازم می آید این هر دو صورة
ممتنع الوقوع است پس اتحاد واجب با ممکن باطل شد مطلوب حاصل
شد دیگر آنکه اگر حلول در غیر صفت کمال نیست نفی آن از
واجب تعالی واجبست و هر گاه صفت کمالست پس استکمال واجب
بغیر لازم می آید این بالضرورت باطل است پس قول **محیی الدین**
العالم صورته وهو روح العالم عالم صورة خدا و
خدا روح عالم است وقول او سبحان من اظهر الاشیاء
وهو عینها خدا اشیاء را ظاهر کرد وخود عین اشیاء است باطل
شد اما آنچه از نقلیات اشعار میشود پس خالی ازین نیست یا عمل
بهر دو لازم است پس اجتماع نقیضین لازم می آید یا طرح هر دو
دلیلین کند پس ارتفاع نقیضین لازم می آید یا عمل بنقل متشابه و
طرح برهان عقل میشود پس باین سبب طرح معقول وعمل غیر معقول
لازم می آید یا عمل معقول وطرح متشابه کند این عند العقل جائز بل

وجبت اما تا وقتیکه امکان تاویل باشد غیر معقول را تاویل کنند
والا طرح آن واجبست اما **حدیث قدسی** انا سمعه الذی
یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده الذی
یبطش به ولسانه الذی ینطق به ورجله
الذی یمشی به الخ **خلاصه ترجمه** آنکه هرگاه بنده بجد
ادای واجب بنوافل قیام میکند پس من گوش او میشوم که بآن
میشنود و چشم او میشوم که بآن می بیند و دست او میشوم که
بآنکار را اخذ کند و زبان او میشوم که بآن کلام کند و پای او میشوم
که بآن راه رود **تاویلش** آنکه این تمام بر مجاز وارد ست نه
آنکه واجب تعالی جزء بنده یا قلب ماهیت او میشود اینجا ست
پس مراد اینست که نهایت مراتب قرب رضوانی تعالی و علو رتبه
بنده نزد او تعالی حاصل میشود - پس شنیدن و دیدن و
گفتن و بدست گرفتن و کلام او و رفتن بنده کانه خود خدای
شنیده و دیده و گفته و گرفته و کلام کرده و رفته است و
مؤیدش ششم حدیثست ان دعانی اجبته وان سئلنی

مقالات اشعری

در کتاب ملل ونحل

اعطیته وان استعاذنی اعیذنه یعنی هرگاه بنده مرا
بخواند اجابتش میکنم واگر سوال کند عطایش میکنم واگر پناه جوید
پناهش میدهم وموید دیگر من یطع الرسول فقد اطاع
الله هرکه اطاعت رسول کرد اطاعت خداوند تعالی کرده ودر
عرف میگویند فلانی گوش وچشم وزبان ونفس ودست
پادشاهست هرچه این دیده یا کرده یا داده یا گفته گانه خود
پادشاه کرده والله ولی التوفیق والتحقیق **مرئی**
خدا در دنیا وآخرت نزد امامیه نیست بعقل ونقل اما عقل بچند وجه
است اول آنکه رویت عبارة از ارتسام صورت مرئی در چشم
بیننده یا اتصال شعاع چشم رائی بمرئی درخارج یا ادراک
حسی بتوسط حواس خمسه ظاهری باشد باتفاق کافه حکما وعلماء
تمیین. وچنین صورت در رؤیة باری از اعاظم ممتنعات است
زیرا که چنین صورت رؤیت عالم باجماع محال است دوم خدا باتفاق
عقلا مجرد وخالی از جسم وجسمانی وکون ومکان وجهت است پس
هرکه جسم وجهة ومکان ندارد دیدار او ممتنع ومحال است سوم

۱۴۵ قسطاس المستقیم

شرائط رؤیه

هر مرئی محسوس و محدود می باشد پس هر که محدود و محسوس باحساس باشد و جیب نیستاد و ممکن ست چهارم جمیع آنچه دیده میشود باید مقابل باشد یا در حکم آن چون معاینه صورت از آئینه و بنسبت بخدا جسم و جهته و مقابله یا در حکم آن مفقود ست پس رویت او مفقود ست پنجم میان رؤیة و رائی و مرئی چند شرط ست پس اگر شرائط ثابت شوند رؤیت ثابت میشود و به بطلان شرط شروط هم باطل میشود آ مرئی جسم داشته باشد چه مجرد از جسم دیده نمیشود ب مرئی ملوّن باشد چه شی بے لون دیده نمی شود ج مرئی در جهة مقابل یا در حکم مقابل باشد چون معاینه صورت از آئینه چه شی که در جهت مقابل نباشد دیده نمیشود د مرئی شفاف نباشد چون ملک و امثال آن دیده نمی شود ه مرئی روشن مفرط نباشد چه روشن مفرط چون آفتاب دیده نمی شود و مرئی داخل حجاب نباشد چه شی داخل در حجاب دیده نمی شود ز وقت دیدن روشنی باشد چه شی در ظلمت و تاریکی دیده نمیشود ح مرئی متصل بحدقه و قریب بسیار بچشم نباشد چه متصل

١٣٦

بدیده دیده نمیشود **ط** میان بیننده و مرئی بُعد مسافت
بعیده نباشد چه بعید بسیار دیده نمیشود **ی** بیننده اعمی نباشد
چه اعمی دیده نمیتواند **یا** مرئی بسیار صغیر و کوچک نباشد چه
کوچک و دقیق بسیار دیده نمیشود و این **شرائط** یازده گانه به
اتفاق کافه عقلا و تسلیم اشاعره در اینجا حاصل نیستند پس رؤیت
خدا در دنیا و آخره باطل است اما **دلیل نقلی** و آنهم بسیار اند

اوّل آیه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و
هو اللطیف الخبیر **خلاصه آنکه** خدا بذات خود مدح کرده بآنکه
او تعالی را بیناهی چشمها ادراک نمیکنند و او تعالی بیناهیها را
ادراک میکند زیرا که او تعالی مجرد از جسم و لوازم جسم و اماست چه
آنچه مرتسم در چشم یا آنرا شعاع بیناهی احاطه کند یا حاسه ظاهری
اورا احساس کند محدود است و محدود ممکنست نه واجب پس تعالی
نه محدود و نه محسوس و نه مرئی بعین است **دوم** آیه لن ترانی

وقتیکه موسی رب ارنی انظر الیک گفت بار الٰها بنما مرا ذات خود
را آشکارا تا نگاه کنم ترا جواب لن ترانی شنید که هرگز ابدالاباد نخواهی دید

۱۴۷

[illegible]

چه لفظ لن برای نفی ابدی نزد نحاة ہست پس در دنیا و آخرة
را نمیتوانی دید ونزد مجسمه وکرامیه خدا در مکان و در
جهت اعلی دیده میشود زیراکه نزد ایشان خدا جسم دارد ونزد
اشاعره خدا دیده میشود بغیر جسم وبغیر مکان وبغیر جهت
وبغیر ارتسام صورت او وبغیر احاطه نور چشم وبلا کیفیت زیراکه
خدا شی ہست ونزد ایشان مجردات چون شمامه و روایح و
الوان واصوات ونفوس ومعدومات در حال عدم دیده
میشوند ومیگویند اگر پشه در ہند باشد پس کور مادرزاد از چین
در شب تار وبفاصله مسافت وجبال کوہستان پشه ہند را بچشم
سر دیده میتواند این سفسطه ہست وبدیہیات وکافه عقلا را بجهت
دیدار خدا انکار میکنند در کشاف ایراد کرد فالعجب

من المتسمین بالاسلام المتسمین باهل السنة والجماعة

کیف اتخذوا هذه العظیمة مذهبًا ولا یغرنک تسترهم

بالبلکفة فانه من منصوبات اشیاخهم والقول ما قال

بعض العدلیه فیهم خلاصه آنکه متعجبم از کسانیکه خود را

[illegible]

۱۴۸

[illegible]

باهل اسلام واهل سنت وجماعت نام ونشان نهادند. و
چگونه گناه عظیم را که سبب خود قرار دادند واین کبیره را میپوشانند
بانکه دیدار بلاکیفیت ولامکان میشود چه این اشباح ایشان منصوب
کردند وشاعری عدلی در ایشان چه خوب گفته **شعر**

لجماعة سموا هواهم سنة ٭ وجماعة حمر لعمري موكفة
قد شبهوه بخلقه وتخوفوا ٭ شنع الورى فتستروا بالبلكفة

خلاصه آنکه جماعتی جبریه خواهشهای نفسانی خود را سنت
رسول نام نهادند ٭ این جماعت خرها قسم بعمر خود چه قوم اند محجوب
چه ایشان خدا را تشبیه بخلق داده ترسیدند از تشنیعات مردم پس
بجهت آن پوشیدند این گناه کبیره را که دیدار خدا باشد به بلکفه که تعبیر
از قول ایشانست که بلاکیفیت دیدار میشود **دلیل** اشاعره سوره الکهف
اول آیه فمن کان یرجو لقاء ربه **جواب** لقا، وملاقات در اصل
لغت بمعنی بهمدیگر محاذی وحاضر شدنست پس بنابراین تاویلش
آنکه هرکه حضور ومحاذاة خداوندی خواهد عمل صالحان کند زیرا که
کفار از شرف حضوری محجوب میشوند بمصداق انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون

۱۴۹

و اگر بمعنی رؤیة می باشد پس نسبت بملاقات دو اعمی و یک بینا با بینا و اعمی صحت نمی بندد چنانچه کور و اعمی میگوید که فلانی بینا را ملاقات کردم یعنی محاذی باهمدیگر شدیم و همین تمثیل نسبت بما و خدا در ملاقات است **دلیل دوم** آیه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة **جواب** این آیة اصلاً دلالت بر رؤیت ندارد زیرا که وجوه جمع وجه است و وجه بمعنی روی و ذات و طرف و نفس آمده نه بمعنی چشم مؤید این لفظ نضارت است **دیگر** لفظ نظر مستلزم رؤیت نیست چنانچه نظر کننده بگمان خود نگاه میکند اما نمی بیند چنانچه میگویند نظرت الی الهلال فلم اره نگاه کردم بهلال ندیدم و با ثبوت این تاویلش ممکن است **اما تاویلش** اینکه لفظ الی در ربها واحد آلاء اسم است حرف نیست بمعنی نعمة پس بنابر آن وجوه یومئذ ناضرة . نعمة ربها ناظرة یعنی ابدان و جانهای اهل جنت تر و تازه می باشند نعمة پروردگار خود را که عوض عملها داده شده نگاه کننده می باشند این مختار سید مرتضی در درر الغرر و جماعتی از مفسرین است **تاویل دوم**

بعد الی محذوف است چون الی نعمة ربها ناظرة یعنی نعمة
خدا وعطا را وانگاه کننده می باشند اینمروی از ابن عباس
ومختار جمهور مفسرین اسلام است **تاویل سوم** لفظ نظر بمعنے
انتظار است چنانچه در قصه بلقیس است الی ناظرة بم یرجع
المرسلون یعنی منتظرم که چگونه رسولان رجوع برکردند **وآیه** تریهم
ینظرون الیک وهم لا یبصرون یعنی ایشان منتظر تو می باشند
پس بنابراین معنی ناظرة منتظرة شد یعنی اهل جنت منتظر
پروردگار باشند که نسبت بما چه حکم میکنند **تاویل چهارم** نظر
بمعنی غور وفکر در امر آمده پس بنابراین در عطای خدا وامر او متامل
میباشند که بما چه صفت ایمان وعبادت در ایام قلیله چه چیزها
داده شد **سوال** اگر نظر بمعنی انتظار باشد پس صله آن بالی
صحیح نمیباشد **جواب** بلی الی صلهٔ انتظار واقع میشود چنانچه در آیه مزبوره
ودر آیة نظرة الی میسرة واقع شده ودر شرح مقاصد
قول شاعر شاهد آورده × وجوه ناظرات یوم بدر ×
الی الرحمان یاتی بالفلاح × یعنی مردم منتظر بودند روز بدر

151

بطرف رحمان که رستگاری بغرسید **دلیل سوم** حدیث سترون
ربکم کما ترون القمر لیلة البدر یعنی زود خواهید دید رب
خود را چنانچه ماه چهارده را می بینید شارح مقاصد گفته که بر
رویة نص و اجماع امت و احادیث وارد شده اند **جواب** اجماع
امت گفته غلط کرده زیرا که اهل البیت علیهم السلام و امامیه و ابن
عباس و معتزله که سابق بر اشاعره بودند مخالف این مذهب اند
و نص در این باب بر عدم رویة جلی است پس این باطل شد اما
رویت بصورت آحاد است اگر چه صد روایت باشد موجب ظن
نمیشود و علاوه بران نزد معتزله راوی این حدیث قیس ابن
حازم است و او از جمله خوارج و قبل از ان مختلط بوده در هر دو
حال مرویات چنین اشخاص مسموع نیست در اول مجلد
نهج البلاغة است قیس ابن حازم هو الذی روی حدیث
لترون ربکم قد طعن مشائخنا المتکلمون فیه و قالوا
انه فاسق و لا یقبل روایته **خلاصه** راوی رویة
قیس است در او متکلمین طعن کردند و او فاسق است روایت او قبول نیست

واگر **قول** شارح مقاصد صحیح شود که بیست ویکنفر روایات
رویه نقل کردند پس از تسلیم آنها تاویل آن بکشف تام وبمعرفت
ضروری در آخرة است بجویکه احدی منکر باری نمیتواند شد
بنابرآن ترون بمعنی تعرفون باشد چنانچه نحاة رائیت بمعنی
عرفت آمده والا لازم می آید طرح برهان عقل ونص او محکم نقل
یا عمل متناقضین یا ارتفاع متناقضین- لهذا واجب شد که
طرح غیرمعقول یا تاویل آن موافق عقل شود **سوال** موسی چرا
سوال ارنی کرد **جواب** باقتراح امت وقتیکه گفتند قالوا
ارنا الله جهرة خدا را جهرا بنمای مارا موسی گفت- که
رویت او ممکن نیست ایشان گفتند لن نؤمن لک حتی نری
الله جهرة هرگز ایمان نمی آریم بتو تا آنکه علانیه خدا را
بما بنمائی **سوال** پس موسی رویة را چرا اسناد بنفس خود کرد
وبقوم نکرد بقوله ارهم نفسک بیگفت **جواب** اسناد
نفس موسی برای اتمام حجت وانقطاع معذرت بود که مبادا ایشان
قابل دیدار نباشند وگرنه قابل خواهند بود پس حقتعالی نفی

۱۵۳

معنی شرک

رؤیت کرد که تو چنین بنوت و کلیت نمیتوانی دید مرا پس کل خلایق
نمیتوان دید خدا را **سؤال** خدا رؤیة خود را معلق بر استقرار کوه
کرد و استقرار کوه ممکن پس رؤیة ممکن ست **جواب** در حال تجلی
کوه متزلزل ست پس در حال تزلزل استقرار ممتنع ست زیرا که
اجتماع ضدین که سکون و حرکت باشد لازم می آید پس رؤیة ممتنع
ست لهذا شارح مقاصد تسلیم کرده که رؤیة خدا عقلاً ممکن نیست

شریک خدا ندارد اما شرک در ذات عبارة از وجود ثانی
و مثل و ند و ضد از نوع و جنس و فصل باشد پس خداوند جلشانه
نوع و جنس ندارد پس مثل و ثانی و ند و ضد ندارد زیرا که او تعالی
واجب بذات ست و جمیع آنچه سوای اوست ممکن و ممکن شریک
واجب هرگز شده نمیتواند پس وحدانیت ثابت شد اما شرک
در افعال او پس او هم ندارد زیرا که اگر دو خدا فرض شوند پس اراده
هر دو در فعل واحد متفق باشد یا مختلف اگر متفق باشد و اراده یکی
بفعل آید با وجود مساوات هر دو پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید و
اگر اراده هر دو بفعل آید پس بدو علت تامه شئ واحد لازم می آید

این هر دو ضروری البطلان اند و اگر اراده هر دو مخالف یکدیگر باشد
چون حرکت و سکون در شی واحد پس اراده هر دو بفعل می آید یا نه
و اگر اراده هر دو بفعل آمد اجتماع ضدین لازم می آید و اگر اراده
هر دو بفعل نیاید پس ارتفاع نقیضین لازم می آید این هم بالضرور
باطلست زیراکه اثر لازم موثر است پس این اثر که عالم باشد
نظام ثابت است و اگر اراده یکی در امر مختلف بظهور آمد پس
عجز دیگر لازم می آید و عاجز خدا نیست **بخلاف نصاری**
که ایشان اقنوم ثلثه را خدا میدانند یعنی اب و ابن و روح القدس
را پس تشریک ذات کردند با وجودی که در اناجیل ایشان و توریت
نصوص صحیحه بر توحید اند چنانچه در فصل سیزدهم از سفر پنجم کتاب
الاستثناد توریة است من ادعی الی غیر الله معبودا فقد
اخر اقتله و ترجمه با لجمله هر که معبودات دیگر سوای خدای
یگانه ادعا کند او را بکش و سنگسار کن و امثال آن بسیار اند
و بخلاف مجوس که نزد ایشان مبدء خیر و خالق آن یزدان
و مبدء شر و خالق آن اهرمن است **و ثنویه** میگویند بری

١٥٥

عالم دو اله است نور او فاعل خیرات است و ظلمة او فاعل شرور است
عبّاد کواکب و عبّاد ملائکه میگویند که کواکب مؤثر
عالم و مدبر آن اند و همچنین **عبّاد ملائکه** ملایکه را مدبر عالم
میدانند **و کفّار قریش** ملایکه را دختران خدا میدانستند
اما **عبّاد اصنام** پس امام فخر الدین رازی عقاید ایشان
مختلف نوشته آ این صور ارواح مدبرین امور ایشانند ب
اصنام صور کواکب مدبره عالم اند ج جماعتی معتقد اند که خدا
جسم است لهذا اینها را بصورت او ساخته اند د این اصنام
صور کامل المراتب عند الله کسی که بوده و مرده اند پس تعبید
و تعظیم آنها میکنند بطریق توسل و تشفع الی الله هـ نزد بعضی
این صورت آدم است و باو سجده میکنند برای آنکه خدا آدم را قبله
ما معبود ملایکه ساخته **اشاعره** صفات خدا را قدیم
میدانند **حنابله** حروف و نقوش قرآن و احکام و اوامر و نواهی
آنرا قدیم میدانند **محل حوادث** خدا نیست زیراکه اگر ذات
خدا محل حوادث و صفات باشد ذات خدا محل تغیر و انفعال میشود

برای تغیر و تبدل و انفعال صفت پس آنچه محل حوادث باشد او حادث است **و کرامیه** میگویند ذات خدا محل حوادث است زیرا که قادر و عالم و مرید و متکلم و غیر آن در ازل نبود بسبب حدوث این امور صفات حادث شدند و ذات الهی باین اوصاف متصف نبود بعد تعلقات متصف شد **معانی و احوال** خداوند و نزد امامیه صفات او تعالی عین ذات است و اگر خدا موجود بوجود و عالم بعلم و مرید باراده و مدرک بادراک باشد یا قادر بقادریت و عالم بعالمیت و حی بحییت و مرید بارادیت و موجود بوجودیت باشد افتقار واجب بصفات لازم می آید و مفتقر ممکن است و ممکن خدا نیست و احوال و معانی مقتضی مغایرت اند پس اگر این اغیار قدیم باشند تعدد قدما و تکثرات واجب لازم می آید و اگر حادث باشند ذات خدا محل حوادث میشود و هر که محل حوادث باشد متغیر و منفعل میشود بجهت تغیر و انفعال حوادث و اگر مرکب باشند لزوم ترکیب می آید پس این ضروری البطلانست تغیرات و تبدلات و تکثرات را بطرف ذات واجب ممتنع است و او تعالی

۱۵۷

... و او تنها نی ... ازل ... عین ... الاخرة ... انچه ... و در ... ذات ... دل بود دل ... خون ... فانی ... گردد زیرا که ... و مثال این ... نشناخته ...

اِحدی المعنی ست به تبدل صفات و اسما معانی و مسمی تبدل نمیشود
بلکه آنچه از زیادتی معلوم میشود چون ذات عالمه و ذات
قادره این زواید اعتباریه ذهنی اند نه خارجی **و نزد**
اشاعره خدا قادر بقدرت و عالم بعلم و حی بحیوة و
باقی ببقا و موجود بوجود است **و نزد ابوهاشم** و
تبعه او ذات خدا مساوی و مماثل ذاتهای دیگر است ممتاز
بالالهیت میشود پس این حالت برای خدا موجب چهار حالات می
شود **قادریت** x **و عالمیت** x **و حییت** x **و موجودیت**
لهذا قادر بقادریت و عالم بعالمیت و موجود بوجودیت الی غیر
ذلک است و بطلان آن معلوم است **باب صفات ذاتیه**
خدا جل و علا در اینجا بشت مینویسیم **عالم** بدانکه عالم کسی
است که معلومات یعنی جمیع اشیا او را مبین و روشن باشند
اما علم عبارت است از روشنی و دانش اشیا و این بجنبه
صورت است ۱ علم عبارت است از ارتسام صورت مساوی
معلوم در عالم پس چنین علم نسبت بخدا ممتنع و محال است زیرا که

ذاتش محلا للصور لازم می آید و آنچه محل صورت و تکثرات باشد
حادث و متغیر و منفعل باشد بخلاف جمعی از فلاسفه و بعضی
از متکلمین اسلامیه که نزد ایشان خدا علم حصولی دارد و بطلان
آن واضح است تذنیب حضور ذات اشیای با حقیقت و ماهیت
نزد عالم باشد جزئی که هیچ شیٔ از و غائب و مستور نباشد چنین
علم علم واجب تعالی نزد متکلمین است و بعض جمهور امامیه در این
هم دغدغه دارند زیرا که بنا بر آن وجود معدوم در حال عدم اشعار
میشود ج نزد محققین امامیه بل نزد جمیع ایشان کثرهم الله
بل ذات مقدسه تعالی عین علمست پس بنا بر این ذات اقدس تعالی
محل انکشاف اشیاء و مبدء و مظهر جمیع معلومات است چه موجود باشد
یا معدوم کل باشد یا جزء متغیر باشد یا نه مرکب باشد یا بسیط ممکن
باشد یا قدیم اما محال اگرچه از مقدورات و ممکنات نیست
پس معلوم نیست زیرا که لیاقت وجود اصلاً ولو بالفرض ندارد و
اطلاق شیٔ در اصل بر او نیست بلی اگر کسی ممتنع را فرض کند پس
در آنوقت معلوم شده پس معلوم خدا است و با محض خست

حدیث علویه یم که سایلی پرسید خدا چه چیز نمیداند امیر المؤمنین ع فرمود که شریک خود را خدا نمیداند زیرا که ممتنع الوجود است و **فلاسفه و ابو الحسین** میگویند که خدا جزئیات متغیره را نمی داند و الا تغیّر او تعالی لازم می آید **جواب** خدا کل و جزء و متغیّر را میداند زیرا که علمش نزد متکلمین حضوری و اسناد کل و جزء در حال وجود و عدم نسبت باو مساوی و تغیر اعتباری ست **دیگر** شارح مقاصد گفته خدا از جسم و جسمانیات مجرد و منزه است پس هر مجرد عاقلست یعنی مستلزم علم است زیرا که مجرد بری از شوائب مادیه و از لواحق غریبه است پس علمش حاوی و محیط است **و نزد حکما و بعض معتزله** خدا ذات خود را نمیداند زیرا که عالم و علم و معلوم مستلزم مغایرة است و الا خدا هم قابل و هم فاعل باشد پس دور لازم می آید **جواب** نزد متکلمین علم الهی عین ذات الهی است پس ذات الهی قابل و فاعل نمیشود و کثرت و مغایرت و دور لازم نمی آید چنین مفروضات در وقتی لازم می آیند هرگاه خدا علم حصولی میداشت

فرقه دوم از صوفیان ۱۶۰

سبحانک هذا بهتان عظیم

قدرت خدا عبارت است از صفتیکه بر کردن ممکن و مقدور و
بر ترک آن متمکنست اگر خواهد میکند و اگر نمیخواهد نمیکند زیراکه
سابق بیان شد که جمیع آنچه هست یا واجبست یا ممکن پس واجب
بذات سوای خدا هیچ نیست و وجود او بالغیر نیست و جمیع آنچه
سوای خدای است ممکن و وجود او بالغیر است پس موجودات
این عالم کلا و جزءًا ممکن و مقدورست و وجود آنها بذات خود ممتنع
است پس حدوث اینها مستلزم موجد قادر علی العموم است بسبب ثبوت شمول
عموم امکانیت کل اشیا بجهت و تخصصی بتخصیص آنها نیست و
تقدم و تاخر اشیا دلیل بر اختیار و علم اوست چه ایجاد
جمیع اشیا نسبت بقدرت او در آن واحد مساوی بوده پس
در زمان واحد دفعةً ایجاد نکرده پس قادر بالایجاب
بودن خدا باطل شد نزد فلاسفه خدا قادر بالایجاب
است این معلوم البطلان است زیراکه عالم مسبوق بعدم بوده و
قدرت او تابع علم و اراده است پس موجب نیست و نزد نظام
معتزلی خدا قادر بر سایر قبایح چون جهل و کذب و ظلم و امثال آن

نیست ونزد بلخی معتزلی خدا قادر بر مثل مقدور بندگان نیست ونزد جبائیان خدا تعالی بر عین مقدور ما قادر نیست و نزد مجوس خدا قادر بر خلق شر و در موذیات نیست ونزد جبریه در عالم موثری سوای خدای نیست پس آنچه از زنا ولواطه باکل قبیح باشد مخلوق خدا است ونزد حکما خدا قادر بر جزئیات نیست زیراکه واحد است واز واحد صادر نمیشود مگر فعل واحد ونزد مفوضه کل علم وقدرت ومملکت خود خدا به محمد صلی الله علیه وآله وسلم وعلی داده واورا دخلی در عالم نیست ونزد جماعتی از یهود خدا از عالم فارغ شده وحالا دخلی در عالم ندارد وچیزی کرده نمیتواند حیوة خدا زنده است وچون جمیع اشیا که محتاج بروح وبدن باشد وچون جماد است بل حیوة خدا عبارة است از متصف بودن خدا بقدرت وعلم پس هر قادر وعالم حی است پس خدا بامعنی زنده است ونزد حکما خدا دراک فعال است و نزد اشاعره حیوة تعالی زیاده بر ذات مغایر است بصحت الصفات القدرة والعلم سمیع وبصیر است خدا یعنی صفات

وبصرات وجمیع مدرکات را میداند بی آنکه جوارح داشته باشد چون
گوش وچشم ولمس وامثال آن واثبات آن بنقلست چون ایه

هو السمیع البصیر وآیه وهو یدرک الابصار وامثال
آن پس مدرک وسمیع وبصیر بودن باری صحیح باشد بمعنی مذکور
ونزد اشاعره وجبائیان ونزد اتباع ایشان
ادراک وسمیع وبصیر زیاده بر علم اند ومجسمه وحنابله
ووهابیه قائلند بانکه خدا دست وپائی وگوش وچشم
وسائر جوارح دارد اما کیفیت آنها مجهول است وبطلانش سابق
بیان شده ونزد امام الحرمین ادراک مخصوص نیست
بل عامست پس آنچه دیده وشنیده وچشیده وبوئیده ولمس
کرده میشود خدا آنرا میداند بی چشم وگوش وذائقه وشامه ولامسه
صدق عبارتست از آنکه خدا جمیع آنچه فرموده حق ومطابق
واقعست چه مخالفه وعده ودروغ قبیح است وبر خدا روا نیست والا
بر اوامر ونواهی ووعده ووعید او اعتماد نمیماند واثبات نبوة
صحیح نمی شده نمیتواند پس نظام دین ودنیا باطل میشود وقرآن

۱۶۳

صحیست بصادق بودن از چون وَاللّٰهُ یَقُولُ الحَقَّ وَلَا
یُخْلِفُ المِیْعَادَ یعنی خدا حق ومطابق واقعه میفرماید وخلاف
سوا عید نمیکند وبرکاذبان لعنت کرده بقوله تعم لعنت
اللّٰهِ عَلَی القَوْمِ الکٰذِبِیْنَ ونزد جبریه قبیح خدا
قبیح نیست وخیر وشر من الله ست ودر عالم مؤثری نیست غیر حق پس
جمیع آنچه از نیک وبد واقع شود فعل خداست۔ پس بنا بر آن
کذب چه از خود خدا یا از بندگان باشد بد نیست اراده نزد امامیه
عبارة ست از چیزیکه در علم الهی باشد وآن داعی خدا میباشد
بکردن وبترک آن ونزد بعض معتزله کراهت اراده
علم بمصلحت بفعل وترک پس اگر مشتمل مفسده فعلی باشد از ایجاد آن
صارف میشود واگر مشتمل مصلحت باشد باعث ایجاد او میشود ودر اینجا
باجماع ثابتست تخصیص ممکنات بتقدم وتأخر وبوقوع وبعدم
وقوع وبوقتی سوای وقتی وبصورتی سوای صورتی با ثبوت
آنکه ایجاد کل آنها دفعةً در وقت واحد مساوی بود دلیل بر وجود
مخصص وآن مخصص اراده وکراهت است ونزد نجاریه

مراد از اراده تعالی آنست که خدا مکره و ساهی نیست و نزد
بلخی در افعال خودش علم او تم اراده است و در افعال
بندگان امر و نهی است و نزد فلاسفه اراده خداوند عالم
عبارت از عنایت الهیت است چنانچه در شرح مقاصد نقل
کرده اشاعره و جماعتی از معتزله میگویند
اراده صفت زایده مغایر قدرت و علم مخصص فعلیت است پس از ان
باز اختلاف کردند نزد اشاعره اینمعنی صفت زایده
قدیم بذات است و نزد کرامیه حادث است لیکن قایم بذات
تعالی و نزد معتزله زاید حادث قایم بذات خودست نه بمحل
تنبیه قول عجیب جبریه اشاعره می گویند حقتعالی امر علی الدوام
میکند لکن آن امر پسندیده و مامور او نمی باشد بل مامور
مکروه و منهی او باشد و نهی میکند از منهیات و در اصل منهی
و منهی پسندیده نزد او میباشد پس خلاصه آنکه مامور خدا نزد
خدا منهی و مکروه و منهی خدا نزد خدا مراد و مامور و پسند
دیده او میباشد چنانچه روزبهان و شارح مقاصد تصریح ایرام

با دیگر جمهور ایشان کروند خاتمه مذهب اهل الحق ان کل
ما اراده الله تعالی فهو کائن وان کل کائن فهو
مراد له وان لم یکن مرضیا ولا مامورا به بل منهیا
وهذا ما اشتهر من السلف **خلاصه** آنکه اشاعره
میگویند جمیع آنچه از نیک وبد وکفر وزندقه وایمان واسلام
مراد خداست ولکن پسندیده ماموره ومنهی نزد خدا نیست بل هر
ماموره منهی وهر منهی ماموراوست این است مشهور در علمای سلف
ایشان **اقول** این مخالف نص است قطع نظر از عقل چون ان
الله یامر بالعدل والاحسان خدا امر بعدل واحسان
میکند وینهی عن الفحشاء والمنکر نهی از قبایح میکند وما
الله یرید ظلما خدا اراده ظلم نمیکند ولا یرضی لعباده
الکفر خدا راضی بکفر بندگان نیست وامثال آن بسیار است پس
این اختباط ضروری البطلان است **کلام** عبارت است از حروف
مولفه مرکبه متعاقبه که مقرو ومتلو باصوات میشود پس متکلم
بودن خدا عبارت است از ایجاد حروف وترکیب آنها باصوات

گاهی بی اصوات گاهی با دلالت کنند بر مراد و مطلوب تعالی
نه کلام زبانی و نفسانی و متصف بودن خدا بکلام امری اجماعی
جمیع اهل ملل ست و بران نصوص هم وارد اند اما در تعریف کلام
تعالی خلاف کردند اشاعره میگویند کلام معنی قدیم نفسانی
قایم بذات تعالی ست پس این معنی قدیم را تعبیر بعبادات مختلفه
متغیره میکنند که مغایر علم و قدرت ست پس این کلام نفسانی
امر و نهی و خبر و استفهام و عرض و حرف و صوت و غیر ذلک
از اسالیب کلام نیست و **معتزله و کرامیه و حنابله**
میگویند کلام حروف و اصوات مرکبه ست که دلالت بر مراد و مطلب
میکنند لهذا ساکت و گنگ را متکلم نمیگویند اگرچه معنی حروف
در نفس دارند اما قائلین بحروف و اصوات باز اختلاف کردند
حنابله و کرامیه میگویند که حروف و ترکیب و اصوات قایم
بذات تعالی اند حتی بعضی حنابله مبالغه کردند که نقوش و حروف و
سیاهی که بآن تحریر حروف میشود حتی کاغذ و جلد کلام الله قایم
بذات تعالی است بنابراین لازم می آید یلی تعدد قدما که هر حرفی

١٦٧

کلام خدا

۱۶۸

قدیم است دیگر هر امر و نهی و حمد و تعذیر قبل از وجود مکلفین
در حال عدم ایشان قایم و متوجه و جاری بر ایشان بوده بطلان
آن بدیهی است دیگر کذب باری لازم می‌آید زیرا که فرموده انا
ارسلناک من ترا فرستادم بطرف مکلفین در ازل و حال آنکه
نفرستاده و نه مکلفی در ازل موجود بود این هم باطل است و نزد
امامیه و معتزله کلام الهی حادث قایم بذات خود است
نه بخدا زیرا که حروف مقدم و مؤخر و مرکب با اصوات اند لصدور
و تلفظ حرفی بر حرفی دیگر می‌آید پس این هم بالضرورت حادث است
و نص قرآنی هم صریح بحدوث و بر بطلان قدم معانی
و حروف است چون ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث
آنچه ایشان از ذکر خدا می‌آید او حادث و مخلوق است و باتفاق از
ذکر مراد قرآن است دیگر آنکه اجماع امت است بر آنکه قرآن که ابتدایش
حمد و انتهایش استعاذه است این کلام خداست پس این مرکب و مؤلف
است پس بالضرورت حادث است دیگر مشهور حجتی میان صبیان
است که قرآن اسم حروف مؤلفه مرکبه متلوه است نه معنی قدیم نفسانی

پس کلام و حروف محسوس را کلام نفسانی شمردن سفسطه است

سید معین الدین شافعی در اعتقادیهٔ خود آورده

مَا تلفظ بالکلام النفسی لِاَحَدٍ اِلّا فی المائة الثالثة

ولَمْ یکن قبل ذٰلک فی لسان اَحَدٍ انتهیٰ کلام نفسانی

را اشاعره در سنهٔ صد ایجاد کردند و پیش از آن بر زبانی

نبود تکوین عبارت از کلمهٔ کن است نزد امامیه و معتزله

متعلق بقدرت و اراده است پس فعل ارادی را تعبیر

کردند و نزد اشاعره کلمهٔ کن ازلی با خدا در ازل بوده که بسبب

آن هر شیی موجود شده و آن سوا قدرت و اراده است

چنانچه صاحب مقاصد گفته قد جرت العادة الالٰهیة

بان یکون الاشیاء لاوقاتها بکلمة ازلیة هی

کلمة کن ولا معنی بصفة التکوین الا هذا خلاصه

کل اشیاء بلفظ کن که کلمهٔ ازلی باشد پیدا میشوند و معنی

تکوین ایجاد اشیا است و شارح مقاصد در ذیل این آورده

قد اشتهر عن الاشعری ان التاثیر نفس الاثر و

۱۶۹ فرقهٔ ششم قومی اند از صوفیان که همت ایشان جز ... باشد

والتکوین نفس المکون وهذا بظاهره فاسد و
فساده غنی عن التنبیه فضلاً عن الدلیل -

خلاصه بانی مذهب جبری ابو الحسن اشعری در ذیل لفظ کن میگوید که تاثیر نفس اثر ست و تکوین نفس کائنات و مکون ست و فساد آن ظاهر و غنی ست از تنبیه قطع نظر از دلیل **اقول** هرگاه شارح مقاصد که یکی از اجله اهل آن مذهب بوده قول بانی مذهب خود را باطل ساخت زیراکه فضیحت آن بفلک الافلاک رسیده و کافه عقلاء و نصوص را مخالفت صریح کرده پس امامیه و معتزله را بالکل حاجت ابطال نمانده والحمد لله **باقی و قدیم** نزد امامیه خدا قایم بذات خود همیشه ست زیراکه واجب الوجود ست و خدا فرموده هو الاول والآخر این صحیح نمیشود مگر وقتیکه بذات خود باقی و قدیم باشد **نزد اشاعره** خدا باقے ببقا و قدیم بقدم و عالم بعلم و امثال آنست و این صفات خدا همه ازلی اند پس بنابران تعدد قدما و شرک لازم می آید -

بطلان آن ضروری است لهذا فخر رازی گفته نصاری بتثلیث
واشاعره بصفات تسعه کافر شدند **کتاب**
العدل - بدانکه عدل وقسط بمعنی وضع شیء بموضع خود
باشد وظلم ضد آن و در اینجا عبارت از منزه شمردن ذات
مقدسه باری است از ترک واجبی واز بفعل آوردن قبیحی واراده آن
وجبریه جمیع عقلاء وحکماء ومتدینین را از یهود ونصاری
واسلامیه را مخالفت کردند ومیگویند که خدا عادل نیست بل
هر ظلم وقبیح وکذب وجور از خدا است زیراکه در عالم موثری
نیست سوای خدا قطع نظر از عقل نص قرآنی صریحست وجلی
چون شهد الله انه لا اله الا هو والملئکة
واولوا العلم قائما بالقسط ومراد از قسط عدل است
پس بیان آن در چند باب است **باب حسن وقبح عقلی**
بدانکه کافه عقلاء ومتشرعین نیک وبد را بالجمله عقلا
میدانند حتی کسانیکه بی شریعت اند چون هنود هند وبراهمه
وحکماء دهریه وزنادقه وامثال ایشان چنانچه اطعام محتاج

وراه نمودن به اعمی وآب دادن به تشنگان ودوا به فقرا
مریضان وخلاص کردن غریقان باسکان واحسان محسن و
صدق نافعه وشکر منعم ورد امانت ودلالت براه خیر وبنا
کردن حیاض وچاه‌ها وپل ساختن برود خانه‌ها
وامثال آنرا ایشانهم حسن میدانند وخوردن مال بناحق و
ایذای خلق بیحق ودزدی وخیانت درامانت ودروغ
مضر وتصرف فروج بیگانه وجهل از علم ودشنام بخلق و
ضرب انسان بناحق وسد راه ومنع آب از دریا وامثال آنرا
ایشان بلاخلاف قبیح میدانند باوجودی که ایشان معتقد
شریعتی ونبی نیستند پس انکار این سفسطه کانه انکار این
انکار آفتاب فی وسط النهار است **توضیح** هرگاه این مبدا
بعقل واتفاق علما وطبیعیین ثابت باشد پس بدانکه قاعده کلیه
آنست که عقل از آنچه نفرت نمیکنند پس بر فعل آن نزد عقلا عاجلا
مدح ودر آجل متقابل آن نفع باشد پس او حسنست وحسن
منقسم بواجب ومندوب ومباح ومکروه میشود اما واجب پس

در فعل آن رجحان زایدست و بر ترک آن ذم ست اما مندوب
در فعل آن رجحانست و بر ترک آن ذم نیست اما مباح پس فعل
و ترک آن متساوی الطرفین ست که ذمی بفاعلش و تارکش
عاید نمیشود و اما مکروه پس در ترکش رجحانست و در فعلش ذم
نیست و اما **عقل** از انچه نفرت میکند پس بر فعلش نزد عقلا
در عاجل مذمت و در آجل بمقابل آن عذاب و بر ترکش مدح باشد
از احرام و قبیح و محظور نامیده اند **تنبیه** نزد امامیه
و معتزله جناب باری انچه میکند کل حسنست پس قبیح و ترک
حسن مکروه و نمیکند زیرا که عالم بحقیقت حسن و قبحست و
این علم صارف تعم ست از قبایح و او تعم غنی بالذات هم ست
حاجتی بایقاع قبیح ندارد و داعی هم بطرف آن نیست پس
جمیع آنچه عند العقل قبیح و منکرست اسناد آن بخدا جایز
نیست و اگر فعل قبیح و ترک حسن بر خدا جایز باشد البته هیچ
محسنی ممدوح و مثاب و هیچ کافرے و عاصی مذموم و معذب
نمیشود و اعتماد بر وعده و وعید خدا نمی ماند و نبوت انبیاء

۱۷۳

بعد اظهار معجزات هم ثابت نمیتواند شد زیرا که مرسل الیه برسول
میتواند گفت که من هنوز نمیدانم که مرسل تو تصدیق کاذب
و فاجر قبیح می داند یا نه و نبی منقطع میشود زیرا که او حسن و
قبح عقلاً نمی داند و نظر و فکر هم برابر و نهی عقل واجب
نیست پس نظام عالم و آدم خراب و مختل میشود و نزد جبریه
خدا عادل نیست و نه حسن و نه قبح عقلی ست و جمیع آنچه در عالم
ست از نیک و بد و ظلم و کفر و فسق و عبادت کل از خدا
ست بغیر او موثری و موجدی نیست و قبایح خدا قبایح
نیستند و بر خدا هیچ چیز قبیح و واجب نیست اگر میخواهد مطیع
و انبیا را بجهنم عذاب کند و عاصی و کفار را چون فرعون و
نمرود در بهشت ببرد و بجهة بری ساختن تکفیر اشعری خدا
در سوال از فضیحت میکنند و ظالم قائمند و میگویند که خدا فرمود وما کنا
معذبین حتی نبعث رسولا یعنی عذاب نمیکنیم با کسی را
تا آنکه ما رسولی را مبعوث میکنیم جواب دلیه آنست که این آیه
نفی حسن و قبح عقلی را نمیکنند بامکان تاویل آن که در صور سمعیة

تا ورود رسول بشر ماخوذ نمیشوند یا مراد از رسول عقلست - که
تا حصول التشخص مکلف نیست پس معذب نیست و بسط حالات
ایشان گنجایش ندارد **باب افعال خدا** و اقوال او نزد
عدلیه که نزد عقلا و متشرعین معلل باغراض صحیحه و
ارادات مرضیه اند زیراکه فعل بے اراده و بیغرض صحیح و بیفایده
عبث میباشد بر علیم و حکیم تعالی عبث و لعب جائز نیست
زیراکه قبیحست **بلے** عواید و فوائد آن راجع بعباد
است نه بذات تعالی چه غنی بالذات است و قرآن نصوص صریحه اند
چون أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا - آیا گمان میکنید
که آفریدیم شمارا بیحکمتی و بے فایده و آیه وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ
ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا **خلاصه** آسمان و زمین و
آنچه در میان آنهاست باطل و بیغرض و بے اراده نیافریدیم
این گمان کفار است نزد جبریه افعال خدا و اقوال او
باغراض صحیحه و ارادات مرضیه و بحکمت حمیده نیستند ٭

لطف خاص و عام

باب لطف و نظم عالم و آدم بر خدا از روی عدلیه واجبست
زیرا که اگر نظم عالم و آدم نکند ظلم و سفاهت و لعب و عبث
خدا لازم می آید بر خدای روا نیست و غرض باطل میشود اما
لطف بر دو قسم است **لطف خاص** و آن عنایت خاص
خداوندی برای بندگان خواص چون انبیا و ملائکه و ائمه
است بسبب وجود آن ایشان فعل قبیح و ترک حسن نمیکنند
لطف عام و آن عبارتست از تقریب بندگان بطاعة
و تبعید ایشان از قبیح و معصیت بنحویکه ایشان در ان مجبور
نشوند قطع نظر از عقل این حکم نقل شاهد است **چون** و
لو اهلکناهم من قبله لقالوا لولا ارسلت الینا
و **آیه** وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا **خلاصه**
آنکه ما بندگان را هلاک و عذاب پیش از آمدن رسول بطرف ایشان
نمیکنیم پس لطف عقلاً و نقلاً واجبست **و نزد جبریه**
بر خدا لطف واجب نیست زیرا که افعال و اقوال و معلل باغراض
صحیح و ارادات مرضیه نیستند تدبر و تفهم **بلی** لطف عام

۱۷۶

۱۷۷

الهی مشترک میان انبیا و مومنین و زنان و مردان و کفار و
فجار و مشترکست **نزد جبریه** کفار را تکلیف
بفروع جبر و ظلمست و بآن مکلف نیستند **باب تکلیف**
نزد عدلیه تکلیف موافق طاقت بل کمتر از آن مکلف بر خدا تع
واجبست زیرا که بسبب نبودن تکلیف غرض الهی باطل
میشود و بحکمت تکلیف و ایجاب آن غرض الهی حاصل و عبث
از و تعالی و مفاسد از خلق منتفی و نظام عالم منتظم میشود
نزد جبریه تکلیف مکلف بخدا واجب نیست و بخدا جائز است
که مطیع را بجهنم ببرد و عاصی را به بهشت **باب غیر مکلف**
نزد عدلیه تکلیف غیر مکلف چون اطفال و بهایم و مجانین و
جمادات و عذاب او جائز نیست زیرا که مکلف نیست پس خطاب
بغیر مکلف و تکلیف بر او و عذاب بر بیجا نهادن آن ظلمست
شرطیه مکلف مکلف نمیتوان شد تا وقتیکه او بالغ
و عاقل نباشد بعد آن عطای قوای و سلامتی حواس و ازاله علت
و موانع و تعریض ثواب و عذاب و تقریر واجب و حرام و نصب اولیا

وبیان تکلیف وتعیین لوازم آن در سمعیات ارسال رسل وکتب حجج
ایشان باطل کند **نزد جبریه وحشویه** تکلیف غیر
مکلف وتعذیب وخطاب بایشان جائز ست واگر غیر مکلف را
عذاب کند قبیح نیست زیرا که خدا مالک ست **تتمه** نزد عدلیه تکلیف
مکلفین در حکمت واجب وتکلیف حسن ست وضرر نسبت
بمکلف نیست زیرا که مقابل آن نفع دائم ودر دنیا نظام مبین
العالم قائم ست **نزد جبریه** چنانچه در شرح مقاصد
ست جعل اصحابنا جواز تکلیف مالا یطاق وعدم
تعلیل افعال الله تعالی بالاغراض من فروع مسئلة
الحسن والقبح وبطلان القول بانه یقبح منه شیء او
یجب علیه فعل او ترک **خلاصه** انکه نزد اشاعره
تکلیف زیاده بر طاقت جائز ست وقوشجی گفته حتی انکه تجویز
تکلیف المحال حتی للممتنع لذاته کجعل القدیم محدثا
وبالعکس وتکلیف ما علم الله تعالی عدم وقوعه
اولا راد ذلک که اشاعره میگویند تکلیف محال وممتنع بذات

جائز است چون قدیم موجب را حادث یا حادث را قدیم ساختن
وتکلیف بانچه که خدا عدم وقوع آن دانسته یا ارادهٔ وقوع آن کند
ومیگویند افعال خدا همه بغرض نیستند زیرا که حسن وقبح
نزد ایشان باطل است پس هیچ شیئے بر خدا قبیح وواجب نیست
چه فعل باشد چه ترک وتکلیف برائے بندگان ضررست وضرر بر
بندگان مقرر کرده **باب بندگان فاعل مختار**
اند بدانکه نزد عدلیه که امامیه ومعتزله از امت محمدیے
صلے الله علیه وآله وسلم باشند میگویند بندگان در افعال
تکلیفیهٔ خود فاعل بارادهٔ واختیار خود اند. لهذا بایشان
رسولان آمده وکتب واحکام نازل وائمه منصوب شده وتعزیر
وتکفیر وتسلیم وامر ونهی متوجه وثواب وعذاب وجنت و
جهنم موعود شده پس بطلان جبر وظلم ومختار بودن
بندگان ببرهان عقل ونقل قطعی وثابت است **اما برهان**
عقل پس بسیار است اول فعل متصور خالی ازین نیست
یا محض از بنده صادر شده فهو المطلوب یا محض از خدا

باشد پس غیر خود را مواخذه کردن که او بالکل نکرده باشد
ظلم فاحش است یا خدا و بنده هر دو کرده باشند شرک لازم
می آید علاوه بر آن خدا محتاج باعانت باشد بنابراین شریک
قوی باری بوده ضعیف را مواخذه چگونه کند و اگر در
شارکت محتاج نبوده پس تحصیل بالعبث کرده بر تقدیر
مواخذه عبد جایز نیست پس جبر باطل شده دوم اگر
افعال بندگان مخلوق خدا بوده البته ابلیس در جوابش
میگفت که قد خلقت فی الکفر یعنی در من کفر پیدا کردی
سجده آدم چگونه میکنم و حال انکه خلقتنی من نار گفت یعنی
از آتش مرا آفریدی پس جبر باطل شد سوم اگر افعال بندگان
مخلوق و افعال خدا میبودند پس خود زانی و شارب خمر و
لوطی و قاتل و شاهد دروغ و ظالم و فاسق و کافر و ملعون باری
میباشد و غیر مجرمین را حد و تعزیر و عذاب نار و ظلم و لعن
بغیر ناحق و نکردن ایشان با ایشان چرا میکنند چهارم
اگر بندگان مرید و مختار نبودند البته انبیا منقطع میشوند در

اثبات نبوۃ خود چہ کافر و عاصے بر سول میگوید کہ خدا ارادہ
کفر و عصیان من کردہ و در ما کفر و فسق را آفریدہ قدرت
ایمان و طاعت او نداریم زیرا کہ خدا قدرت غالبہ و قاہرہ
دارد مقاومت او نداریم و خدا را بگو در ما ایمان آفریند
و کفر را از ما دور کند **پنجم** کُل انبیا عیاذاً باللہ ناری
و کل کفار خصوص ابلیس و نمرود و فرعون ناجے میشوند
زیرا کہ انچہ مطلوب الٰہی بودہ در کافر خلق کردہ و ان بزعم
مجبرہ کفر و شرک باشد۔ پس اسلام و ترک کفر از ایشان
خواستن مخالف مخلوق و فعل خدا باشد۔ لهذا انبیا ناری
میشوند علاوہ بران بر دفع امر خلقی بندہ قادر نیست ٭
ششم اگر ارادہ خدا و غرض او تعلق از کافر و فاجر
اسلام و طاعت نباشد پس طلب آن از کافر عبث و مخالف ارادہ
و غرض بارے میشود لهذا انبیا ناری و کفار ناجے میشوند
ہفتم صدق انبیا ابداً ثابت نمیشود زیرا کہ ہرگاہ بزعم
مجبرہ ہیچ قبیحے قبیح نیست پس دروغ ہم قبیح نیست پس جائز

ست که برائی تصدیق دروغگویان معجزه کرده باشد
نعوذ بالله **ہشتم** نعوذ بالله خدا شریرترین
ابلیس میشود زیرا که ابلیس بوسوسه مردم را در کفر و فسق می اندازد
و خدا در بندگان کفر و فسق مے آفریند **نہم** اگر خدا
افعال بندگان میآفریند تکلیف مالا یطاق بل تکلیف محال و
ممتنع لازم می آید چون اعمے را امر بشمردن نقاط اوراق
کتاب و بے دست و پائی را برفتن و آدمے را بپریدن میکند اگرچه
نزد مجبره تکلیف ممتنع و محال جائز بل خدا کرده است این
مخالف نص کتاب است لا یکلف الله نفسا الا وسعها
خدا تکلیف زیاده بر طاقت نمیکند **دهم** هر عاقلے
و ممیزے بالضرورة تمیز میکند میان مقدور و غیر مقدور
و میان اختیاری و غیر اختیاری چون حرکت نبض و حرکت
مرتعش و حرکت نائم و ساهی و افتادن ناگهانے معلوم
هر عاقلست که اینحرکات اختیاری نیستند و همچنین طویل
القامة و قصیر القامة و لون بدنی چون گندمی و سیاهی

وسفیدی و امثال آن مخلوق باری ست اما حرکت

اختیاری چون قیام و قعود و نزول و صعود بسقفخانه

پایه بپایه و خوردن و جویدن و لقمه برداشتن و امثال

آنست پس اگر اختیاری بغیر اختیاری و مقدوری

و غیر مقدوری باتفاق کافه عقلا ممتاز و معلوم باشد

جبر عباد در اعمال تکلیفیه بالضرورت باطل شد در اینجا ابو الهذیل

خلاصه ترجمه آنکه خر بشر دانا تر است از بشر شعری زیرا که

خر اگر بجوی کبیر میرسد از مقدور خود بیرون میبیند

در جوی کبیر خود را نمی اندازد اگر چه ضرب بسیار میخورد اما

بشر شعری تمیز میان مقدور و غیر مقدور نمیکند *

یازدهم ۱۱ اگر در افعال بندگان مختار نمیبودند پس

امر و نهی و وعده ثواب و عذاب و جهنم و جنت و انزال

کتب و ارسال رسل باطل و عبث بیهوده باشد دوازدهم ۱۲

اگر ایمان و طاعت مراد الهی و اختیار عباد نمی بود پس انبیا

عباد را بالله کذاب و خدا مخالف انبیا و انبیا مخالف خدا بودند

ادلہ بر بطلان جبر

وحال آنکہ اجماع انبیا وکافۂ متشرعین ملل برآنست کہ ایشان

برائی طلب ایمان وطاعت مبعوث شدند اما برهان

عقل پس ازان کتب آلہی خصوص قرآن مجید مملوست

ازان کہ خدا بندگانرا مختار ساختہ وازایشان باختیار

ایمان وطاعت می طلبد وازمعاصی منع می کنند اول

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى خلاصہ بوبال کسے

دیگرے ماخوذ نمیشود دوم مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ

فَلْيَكْفُرْ وآیہ فَمَنِ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا خلاصہ

آنکہ راه هدایت وکفر بایشان نموده شده هرکہ خواهد باراده

خود ایمان بیارد وراه خدا بگیرد وهرکہ خواهد باراده

خود کافر شود سوم لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ وآیہ وَ

لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ خلاصہ اگر بصورۃ

خلق وجبار بخواهم کہ شما همہ را در دین بیارم میآرم اما

ایمان بصور جبار در کار نیست چهارم فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ خلاصہ

١٨٤

آنکه عمل خیر و شر هر کس اگرچه یک ذره باشد جزایش را می بیند
پنجم كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وآیه لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ
بِالْبَاطِلِ وآیه مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ یعنی چگونه کافر
بخدا شده اید و چرا حق را بباطل میپوشید و چه چیز ترا مانع از
سجده آدم میشود ششم وَمَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْمًا
لِلْعِبَادِ خدا اراده نمیکند ظلم بندگان هفتم وَمَا ظَلَمْنَا
هُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وآیه وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ یعنی ما ظلم نکردیم بایشان و لکن خود ایشان ظلم
میکنند بنفسهای خود هشتم الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ امروز جزای اعمال خود می یابید نهم
لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى هر آینه هر نفس را جزا داده میشود
بچیزی که سعی در آن کرده دهم فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ
بِأَيْدِيهِمْ وآیه وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا یعنی ویل است
برای کسانیکه کتابی بدست خود نوشتند بعد اسناد کردند او را
بطرف خدا یازدهم إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ

۱۸۵

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ يعنی خدا امر میکند بعدل واحسان
ومنع میکند از فسق وفجور دوازدهم وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ یعنی کفار
گفتند وقتیکه گناه کردند که ما پدران خود را برین کفر وشرک
یافته‌ایم وخدا ما را امر فرموده ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بگو که خدا امر بکفر وفجور نمیکند وراضی نیست بکفر بندگان -

سیزدهم وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ سبب اسرائیل را
سامری گمراه کرد و بطرف خود چرا اسناد ضلالت نکرد چهاردهم

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ شیطان دشمن
شما گمراه کننده است علانیه تنبیه هرگاه این ثابت شد
علاوه بر آن براهین عقل نقل قاطع باشند پس معلوم شد قطعاً
که خدا اجابر بندگان وظالم نیست بل بندگان فاعل مختار اند ✤
نزد مجبره خدا اجبار وظالم است وبندگان در افعال
خود مقهور ومجبور اند در خیر وشر وکفر وفجور وجمیع قبایح

من اسعد اند بسند گار زاهد خلقی میست بگمان چند متشابهات
و بعضے شبهات عقلیه اما متشابهات پس از ان چند
آیات اند اول یُضِلُّ مَن یَشَاءُ وَیَهْدِی مَن یَشَاءُ دوم
وَمَن یُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ سوم یُضِلُّ بِهِ کَثِیرًا
چهارم وَمَن یُضْلِلْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ خلاصه
آنکه طرح ظاهر این آیات و تاویل آنها واجبست زیراکه مخالف
عقل و محکم نقلست و اگر اعتقاد بهر دو کنی اجتماع ضدین
لازم و اگر عمل بهر دو نکنی ارتفاع نقیضین لازم مے آید
و اگر عمل باحد الضدین میکنی این صحیح است اما صحیح همان است
که مطابق برهان عقل و محکم نقل باشد پس بنا بر این اضلال در لغة
و اصطلاح بچند معنی آمده اول اشاره بخلاف حق دوم خلق ضلالت سوم بمعنی اهلاک
ضیاع و بطلان و خذلان است چنانچه در سوره الم تر کیف الم یجعل کیدهم فی تضلیل یعنی بیهوده نشان
ضایع و ضعیف ختم آیه و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال یعنی دعا کفار غیر مقبول و باطل است
اما بنیهم معنی اهدی بچند معنی آمده اول اشاره بحق دوم فعل و خلق هدایت سوم عدم اهلاک و عدم بطلان
و دادن ثواب و جزا است پس این لفظ ضلالت بمعنی اول و نسبت بخدا ممتنع

187

ادله بر بطلان جبر

زیرا که قبیحست اما اضلال بمعنی هلاکت و ضیاع و عذاب

و اهدای بمعنے اول و سوم جائزست پس بنابراین در قرآن

هرجا اضلال و اهدای نسبت بخدا منسوب باشد همین معنی دارد

که یضل من یشاء ای یعذب و یبطل و یهلک من

یشاء یعنے هر کرا بخواهد عذاب میکند و عملش را باطل میکند

و یهدی من یشاء یعنی یثیب و یجزی من یشاء یعنے

هر که را بخواهد ثواب و جزا می دهد و در شرح تجرید قوشجی

جبری هم هست چنانچه در سوره محمد است صلی الله علیه و آله و سلم

الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم

یعنی آنانکه کفر و صد راه خدا کردند خدا باطل میکند اعمال ایشانرا

والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم

سیهدیهم یعنی آنانکه در راه خدا شهید شدند اعمال

ایشان هلاک و باطل نمیشوند و ایشانرا جزاء اعمال و ثواب میدهد

پنجم قل الله خالق کل شیء یعنی هر چیز را

خدا آفرید و حدیث قدسی انی خالق الخیر والشر

تاویلش آنکه این آیه ماؤل بافعال خدا از کل اجسام واجرام
ست سوای خدا زیراکه در شی ذات واجب الوجود وهم واخلقت
و آورا باجماع نیافریده پس خالق کل صحیح نمیشود دیگر بعضے
میگویند مراد از ان خلق تقدیری است ما نگویم یعنی چه خلق
یعنی اندازه است و هیچ شی از اندازه خدا خارج نیست
دیگر مراد از خیر آنچه ملایم طبیعت باشد مخلوق خدا است
چون صحت وخوش آواز وخوش صورت وخوش سیرت وحلو
وشیرین وامثال آن و مراد از شر آنچه ملایم طبیعت نباشد
چون اشیاء کریهه وموذیه وموت وخوک وسگ وتلخ وامثال
آن ششم أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
وَمَا تَعْمَلُونَ تاویلش آنکه لفظ وما تعملون عطف بر لفظ
ما تنحتون است پس لفظ ما در هر دو جا بمعنی موصول است
بنابران تقدیرش چنین میشود اتعبدون الذی
تنحتون والذی تعملونه والله خلقکم یعنی آیا عبادت
میکنید چیزی راکه میتراشید و آیا عبادت میکنید چیزی را

۱۸۹

که صنعت میکنید وحال آنکه خدا شمارا آفریده عبادت مخصوص
خالق شماست **تنبیه** نزد بعضی اگر لفظ وما تعملون
مصدریه هم باشد باز هم مطلوب حاصل است چه صنعت ایشان
از تصاویر وغیره اعراض از منحوت ومصنوع ناحتان صانعان
است از منحوت مصنوع بار بے بالضرورة لهذا بایشان حواله
نموده بقوله ما تنحتون وما تعملون پس بنا برین تقدیرش
چنین میشود اتعبدون الذی تنحتون والله خلقکم
ومعمولکم هو الحجر والشجر یعنی عبادت میکنید اشیائی
منحوته وحال آنکه خدا خالق شما وخالق منحوته ومعموله است . که
سنگ وچوب باشد **تنبیه** ختم الله علی قلوبهم وآیه
طبع الله مؤول بانکه این اخبار واعلام از علم خود بانبیا
وملائکه است که ایشان ایمان نخواهند آورد واستغفار برای
ایشان نکنند وطلب اسلام از ایشان واقامة براهین سود مند نه
وموید این آیه ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون است
بترسان ایشانرا یا نه ایمان نخواهند آورد زیرا که کفر در ایشان

۱۹۰

۱۹۱

رسوخ کرده و مرکوز شده وآنچه بغایت درجه مرکوز و مرسوخ باشد
او را کنایه بمهور و مختوم و مطبوع کرده که گاه طبعی شده و طبیعی
مبدل نشود **وجهی دیگر** آنکه حق تعالی آن جماعتی
از کفار معین دانسته که ایشان ایمان نمی آرند پس بنابران بر ایشان
علامتی مخصوص الخارج نهاده تا که ممتاز باشند از دیگران نزد ملایکه
و انبیاء پس در هر دو تاویل قبحی و جبری نیست زیرا که
معلوم مطابق علم واقع شده و علم در معلوم مؤثر نیست **سؤال**
بنابراین نزد امامیه و معتزله لفظ خالق مشترک میان خدا و
بندگان باشد **جواب** در اشتراک حکمی قبحی نیست و اگر
هم بندگان را بجهت صنایع و تعمیل ایشان خالق اطلاق شود
باز هم قبح نیست چنانچه خدا را مصور و نقاش را هم مصور
بجهت عمل تصویر باتفاق نامیده اند و آیه تبارک الله
احسن الخالقین دلیل دیگر ست بر اینمرام که خالق بر خود و بر
دیگران هم نامیده است اما بجهت ادب بندگان را بجای خالق
موجد و فاعل میگویند اگرچه در این دو اسم هم اشتراک هست

ودین العباد قیمت **ایراد جبریه و حکما** اگر
بنده در فعل و ترک آن قادر و متمکن نیست پس مجبور است او لازم
ست چون آتش در احراق، و احراق از وزایل نمیشود و اگر
قادر و متمکن است پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید زیرا که
هر مقدور و ممکن فی نفسه مساوی الطرفین است باز هم جبر
لازم می آید و اگر بوجهی خارج ترجیح یافت و آن مرجح
خارج علم و قدرت و اراده باری است پس فعل یا ترک
آن از بنده واجب شد باز هم جبر لازم می آید **جواب**
عدلیه آنست که افعال و تروک عباد تابع باراده و حاجت بما
و دواعی است اما دواعی ملاحظه صلاح و فساد با شرائط دیگر
باشد این بالضرورت ثابت است پس بثبوت اراده و دواعی
عباد جبر و ایجاب ایشان باطل شد چه اراده باری منافی امکان
شی فی الحقیقت و مستلزم وجوب و مخرج قادر از قدرت و مانع
فاعل از فعل و ترک نیست **جواب دیگر** متفق کافه عقلاست
که احد الطرفین ممکن بذاته مطلقاً راجح نمی باشد مگر بوجهی

خارج چه بسا اوقات بلاترجیح احد الطرفین احد الطرفین ممکن اختیار
کرده میشود چنانچه بدیهے بل بالجمله وجدانی ست که گرسنه یک
قرص نان را بر قرص دیگر وعطشان یک کاسه آب را بر کاسه دیگر
وگریزنده از درنده یک راه را بر راه دیگر اختیار میکند باثبوت
آنکه همه اینجا مساوی الطرفین اند - پس ثبوت این بطلان
اجبار واختیار عباد ثابت شد **جواب الزامی** خدا قادر
مختار است پس بر فعل وترک آن قادر است یا نه اگر قادر نیست پس
موجبیت وایجاب باری باطل ومختار بودن او ثابت است
واگر قادر نیست بر فعل خود وترک آن ترجیح احد الطرفین ممکن بلا
وجود مرجح لازم مے آید جواب شما جواب ما است **باب**
افعال متولده - بدانکه فعل متولد نزد امامیه از مکلف
ست بالضرورت چون حرکت کلید بحرکت دست زیرا که
مشتمل بر ذم است وان عاید به بنده است **نزد معتزله**
حرکت بمحل طبیعی ست **ونزد نظام** وتبعه او از معتزله
فعلے بنده را نیست بغیر نظر وفکر **ونزد منوضنه**

۱۹۳

انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا

معتزله و شیعه مفوضه خدا را دخلی در امور عباد
بالکل نیست **و نزد اشاعره** کل متولدات من الله
نه من العباد زیراکه مؤثرے در عالم نیست سوای خدا **ایراد**
اگر متولد از فاعل مباشر باشد پس بنا بر این عوض محترق بنا بر
بر خدا باشد زیراکه تولید احراق در آتش از خدا است - و
عوض مقتول بر خدا باشد زیراکه صانع سیفست نه بر ملقی
و نه بر ضارب **جواب** عوض و ذم عاید بر خدا و با جنگ
نیست زیراکه احراق در آتش بحسب حکمت و عادة جاری است
و تخلف اثر از ان قبیح است معهذا خدا زاجر و ناهی از القا
و از قتل و ضرب ساخته است لهذا بر ملقی و قاتل و ضارب است مذمت
باب القضا و القدر بدانکه نزد عدلیه خدا منزه
از قبایح و از اراده آنست و آنچه میکند همه بحکمت و انفع و اصلح
است پس رضا بقدر و قضا باجماع واجبست و هیچ چیزی
از قدر و قضا خارج نیست حتی آنکه در صحاح سنیان مرویست -

لعنت القدریة علی لسان سبعین نبیا قدریه ملعون

روایت حسن بن سعید

زبان قضا و انبیا اند والقدریة مجوس هذه الامة

قدریه مجوس این امت اند حکایت عجیبه جبریه

معتزله را قدریه می نامند زیرا که نفی جبر و قبایح از خدا میکنند

و معتزله جبریه را قدریه می نامند زیرا که اثبات جبر و قبایح

بر خدا میکنند تبصرة قدر و قضا بده معنی آمده

علم - و حکم - و قول - و حتم - و امر - و اعلام - و فعل - و اتمام

و خلق و فراغست و در کتاب التوحید شیخ صدوق بر هر یکی

شاهدی آورده اول بمعنی علم است چون الا حاجة فی نفس

یعقوب قضیها ای علمها دوم بمعنی اعلام و اخبار است

چون قضینا الیه ذلک الامر - ای اعلمنا و آیه الا

امرأته قدرناها - ای اعلمناها و اخبرناها سوم بمعنی

حکم است الله یقضی بالحق - ای یحکم چهارم بمعنی قول

ست یقضی بالحق - ای یقول الحق پنجم بمعنی حتم ست فلما

قضینا علیه الموت یعنی حتمنا ششم بمعنی امر است

و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه یعنی امرنا ما هفتم

و ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی

گرفت از رسول صلی الله علیه و آله پس خدا ذریت آدم را بیرون آورد

195

بهشت آفریدم و برای عمل صالح و باک ندارم آدم الیسد و دیگر را بیرون آورد و گفت اینها را برای دوزخ آفریدم و برای عمل طالح مردی گفت یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمل چه فایده دارد گفت خدا چون بنده را از اهل بهشت آفریده اعمال اهل بهشت و اهل دوزخ را اعمال اهل دوزخ

بمعنی خلقت فقضیهن سبع سموٰت یعنی خلقهن

ششم بمعنی فعلست فاقض ما انت قاض۔ اے

اعمل **هفتم** بمعنی اتمام است فلما قضی موسی

الاجل یعنی اتم **و هشتم** بمعنی فراغت قضی الامر

الذی ای فرغ من الشیٔ وقد هم قتیب بمعین معانی

آمده **تنبیه** هرگاه این معانی ده گانه مقرر شد پس

قضا و قدر را بمعنی خلق و فعل و حتم و الزام گرفتن در افعال

عباد و قبیحست زیراکه قبائح من الله و اجبار عباد لازم

می آید و ارسال رسل و نصب ائمه و انزال کتب و امر و نهی

و مدح مطیع و ثواب طاعت و ذم عاصی و عذاب او باطل میشود

پس جنت و جهنم عبث و ظلم باشد **دیگر** تسلیم و رضا بقدر و قضا

و عدم رضا بقبائح هر دو باجماع واجبست و اگر جمیع قبائح بقدر

و قضا خدا باشند پس رضا بقدر و قضا و بقبائح هر دو واجب

میشود پس اجتماع ضدین لازم می آید و اجتماع ضدین یا

ارتفاع نقیضین ممتنع و اثبات احد متقدمین واجب شد برای اجماع

وآن وجوب رضا بقدر و قضا و بطلان رضا بقبایح و
عدم وقوع انها من الله باشد اینموافق اجماع و عقل دیگر
در بطلان اجبار و اضطرار عباد اتفاق کافه عقلا و براهین نقلیست
و در جائیکه دلیلین معارض باشند پس در اینجا معقول
معمول است و منقول با امکان تاویل ماول والا مطرود است و
در اینجا عقل قاطعست برآنکه بندگان مختار و باراوت او دواعی
خود افعال و اعمال تکلیفیه را بعمل می آرند فصحستی فحسبک
تتمه قدر و قضا بمعنی علم بکنه اشیا و مقدار مبلغ انها علی
ماهی نزد عدلیه است پس بنابر این جبر و ظلم بندگان هم لازم
نمی آید و هیچ چیزی خارج از علم الهی نیست و نزد بعضی معتزله
قدر و قضا در اینجا بمعنی تعلیم و تبیین هم جائز است زیرا که
خلائق را چه بواسطه انبیا و ملائکه چه بغیر توسط ایشان باشد راه
تقوی و فجور ملهم و مبین و تعلیم شده پس ایشان اگر اطاعت
و تمرد میکنند باختیار خود میکنند جبر لازم نمی آید و
نزد مجبره رضا بقدر و قضا واجبست از نیک و بد و ظلم و

١٩٧

امیرالمومنین علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کنند

و فجور و معاصی زیرا که نزد ایشان موثری غیر خدا نیست و

بندگان مجبور و مقهور و مظلوم مطلق اند **ایراد جبریه**

هرگاه افعال عباد کل و جزو معلوم خدا اند اگر افعال عباد

موافق علم خدا واقع نشوند جبر عباد لازم و الا جهل و تغیر معلوم

خدا لازم می آید **جواب** علم تابع و معلوم متبوع است

و تابع بالضرورت موثر در متبوع نیست بلی اتباع متبوع میکند چنانچه

ما علم داریم که فردا صبح آفتاب از مشرق طلوع میکند و

آتش محرق است و معلوم هر عاقلست که از علم ما بطلوع آفتاب و

سوزش آتش اثرے از زیادتے و نقصان نگردد پس اثرے

جمیع آنچه از بندگان دانسته بسبب آن ظاهر شده و تاثیرے

در آنها نکرده پس جبر باطل شد **ایراد جبریه** سلمنا باز هم

افعال عباد مطابق علم خدا واقع و واجب الصدور شده چه

تخلف علم و معلوم از وقت معین ممتنع پس باز هم جبر لازم

شده **جواب** کل افعال باری منوط بعلم اند پس در انحال آیا خدا

فاعل بالایجاب است یا بالاختیار علاوه برآن ضرورت

بل وجدانی است که افعال ما بہیچ مقصود و دواعی و ارادات اند
واگر ارادات و دواعی ثابت باشند پس جبر و اجبار عباد باطل
شد ایراد جبریہ آلات و قوی باتفاق من اللہ اند پس بنا برین افعال عباد من اللہ
جواب آلات و قوی من اللہ اند بصورت تملیک و قدرت
تامہ پس فعل فاعل با آلات متملکہ او متملک است نہ از مالک معطی
بالضرورت و بالاتفاق والا جبر مانع سیف قصاص باشد نہ بر قاتل
این باجماع بر قاتل است پس اینہم باجماع از عباد ثابت شد نہ از
خدا **باب تفویض** — بدانکہ دادن شی بدیگر است
بنحویکہ مفوض را دران مدخلی نباشد و این بچہار معنے کردند —
اول کل امور خداوندی بمحمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
وعلی وائمہ اخد عشر تفویض شد چون اماتت و احیا و ارزاق و تدبیر
فلک و مثال آن منقول مختار فرقہ شیعہ مفوضہ است **دوم**
بندگان در جمیع افعال و اقوال و امور خود مستقلند خدا را در
جمیع امور شان دخلی نیست بالکل این مختار معتزلہ است حتے
انکہ جمعی از ایشان میگویند کہ خدا بر افعال بندگان قادر نیست

بل جمیع افعال و امور و اقوال و اعمال بندگان به بندگان مفوض اند خدا را بالکل قدرتے و ارادهٔ نیست **سوم** بل مجبور و مقهور مطلق اند بقول مختار اشاعره است که جبریه اند **چهارم** نه جبر است و نه تفویض بل امر بیست بین الامرین یعنی در علم و قدرة خدا افعال عباد باختیار واقع میشوند و خدا مدخلیت توفیق و تخذیل دارد و چه بتفویض استقلال ممکن بذاته و غنا او و وجوب معزول و وجوب تعالی لازم می آید و بجبر قبح خدا و مظلومیت عباد لازم می آید بقول مختار اثنا عشریه است که عدلیه اند **باب عوض الم** — بدانکه آلام خلق از سه صورت خارج نیست **اول** الم یا بوجه انتقام و مکافات باشد چون تعزیرات شرعیه و تبدیل صور ایشان بصور اقبح حیوانیه چون بوزینه و فیل و خرس و امثال آن نزد عدلیه این الم عوض ندارد چنانچه خداوند جل جلاله فرموده الذین اعتدوا فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین خلاصه آنکه کسانیکه تعدی و بیوضی السبت کردند پس ایشان را بوجه عقوبت مسخ بصورت بوزینه ساختیم

دوم الہام بر وجہ ابتدای باشد حسن این بدو شرط می باشد
آ- الم مشتمل مصلحتی باشد چہ برای متالم یا برای غیر متالم
اینست نوعی از لطف و اگر این نباشد عبث لازم می آید ب
آنکه مقابل الم عوضی و نفعی زاید بر الم باشد بجوی که بمقابل آن
عاقل اختیار الم نماید والا ظلم لازم می آید و بر خدا ظلم محال است
چہ غم و الم بلا واسطہ از خدا باشد چون ایجاد امراض و آلام و
غموم در ابدان چہ بامر خدا باشد **پس** امر وجب باشد
چون ذبح بنذر و قربانی در حج وجب چہ مستحب باشد چون
قربانی در غیر حج چہ مباح باشد چون ذبایح پس عوض
جمیع اینها بر جناب تعالی واجبست نزد مجبره خدا الم را بغیر
استحقاق و بغیر جرم و بغیر غرض و غایت و بغیر عوض میرساند
و جائز است اگرچہ انبیا و اولیا باشد عوض بر خدا وجب نیست
زیراکه نزد ایشان خدا عادل نیست و ظلم و جور و تعدی خدارا
ظلم نمیدانند زیراکه مالک است **سوم** الم بیکه از غیر ذوی العقول
بغیر ذوی العقول و بذوی العقول میرسد اہل عدل را در تعویض آن

۲۰۱

ست قول ست آ ـ انکه مطلق بر خود حیوان است بتصریح حدیث صحیح انه یاخذ للجماء من القرناء و بجهت عدل یعنی خدا برای بی‌شاخها از ذی‌شاخها قصاص میگیرد و در انجم دلیل نیست که بر حیوان ست **ب** اگر حیوان بجا با الهام ست پس بر خدا است والا بر حیوان **ج** عوض مطلق بر خداست زیرا که ناصب و فاعل او خدا ست و او را تمکین داده بر الهام و او را شعور و **عقل** نداده و منع و زجر او امکان بوده نکرده **پس** این تمکین است و بجهت تمکین او بر خدا است **و نزد جبریه** نه بر خداست عوض آن نه بر حیوان زیرا که حدیث ست جرح العجماء جبار یعنی اضرار حیوان بی زبان که مالکی ندارد و دیه نیست **اقول** این دلالت بر مطلب ندارد زیرا که حدیث شامل حیوانیست که مالکش نباشد پس هیچکس قصاص و معاوضه و دیه او نباشد **باب انصاف بین الناس** **ح** بدانکه نزد عدلیه انصاف میان ظالم و مظلوم بر خدا واجبست زیرا که بندگان او اند و ظالم را تمکین داده و حایل نشده با امکان آن پس اگر منصف نشود میان ایشان البته ضیاع

خو لازم می آید و ضیاع حق و عدم انصاف میان بندگان
کانہ اغراست و بر خدا جائز نیست علاوه بران سمعیت که
یقضی بین عباده بالحق یعنی خدا حقوق مردم از مردم
میطلبد نزد جبریہ ہیچ بر خدا واجب نیست اگر خواہد
ظالم را بجنت و مظلوم را بہ دوزخ ببرد یا بر عکس آن قبیح نیست

باب الاصلح - بدانکه اصلح عبارتست از آنچه
انفع باشد اکثر عدلیه از امامیه و جماعت معتزله بغدادیه معتقد
برانکه آنچه انفع برای بندگان ست در دین و دنیا و نزد جماعة
بصریین آنچه انفع و اصلح در حکمت و تدبیرست در امور دنیا
کردن آن بر خدا واجبست و نزد محققین امامیه و معتزله
گاہے اصلح بر خدا واجبست نه در همه امور زیرا که بنسبت بعض
اصلح قدرت و داعی موجود و صارف از ان منتفی است پس
فعل آن واجبست چه ما علم بعلة اصلحیت داشته باشیم یا نه
و عالم نبودن بعلة آن سلب آن نمیشود و نزد جبریه اصلح
و انفع بر خدا واجب نیست و هیچ انفع و اصلح نیست بل اکثر اشیا

افسد و اصلح نشده اند ابراد جبریه در ایجاد ابلیس و بقای او
تا قیامت نفعی نیست بغیر اضلال و اگر اصلح است پس آن
چیست جواب بیان شد علم بعلیت بر ما واجب نیست بلی
ما قطعاً میدانیم خدای که علمش بکمال و قدرتش لایزال است
فعل قبیح نمیکند زیرا که غنی است و صارف از قبیح علمش
است دیگر آنکه ابلیس از جن است بموجب انه کان من الجن
ففسق عن امر ربه یعنی ابلیس جن بود از امر خدا متمرد
شد پس بموجب و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
نیافریدیم جن و انس را مگر برای معرفت و عبادت و شیطان
روی گردان شد پس علة غائی در ایجاد ابلیس ثابت شد که
او برای عبادت آفریده شد اما جواب در بقای ابلیس
بچند وجه است اول آنکه ممکن است بقای ابلیس حجت از جانب
امامیه بر منکرین وجود و بقای مهدی آخر الزمان باشد
که اکثر کفار و ضال و مضل بعمر دنیا اگر زنده بماند حجت الله
و هادی خلق و مزیل کفر بعد تولد او چرا تا ایام ظهور خود از انظار

اکثر اشخاص مستور زنده نتوانند ماند دیگر بقای ابلیس برائے تمیز مطیع و عاصی باشد چه تسلط او نسبت بهر دو مساوی است پس معذرت عاصی فرو انقطع میشود و نمیتواند عاصی بگوید که ابلیس مرا طاعت نگذاشت و ممکن نشد دیگر بقای ابلیس عبرة برای ناظرین باشد- تا که دیگرے اقدام بر عاصی نکند چه عوض تمرد شیطان در دنیا بعمر دنیا مرجوم و ملعون و در آخرة بانقضای مدارج بعذاب ابد الآباد مبتلا باشد ثم الله اعلم ایراد جبریة چنانچه در شرح مقاصد است که مجمع علیه انبیا و اهل ملل و نحل است که دعا برای طلب منافع و کشف بلایا و آفات در همه اوقات مستحب موکد است پس اگر اصلح واجب باشد فائده بدعا کردن نماند زیراکه آنچه اصلح و نعمت میشود تو بخواه یا نخواه و آنچه انفع نیست آن پس نمیشود ابداً و اگر شد تبدل و تغیر و جب شد و ضد التبدیل یا تحیب علیه نزد شما نمیکنند جواب باری میداند در ازل جمیع الخیر در ابد میشود پس خدا در ازل دانسته که مثلاً توسیع رزق و عطا

ولد بزید در فلان وقت انفع واصلحست وحصولش بدعاست
پس در دعای او نفعست مع حصول مطلوبش وبنابراین نه لغو دعا
ونه تغییر مایجب علیه تعالے لازم آمد وعلاوه بران نزد عدلیه
هر دعای مشروطست بانکه وقت دعا چه منوی چه بلفظی بگوید اللهم
ان رزقنی ولدا ان کان لك فیه صلاح **تبصره** نزد
جبریه دعای هر کافر وفاجر جایزست که مجاب باشد
زیرا که نزد ایشان خدا عادل نیست اما نزد عدلیه دعای کفره
وفسقه مجاب نباشد زیرا که کافر ومنافق بسبب انکه مطرود میشود
وحال انکه کفار مطلق مطرود ونجستند واجابه ایشان موجب اکرام
ایشان میشود ونزد محققین اجابت کفار بعض احیان برای مصلحت
جایزست چنانچه اجابت شیطان در بقای او تا قیامت واجابة
اهل حدیبیه ومثال آن واقع شده **باب الرزق** بدانکه
رزق مصدرست بمعنی مرزوق ودر لغت بمعنی حظ باشد ونزد عدلیه
عبارت از چیزیکه انتفاع ازان بحکم شریعت صحیح باشد پس بنا
روزی حرام بخالق نام [illegible] آنچه طیب وطاهر وحلال باشد

٢٠٦

روزی است وحرام روزی نیست ونزد جبریه عبارة
است از چیزیکه پیش کند خدا به بنده یا بحیوان حلال باشد یا
حرام مملوک باشد یا ممنوع بحبس باشد یا ظاهر چه نزد ایشان
خدا عادل نیست پس روزی حلال وحرام من الله است نزد ایشان
واین قبیح نیست ایراد جبریه هر گاه بحبس وحرام نزد عدلیه
روزی نباشد پس کسیکه مدت العمر آب غذای حرام خورده
روزی خدا نخورده بی روزی خدا زیست کرده جواب
عدلیه روزی عام است پس جمیع آنچه مباح باشد روزی است
چون عرقیات وفواکه وبقولات وامثال آن واگر از جمیع محللات
ومباحات اعراض در مدة العمر کرده او باختیار خودش
است وبر خدا ارزاقی در آنوقت هم صحیح میشود وبنده اختیار کند
باینه والا پس مولودیکه بعد تولد مدتی زنده مانده وچیزی
نخورده ومرده او مرزوق من الله است باینه جواب کلهم جوابنا
قوشجی گفته آنچه بنده بتعب واکتساب از روزی پیدا
کرده پس دران بنده رزاق برای نفس خود است نه خدا وآنچه

بی فعل جبر و اکتساب بر بنده رسیده پس او من الله است پس در آن خدا
راو قست ضعفش ظاهرست **باب السعر** ـ بدانکه
سعر نرخ غله و تقدیر آن بعضی باشد که بآن غلات فروخته میشوند
گاهی این غلات متصف بگرانی و ارزانی میشوند پس نزد
عدلیه گرانی و ارزانی گاهی من الله میباشد برای انکه تفضیل
جنس و ترغیب خلق بخریدن آن میکند و گاهی من الناس
میباشد چون سلطانی که قهر کند بفروختن ارزانی و گرانی
آنها نزد مجبره عموما سعر خدائی وحده است بندگان را
در امور وافعال دخلتی اصلا نیست نزد ایشان ـ **باب
الاجل** ـ بدانکه اجل عبارت از انتهای عمرست که خداوند
مقرر برای زیست حیوان فرموده و در او تقدم و تاخر نیست و
نزد جماعتی از محققین دو اجل است بموجب اجلا
و اجل مسمی پس اجل غیر محتوم موجب ازدیاد و انتقاص میشود
چنانچه مصرح آن آیات و بسیاری از احادیث اند چون

یعمر من معمر ولا ینقص من عمره الا فی کتاب مبین

و قوله صلی الله علیه وآله وسلم لا یزید فی العمر الا البر

نزد جماعتی از معتزله جبریه عمر و اجل برای حیوان یکی
ست چه کشته می شد یا کشته نمیشد میمرد و نزد بعضی اگر کشته
نمیشد زنده میماند و نزد بعضی مردن و زیستن هردو محتملست
ایراد هرگاه اجل وقت موت حیوان ثابت باشد پس قصاص
قاتل و ذم او چرا باشد **جواب** آنکه دو اجل قرار داده اند
برای آنست که اجل محتوم او نبوده و اگر او را نمیکشت قطعاً زنده
میماند ابن مختار کثیری از معتزله است منهم بلخی معروف بکعبی
ست **اما جواب** کسانیکه قایل باجل واحد اند قصاص و ذم
قاتل برای همین است که ایلام بلا جرم و ریختن خون محترم
و انفکاک روح از بدن و ضیاع منافع زاید اخرویه که مستحق آنها
من الله میشد بسبب فعل تم بلا اذن مالکش از قاتل واقع شده
چنانچه اگر مخبر صادق از وحی خدا خبر داده بموت گوسفندی
در وقت معین پس کسی بلا اذن مالکش اقدام کرده نمیتواند
بر ذبح او اگرچه گوسفند بقتضای خود در همان وقت میمرد و بسبب

۲۰۹

موت او مالکش مستحق عوض زاید از خدا میشد داین منفعت هم از مالک
فوت کرد **باب شقاوة وطینة** ـ بدانکه نزد
جبریه کل خلائق از طینتهای مختلفه آفریده شدند واز مادهای
دینه وحالیه موجود شدند اینموثت شقاوة وسعادت ایشان
شده چنانچه بحسب همان در شکم مادر هم نوشته میشود الشقی
شقی فی بطن امه والسعید سعید فی بطن امه
وازین باب بابهای کتب احادیث مملو وضبط اند نزد عدلیه
کل مردم از طینت واز ماده واحده غیر مختلف ایجاد شدند زیراکه
ملوم ومذموم ومثاب ومعذب میباشند ـ پس امر ونهی ومجی انبیاء
وکتب ووعده ووعید دلیل بر مجبور نبودن ایشان وبطلان
اینمخترعات ومحدثات است ولفرض تصحیح وتسلیم این اخبار
کل از احاد اند واحاد محل قطع ویقین نمیشوند پس خللی در اعتقادات
ندارند وآنچه بطور امامیه است نزد ایشان محمول بر تقیه میشوند اگر
صحت آنها ثابت شود یا مأول اند باسکان تاویل زیراکه مخالف
برهان عقل ومحکم نقل اند وتاویلش آنکه خدا قبل ایجاد ایشان من شانه

211

خاصیت ذلک لکدام کس معین ست پهند علم ... تمام شد حدیث شقاوة وسعادة
اگر صحیح شود مأول ست بآنکه مآل کل مردم یا بسعادت است یا
بشقاوت چه فرقه ثالثے لئے نیست ونزد بعضے بطن ام مأول
بزمین ست چه هرکسی ازین زاییده در بطن همین بعد مردن میرود
این اصل ام است پس بعد مردن شقی را شقی وسعید را سعید در
قبر نوشته میشود ثم الله اعلم باب احباط ــ
بدانکه حبط در لغت بمعنی هلاکت وبطلان باشد ونزد متکلمین
احباط اعمال عبارة است از بطلان عمل سابق بسبب عمل لاحق
این بدو معنی منقسم میشود اول آنکه عمل صالح سابق بسبب عمل سیئه
لاحق باطل میشود نزد جبریه زیراکه نزد ایشان خدا فاعل
نیست اما نزد عدلیه این باطل ست قطعاً بچند
وجه اول اعمال اعراض اند پس اعراض در عراض
مؤثر نمیشوند چه عرض را تأثیر نیست پس عرض لاحق عرض سابق را
باطل نمیکند وعلاوه بران ترجیح بلا مرجح لازم مے آید دوم
خدا هم عمل صالحه سابقه را بسبب عمل سیئه لاحقه اگرچه کل باشد یا

جزو چون یک گناه باطل بکنند کل اعمال صالحه سابقه را
چون کسی مدة العمر خدمات شاقه بمال وجان وال کند بسبب
جرم کل مزد خدمات سابقه او را بمقابل این یک گناه ضبط کند
ومزد ندهد این افحش ظلم ست بر کریم تعالے جایز نیست سوم
نص قاطعه فَمَن یَعمَل مِثقَالَ ذَرَّةٍ خَیرًا یَرَهُ وَمَن یَعمَل
مِثقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ یعنے جزای بمثقال خیر وشر را
می بینند وهر دو عمل مضبوط اند پس احباط بمعنے بطلان را
عمل صالحه سابقه بعمل سیئه لاحقه باطل وبقای عمل ثواب
وگناه ثابت شد ایراد جبریه در قرآن مجید
حَبِطَت اَعمَالُهُم چند جا وارد ست مرادش چیست جواب
مراد ازچنین آیات کفار ومنافقین اند چون مرتدین وابلیس و
امثال ایشان با قبول تا آنکه در اصل اعمال ایشان که بنحو مطلوبه شرعیه
بعمل نیایند گناه ازصحیح نبودن آنها بحبط شده معنی دوم
تکفیر یعنی حبط گناهان سابقه را عمل صالحه لاحقه باطل میکنند
یعنی خدا بسبب عمل صالحه لاحقه گناهان سابقه را می پوشاند

۲۱۲

[illegible]

فی الارض فاحکم بین الناس

وعفو آنهایی توبه صغایرهای این نزد عدلیه جایز وصحیح ست زیراکه کریم تعالی
اگر از روی تفضل از حقوق خود بگذرد وعفو سلف بسبب لاحقه صالحه نزد
عقل مجوّز وممدوح ست اگرچه وعیدیه ایشهم تجویز نمیکنند امّا نزد امامیه و
مجبره این جایز ست چون از کفر سلف کافر بسبب اسلام از وی میگذرد لیکن را
احباط نمیگویند بل نام این تکفیر ست ومصرح این آیه وکفّر عنّا
سیئاتنا وآیه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم
سیئاتکم ست یعنی باجتناب از کبایر گناهان صغایر شما معفو شیم
وعفو میکنیم والحمد لله پاره از مسایل عدل تمام شد

کتاب النبوة

دران چند باب ست

باب تعریف نبی

بدانکه میان نبی ورسول فرق عموم وخصوص ست پس رسول اعم ست
غالباً صاحب نسخ وشریعت مستقله میباشد لهذا در تشهد واو ان
رسول الله خواندن مقرر شد **تنبیه** هرگاه این مقرر شد پس بدانکه
نبوة اسم جنس از نباوة بفتح نون بمعنی رفعت وبلندی باشد بنابر این
نبی بمعنی مرتبه رفیع است باشد واگر از نبا بهمزه بمعنی خبر باشد پس نبی مخبر عن الله بلا واسطه بشر باشد و
اگر نبی با یا باشد بمعنی طریق باشد بر این تقدیر نبی طریق موصل الی الله باشد و بسوی مطلوب حاصل است و

بلیمان گویند ۲۱۳

وبعض متشرعه الحکیمین چنین تعریف کرده‌اند که نفس ناطقهٔ انسانیه
قابل هر کمالست ولکن بعضی از آنها قابلتر وجمیع حواس او قابلتر وکاملتر
میباشد بنحوی که عالم امکانی را فوق از آن امکان نمیباشد پس این
نفس کامله از عالم وحدت لاهوتی جمیع انواع واقسام فیضهای فیاض
مطلق را بحسب قابلیت خود دفعةً مستفیض شده رجوع بصورت سیرت
بشری متصور ومتمثل شده در عالم ناسوتی مکمل بنی نوع انسانی میشود.
بالتبع یا بالاستقلال اول را تعبیر بولی ووصی وصفی وخلیفه وامام وثانی
تعبیر برسول ونبی میکنند اگرچه این نفس کامله داخل است اگر بدرجهٔ مختومه رسید
او را خاتم المرسلین یا خاتم النبیین کنایه میکنند نزد اهل سنت هر یکی
از بنی نوع انسانی لیاقت نبوة وامامت دارد اگرچه کافر زاده باشد یا قبل
امامت کافر ومشرک بوده اگر او را امام خود چند نفر ساخته امام خلق
وخلیفه الله خلیفهٔ رسول میشود وآن نزد بعضے از ایشان اگر نبی هم قبل نبوة
کافر بوده خدا او را نبی ساخته نبی میشود چنانچه غزالی در منخول گفته فانه
یجوز ان یبعث الله کافراً ویؤیده بالمعجزة نزد ما مجوز است که
کافر به نبوت با معجزه مبعوث شود وطی در زمان سلف تابعین انبیا اولوا العزم را

نبی می نامیدند زیراکه ایشان حافظ شرع نبی صاحب شریعت و مبلغ احکام
شریعت او بودند و بعض اوقات ملهم و مؤید بمعجزه هم بودند چونکه این زمان
خاتم الانبیاء والمرسلین آمده اسم نبی تا قیامت بر غیر او جائز نیست لهذا -
تابعین و حافظ شریعت او را ائمهٔ اثناعشر نامیدند و این دقیقه از حدیث منزلة
لا نبی بعدی واضح میشود پس نبی و امام در این فرق در اسم میشود چنانچه
باری انبیاء را باسم امام یاد فرموده بموسی فرموده و من قبله کتاب
موسی اماما و رحمة و بانبیاء بنی اسرائیل فرموده ائمة یهدون بامرنا
بنا بر این امامت و نبوت یکمرتبه است الا در این زمان این تبعه و حفظ شریعت را
اسم امام و خلیفه معین و مقرر شده تدبر لا ینبئک مثل خبیر زیاده بر این امامت
حیوة القلوب و بحار و کلینی را ملاحظه کن **باب بعثه انبیاء**
بدانکه بسبب وجود انبیاء نظم در بنی نوع انسانی حاصل میشود پس نبی در
مستقلات عقلیه تمدید و در غیر مستقلات افاده و اهداء و ناقص را کامل و
کامل را اکمل و جاهل را تعلیم و سیاسات و صنایع خفیه را تبیین و امور معاش
و معاد را تقریر و احکام شرعیه و عبادات شرعیه و اشیاء نافعه و ضاره را
تعیین میکند پس برای این بعثه انبیاء حسن و واجبست **دوم** چونکه خدا حکیم

۲۱۵

وجهت ندارد و عامه خلایق لایق دریافت مرادات الٰهی در هر آن نبودند

لهذا واجب شد که از جنس ایشان شخصی فی وجهتین در هر آن میان ایشان

مقرر شد که از جنب قدسیت اخذ کند و بجنب بشریت باجناس خود القا و

اخبار کند تا که عرض الٰهی معطل نماند پس فرستادن انبیا بر خدا واجب ست

والا عبث لازم می آید بر خدا جائز نیست نزد براهمه هند که منسوب

بشخصی برهم نام بحثت جائز نیست زیرا که آنچه معقولست دران نبی کار

نیست و آنچه غیر معقولست و مقبول نیست پس مجی انبیا بیفایده ست

جواب آنچه معقول ست دران تنبیه می کنند و در غیر معقول ابدا و اعلام

و افاده میکنند و نزد بعضی شیعه هم در معقول حاجت نیست نزد معجزه

ارسال انبیا بر خدا واجب نیست زیرا که خدا عادل نیست اگر ارسال میکنید

از روی تفضل میکنید **باب شرائط انبیاء** — بدانکه

در انبیا چند شرطست هرگاه شرائط حاصل شروط هم حاصل و هرگاه شرائط

نابود شروط هم نابودست **شرط اول** نبی افضل امت خود باشد

در ذات و صفات پس اگر کسی افضل ازو باشد تفضیل مفضول لازم می آید

و آن قبیحست عقلا و نقلا — اما نقلا پس آیة هل یستوی الذین یعلمون

والذین لا یعلمون یعنی عالم و غیر عالم مساوی نیستند و آیۃ افمن
یهدی الی الحق الخ واگر کسی مساوی باشد ترجیح بلا مرجح لازم می آید ایراد
قصہ خضر و موسی دلیل ست بر آنکہ خضر افضل و اعلم از موسی بوده -
جواب از آیۃ وعلمناه من لدنا علما مفهوم نمیشود کہ خضر اعلم از
موسی باشد واگر باطن بعض علوم را خضر میدانست این مستلزم نیست کہ در
جمیع فنون خضر حاوی بوده چہ در آیہ محتملست کہ خضر وقت مقابلہ موسے
ملهم بعلة ودر عمل همان افعال شده نه زیاده بران والا در سیر معلوم میشد پس
خلاصه آنکه در همان چند مسئله خضر گاه نه بجای جبرئیل مبتین بوده **و نزد**
غیر معتزلہ موسی افضل از جبرئیل و ملائکہ ست واز خضر هم **و علاوه** برین
خضر از امت موسی بوده پس اگر کسے خارج از امت مساوی یا افضل هم باشد
مقدوح نیست چه خضر نبی ست از تبعہ موسی نیست **و نزد** بعض مفسرین
خضر نام ملکی بوده نه بشر **نزد مجبره** تفضیل مفضول قبیح نیست **تنبیه** نزد
امامیه و مجبره انبیا از کل ملائکه و جن و انس افضل اند زیرا که افعال ایشان
شاقتر از افعال ملائکه ست و انبیا بشر بوده قوت شهوانی را مقهور و مغلوب
ساخته در طاعت خداوند بوده و حدیث افضل الاعمال احمزها

مشهور است پس انبیا افضل ملائکه اند یعنی ثواب اعمال ایشان زیاده از
ثواب ملائکه است و نسفی گفته خواص بشر از خواص ملائکه و عوام مومنین از
عوام ملائکه افضل اند اما نقلی پس آیه **فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ** است یعنی
انبیا را تفضیل بر عالمیان دادیم و در عالمیان ملائکه هم اند نزد **معتزله**
ملائکه قطعا افضل جمیع بشر اند **تتمه** پس واجب است که انبیا متصف
بکمال صفات خَلقیه و خُلقیه باشند چون کمال ذکا و عقل و فهم و فطانت
و قوه رای و شجاعت و سخاوت و عبادت و ثبات و عمل و رافت و مروت
و ذکوریه چنانچه شارح مقاصد گفته اول شرائط است اگرچه طفل باشد چون عیسی
و مثال آن **شرط دوم** علوم انبیا کل و جزء مجمل و مفصل خصوص علوم
و افعال و تقریرات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از وحی و الهام
باشد و بحسب اجتهاد و ظن و قیاس نباشد چه امر ظنی و قیاسی محل قطع
و تعیین نیست و **الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا** مصرح این مرام است و آیه
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ دلیل دیگر است که پیغمبر بخواهش نفسانی نمی گوید
و آنچه میگوید بوحی میگوید **اکثر سنیان** میگویند که غالبا انبیا باجتهاد
و ظن و قیاس میگویند مخالف نصوص است **شرط سوم** نبی مولود از زن

وکفر نباشد چه مولود نزبارا عاقبت بخیر نمیگردد و نبی در اصلاب و ارحام کفار
قرار نمیگیرد و نیز اکثر فرقات سنیه خصوص مجبره انبیا از
اولاد کفار اند چون لوط و ابراهیم و سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم
و ابو طالب پدر علی را کافر میدانند چه آزر پدر ابراهیم و عبد الله و آمنه
والدین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کافر بودند حتی آنکه در صحاح و
در تفاسیر ایشان هست که ابراهیم برای آزر استغفار کرد و سید انبیاء
صلی الله علیه و آله وسلم ماذون نشد که بر قبر مادر بنشیند و فاتحه بخواند
و ابو طالب کلمه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نخواند و ایشان در جهنم
ابد الآباد می باشند **جواب** این باطل است بچند وجه **اول** اگر انبیاء در
اصلاب و ارحام کفار میباشند پس بوقت سجود والدین ایشان باصنام
گانه سجود انبیا در اصلاب و ارحام باصنام واقع میشود زیراکه اولاد
اجزاء ابوین اند **دوم** تعظیم کفار از قلوب مسلمان زائل و ساقط است
نبی ترتیب و تکوین در ارحام و اصلاب کفر و شرک نمی باید چه مترتب
در نجاسات متاثر میشود و شاید از اعظم نجاسات لیاقت نبوة ندارد
و باین مشیر است آیه ولا ینال عهدی الظالمین **سوم** کفار از اوارا

درجه نبوة و امامت ابدالآباد نمیرسد زیراکه ظالم زادست و آیت
ولا ینال عهدی الظالمین این منصب را سلب مطلق میکند چهارم
آیه نزلت تقلبک فی الساجدین نزد امامیه و جمهور معتزله در شان
سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم است که در اصلاب و ارحام سجده
کنندگان آنحضرت قدیم بوده پنجم فخر رازی و نظام الدین
عبد الله نیشاپوری در تفاسیر خود در ذیل این آیه آورده اند که آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم فرمود لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین
الی ارحام المطهرات حتی اخرجنی فی عالمکم هذا یعنی همیشه از
اصلاب پاک بارحام پاک منتقل شدم تا آنکه در این عالم شما پاک و پاکیزه
برآمدم اگر در اصلاب و ارحام کفار میبودم البته بطهارت ایشان یاد
نمیفرمود و در کافی کلینی آورده که خدا نور محمد و علی را خلق در وقتی
کرد که هیچ مخلوق نشده بود و آن نور در اصلاب طاهرین و مطهرین جاری و
ساری ساخته حتی افترقا فی اطهر طاهرین فی عبد الله و ابیطالب
تا آنکه متفرق شد آن نور بدو حصه در دو صلب پاکترین پاکان عبد الله
و ابوطالب ششم در کتاب مودة القربی وغیره و حدیث قدسی

است یا محمد ان الله یقرئک السلام انی قد حرمت النار علی
صلب انزلک وعلی بطن حملک وحجر کفلک فالصلب صلب
ابیه عبدالله والبطن الذی حملک فآمنة بنت وهب
واما حجر کفلک فحجر ابیطالب خلاصه آنکه ای محمد صلی الله علیه
آله وسلم خدای علی اعلی بعد سلام میفرماید حرام کردم آتش را بر صلب پدرت
عبدالله و بر شکم مادرت آمنه و بغل و دامن ابوطالب که تربیت کرد ترا و ثم اجماع
اهلبیت است علیهم السلام که آبا سید انبیاء و آباء امیرالمؤمنین تا آدم
مسلمان موحد بودند و اجماع ایشان حجت بر خلق است زیرا که معصوم
واحد الثقلین اند پس اعتقاد باسلام آباء انبیا و مادران ایشان
خصوص آبا سید انبیاء و امیرالمؤمنین واجبست تنبیه بنابر
این آزر نزد امامیه و معتزله عم ابراهیم ع و پدرش تارخ باتفاق علمای
انساب خلیت بود و آزر و بعضی مربی ابراهیم ع بود پس بر عم و مربی
باصطلاحات اب می گویند شرط چهارم واجبست که انبیا از دنی
ذات و اراذل نباشند و همچنین سخت دل و تند مزاج و تند زبان
و غبی و کند فهم و امثال آنها نباشند و همچنین از امراض منفره

چون کبه و زمین گیر و لنگ و گنگ و کور و احول و مجنون و مبیس و جذام و آتشک و حرص دنیا و بخل و کینه و حسد و بد صورت و کریه منظر و بد شکل و لکنت زبان و نقص اعضا بری باشند و از حرفات دنیه و صنائع رذیله چون قصابی و حجامی و صرافی و حمامی و جولاهی و زبالی و حجالی و ملاحی و امثال اینها مصئون و محروس باشند بل از جمیع آنچه منفر باشد مصئون و محفوظ باشند چه در جمیع اینها تنقیص و تنفیر است و برائة از اینها موجب انقیاد و اطاعت است اما ابتلاء ایوب بمرض منفر منقطع نیست و حدیث واحد را دخل در قطعیات نیست اما آیة و احلل عقدة من لسانی دلیل نیست که آنحضرت لکنت زبان داشتند و بفرض تسلیم این عارضه موسی است و آن قبل نبوة داشت پس بسبب دعا که رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یقینا از وی زایل شده اما تند مزاجی موسی بثبوت نرسیده و بفرض ثبوت آن پس حین مشاهده شرک بنی اسرائیل و وقت مقابله با دشمنان خدا غضب و قهر خود اظهار می کرد و با همه لطف بر عکس است و

حدیث الحب فی الله و البغض فی الله شاهد صحیح است —

شرط پنجم انبیا نزد امامیه از اول عمر تا آخر عمر از کفر و معاصی کبیره و صغیره و از اراده آن عمداً و سهواً و تأویلاً و قولاً و فعلاً و اشارتاً معصوم و مطهر اند اما عصمت و آن عنایت خاصه خداوندی برای بندگان خاص چون انبیا و ملائکه و ائمه علیهم السلام است پس بسبب وجود این عنایت خاصه تمام محاسن و قبایح زیر نظر ایشان مستمراً بوده تارک محاسن و فاعل قبایح نمیشوند و برین دلایل بسیار اند اول مراد و غرض از بعثت انبیا آمد و رفت و انقیاد و اعتماد خلق است پس اگر انبیا از ابتدا معصوم نباشند مطلعین معاصی انبیا انقیاد نمیکنند و علاوه می گویند که دیروز مرتکب فجور بوده حالا نبی شده چنانچه وجدانی است که طبیعت ما نقد یکه مطمئن و ساکن و مطیع است نسبت بکسیکه گناه او ندیدیم انقدر ساکن و مطمئن نسبت بفاعل قبیح نیست دوم فاعل معصیت فاسق است و فاسق ملعون و ناری است پس نبی فاسق و ملعون و ناری شمردن و گفتن جایز نیست ۳ سیوم شهادت فاسق در ادنی امر دنیوی مسموع و مقبول نیست پس شهادت نبی و تصرف

او در امور دین و دنیا و جان و مال چگونه نافذ و مسموع باشد با ثبوت دروغ
او چهارم اگر نبی فاعل قبیح باشد پس اگر مردم را نهی از آن کرد مسموع
نیست چه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ بر السنه
مطلعین جاری میشود و اگر از هست کسی او را نهی کرد ایذا نبی لازم
می آید و اگر نهی نکرد ترک امر و نهی لازم می آید این هر دو وجوب ایذا
نبی حرام است پنجم اگر نبی فاعل قبیح باشد پس متابعت او عموماً متابعت
معصیت لازم است والا ترک متابعت لازم می آید این هر دو محال
است لهذا واجب شد که انبیا معصوم باشند و فرقات سنیان را
درین چند قول است اول مختار اکثر معتزله است که صدور صغائر بر
انبیا جایز است عمداً و سهواً قبل نبوة و نزد بعضی بعد آن مگر صغائر
خسیسه چون دزدیدن لقمه و تنقیص حبه تا توزین و امثالش را بدناءة و رذالت
منسوب کنند دوم مختار اکثر حنابله و تبعه او و ابو هاشم و ابو علی جبائی است
که صدور گناه از ایشان بطور تاویل میباشد نه بدون آن و اما نزد جبائی
بسهو هم میباشد سوم مختار نظام معتزلی و جعفر بن مبشر صدور
گناه از ایشان بسبیل سهو و نسیان میباشد و بران مواخذه هم میشوند اگرچه

از ائمهٔ ایشان سهواً قطعاً است و انبیاء سهواً ماخوذ می شوند چهارم
تجویز کبائر و صغائر عمداً و سهواً و خطاءً نزد حشویه و اکثر اصحاب حدیث
منهم الحنابله است پنجم تجویز کبائر و صغائر سهواً نزد جمهور اشاعره
چنانچه در اربعین رازی گفته اما امام الحرمین اشعری و ابوهاشم
معتزلی تجویز صغائر مطلقاً می کنند ششم غزالی در منخول گفته
فانا نجوز ان یبعث الله تعالی کافراً و نؤیده بالمعجزة
خلاصه آنکه اگر کافرے مدعی نبوة شود و موید معجزه هم باشد نبی
است هفتم خوارج خصوص ازارقه تجویز کفر و ضلالت و کبائر می کنند
اما هر گناهی نزد ایشان کفر است و درین تفصیلی است که قبل نبوة یا بعد
آن یا در هر دو حال و این متعلق باعتقاد می باشند یا به تبلیغ
یا باحکام یا بفتاوی یا بسیر و افعال اما سهو و نسیان پس اهم
مطلقا بر انبیاء نزد امامیه جائز نیست الا انکه الله در بعض امور غیر
تبلیغیه گاهی برای مصلحتی نزد صدوق و شیخ او محمد بن حسن ولید
جائز است نه نسیان نفس و نه انساء شیطان زیرا که سهو و نسیان ایشان از
اگر جائز باشد اعتماد بر ایشان و بر شریعت نمی ماند زیرا که در آن حال تکلیف

نیست و انبیا بعد طلوع در هیچ حال غیر مکلف نمی باشند **تنبیه**
انچه از متشابهات مخالف براهین است او ماول ست والا اجتماع
ضدین یا ارتفاع نقیضین یا طرح معقول لازم می آید این بالضرورة
باطلست پس تاویل آنها واجب ست پس درینجا بالاجمال بعض آیات
ضبط میشوند بکتاب عصمة الانبیاء وتنزیه الانبیاء رجوع
کن وتفصیل میابی **اول** ولا تقربا هذه الشجرة ماول
بانکه نهی تنزیهی ست نه تحریمی پس نزع لباس واخراج آدم وحوا
از جنت بصورت عقوبت نبود بل بصورت مصلحت بود **دوم** ۲۲۶
عصی آدم ربه فغوی ماول بانکه نا امید از حصول ثواب زاید
شده اگر ترک مندوب وفعل مکروه آدم نمیکرد وعاصی وغاوی بر تارک
ذوب وفاعل مکروه هم اطلاق میشود **سوم** قول آدم فاغفر لنا و
فتاب علیه چه گفت ماول بانکه از ترک مندوب توبه کرد وغفران
کرده خواست **چهارم** فنسی آدم ماول بانکه ترک مندوب کرد
پنجم جعلا له شرکاء اول نه وجه ست اضمیر له راجع بولد
ست پس آدم وحوا با ولد مسئول از الله و دیگر شریک ساختند در صیت

وخلافت لب درضمیر جعلا مضاف محذوفست یعنی جعل
اولادهما لله شرکاء اولاد آدم وحوا شریک خدا قرار دادند
ج درحدیث آمده خلاصه انکه اولاد آدم ذکور واناث دوصنف
متولد میشدند آن دوصنف تشریک کردند ومویداین دوماویل
تعالی الله عما یشرکون د ضمیر جعلا راجع بقصی وبزوجه او
ست که ایشان در تسمیه اولاد خود را تشریک بعبد مناف وعبد
العزی وعبدالدار کردند پنجم نوح را تکذیب بانه انه لیس من
اهلک شد ماول بانکه این تو این ست ولکن اهل نسبت نیک
صالح نیست ششم هذا ربی ابرهیم گفته ماول بانکه درفن
مناظره برای ابطال قول خصم چنین صورت گفته میشود ورسوی
مشروط می باشد هفتم انی سقیم ابراهیم گفته ماول بانکه سقیم
فعیل ست صیغه اسم فاعل صلاحیت استقبال دارد پس ش درزمان
استقبال واقع شده یادر ... داشت هشتم بل فعله کبیرهم
ابرهیم گفته ماول بانکه این مشروط به واسئلوهم ان کانوا
ینطقون ست چه اصنام کلام نکردند پس کبیر اصنام کسر صغار هم نکرده

ششم حدیث بخاری و مسلم است که ابراهیم سه دروغ گفته یکی آنکه
بزن خود خواهر گفته جواب نزد امامیه بخاری و مسلم نیستند
پس این موضوعست و اگر صحیح شود پس زن خود را خواهر خوانده بطور
تقیه یا مراد ازان خواهر دینی یا بنت عمّه اوست دهم لیطمئن
قلبی ابراهیم گفته ماول آنکه برای زیادت علت یا برای تحصیل اطمینان
معاد یازدهم ابراهیم برای آزر کافر استغفار کرده ماول بآنکه
ابراهیم گمان ایمان او کرده پس هرگاه نفاق و کفر آزر بروز کرد -
ابراهیم اعراض کرد و آیه الا عن موعدة وعدها ایاه مشیر
است که استغفار ابراهیم برای داعی وعده که در شرایع او جایز
بود کرده دوازدهم فقضی علیه الموت موسی مردی را کشته -
ماول بآنکه کافر محلل الدم بوده در حال اعانت مظلوم کشته سیزدهم
قال هذا من عمل الشیطان بعد قتل او موسی گفته ماول بآنکه لفظ
هذا و لفظ عمل شیطان اشاره بمنازعت متنازعین بوده یا آنکه قبطی را
شیطان بجهت آورده چهاردهم اذا و انا من الضالین در جواب
فرعون موسی خود را گفته ماول بآنکه موسی فرعون را افهام کرده که قبطی را

۲۳۸

در وقتی گفتم که در راه گم شده بودم و از پیش تو گریخته بودم

سیزدهم فاغفرلی فغفرله از خدا غفران خواسته **ماول**

بآنکه غفران یعنی مستور و پوشیده نست پس از خدا خواسته که مرا مستور

دار از فرعون تا تبلیغ پس از فرعون مستور مانده **شانزدهم**

وهم بها یوسف اراده زلیخا کرده چنانچه نزد سنیان بند زیر جامه

خود کشاده میان دو ران زلیخا نشسته **جواب** این غلط است

ماول بآنکه شروط بلولا برهان ربه است پس برهان که کنایه

از عصمت باشد مانع از اراده شد پس اراده نکرده و نزد بعضی بعد

خریدن او زلیخا اراده بودن یوسف و یوسف اراده رفتن باز زلیخا

بخانه او کرده زیرا که در ظاهر مملوک ایشان بود **هفدهم** جعل

السقایة فی رحل اخیه یوسف کرده **ماول** بآنکه حیله وضع

سقایه در شرع او جائز بوده و کذلک کدنا لیوسف اشاره بآنست چنانچه

در شرع ما هم حیل محلله جائز است **هجدهم** نسبت دزدی بناحق به برادران

داده بقوله انکم لسارقون **ماول** بآنکه این قول منادی واو غیر یوسف

است **نوزدهم** برادران یوسف چه کرده دروغ گفتند **جواب**

۲۲۹

ایشان نزد ما انبیا نبودند **بیت** والدین یوسف مع برادران سجده یوسف کردند وخرّوا له سُجّدًا در قرآنست **ما وّل** بآنکه سجده تعظیمی بود چون سجود ملائکه بآدم **و** نزد بعضی سجده حذا الحضر یوسف از روی شکر بجا آوردند **بیت** **دویم** فالقی الالواح از موسی واقع شد تا آنکه مروی ست الواح توریة **شکسته** لهذا ازان بسیاری بآسمان صعود کرده **جواب** این غلطست اما القاسی الواح کنایه از وضع الواح باشد **بیت** **سوم** ولخذ براس اخیه یجره الیه موسی کرد **ما وّل** بآنکه سر هارون را بطرف خود برای بیان راز برده هارون گفت مراکش مکن دشمنان گمان میکنند در حال غیظ کش میکنند **بیت** **وسوم** موسی بخضر گفت لقد جئت شیئًا نکرًا **ما وّل** بآنکه نکرًا بمعنی عجیبات **بیت** **وچهارم** لا تؤاخذنی بما نسیت موسی گفته **ما وّل** بترکست **بیت** **وپنجم** موسی مخالفت وعده کرده بقوله ستجدنی ان شاء الله صابرًا **ما وّل** بآنکه مخالفت وعده نکرده بل مأخذ ودلیل مسائل مینپرسید **بیت** **وششم** وما انسانیه الا الشیطان چه معنی دارد.

تاویل به وما اشغلنی عما اغفلنی است که مرا غافل و مشغول
شیطان ساخت از بیان آن و غفلت بر انبیا جائز است جبیت
و هفتم خضر قتل ناحق کرد خصوص طفل بیگناه را بقوله غلاماً
فقتله تاویل آنکه غلام کشته شده بنا بر آنکه کافر بالغ است که محل الدم در
اصل بوده و نزد بعضی قتل و اهلاک هر کس بجا جائز است پس واسطه
اهلاک عزرائیل باشد یا خضر یا غیر او جبیت و هشتم فاوجس
منه خیفة موسی تاویل آنکه مبادا فعل من در نظر عوام مشابه
سحر ساحران جلوه دهد جبیت و نهم خذها ستعیدها
سیرتها الاولی موسی چرا ترسید و گریخت مار را نگرفت تاویل
آنکه خدا ترسانید او را تا آنکه سحره بدانند که این مار فعل موسی
نیست دهم داود استغفار کرد و توبه نمود بقوله فاستغفر
ربه وخر راکعا و اناب تاویل آنکه حکم بعلم خود بلا طلب بینه
کرد و بر ترک مندوب توبه بود سی و یکم انی احببت حب
الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب نماز عصر سلیمان را
فوت شد و مشغول اسپها بود جواب این ثابت نیست پس اگر ثابت

۲۳۱

بصفات ذات باری است
در جسد ... روی ... بعض
... این معقول است و تناقض
زیرا که چون گفته شد صفات ذات
است غیر ثابت کرده ...

در حضرت سلیمان

غیرت کن در زمان متن سی که خرد ما

سلیمان دوم زبان میسم

حصر اول

شود ماقول بآنکه برای آماده کردن بجهاد که ضروری دین بود

اگر نماز فوت شد پس از ان آفتاب برگشته نماز ادا نمود چنانچه برای

علی عود کرد و نزد بعضی در تاخیر نماز مصلحت اظهار معجزه و رتبه

سلیمان و علی بر خلق بود سے ۳۳ دوم فالقینا علی

کرسیه جسدًا میگویند بر کرسی او جنی نشست حتی انکه متصرف

ملک و زنان او شده و جواب این غلط ست ماقول بآنکه از نعقاد

ازدواج او یک شق ولد متولد شده دایه همان جسد را بر کرسی او

انداخت سے ۳۴ سوم رب هب لی ملکًا لا ینبغی لاحد

برای حسد بود و جواب این غلط ست ماقول بآنکه طلب سلطنت ذکر معجزه او نبود

سلاطین دیگر شد سے ۳۵ چهارم ذهب مغاضبًا فظن ان لن

نقدر علیه ماقول بآنکه مغاضب بر کفار بود و گمان کرد که خدا تنگی

روزی بر او نکرده و نزد بعضی غضبناک از ملک کفار برآمد و گمان

کرد که خدا مکان تنگ نکرده و در مکان تنگ که شکم ماهی باشد او را

جای داده بعد چهل روز بیمار از آب سلامت برآورد تا که بماند در

مکان تنگ حفظ او کرد سے پنجم انی کنت من الظالمین

۲۳۲

چه معنی دارد ماوّل بآنکه صبر درمیان ایشان اولی بود ترک اولی
کرده ونزد بعضی در شکم ماهی تسبیح میخواند وثواب تسبیح کمتر از نماز در
برست پس ظلم اشاره بطرف آنست که ازین ثواب کثیر خودرا محروم
ساختم **سی وششم** ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین
ازعیسی واقع شده **ماوّل** بآنکه استفهام تقریریست وتتمه این آیت
جوابش است **سی وهفتم** واستغفر لذنبک وآیه ما تقدم
من ذنبک وما تاخر از سید البشر چه معنی دارد **ماوّل** بترک اولی
است ونزد بعضی خطاب بآنحضرت مراد امت است چون یا ایها
النبی اذا طلقتم النساء ونزد بعضی مصدر صلاحیت اضافت بفاعل
ومفعول هم دارد بنابران غفران بمعنی ازاله باشد یعنی یزیل ما تقدم
من ذنبهم الیک فی ایذائک واخراجک وما تاخر من صدک
عن المسجد الحرام یعنی دور کرد از تو گناهی که در نظر ایشان بود و
بسبب آن در اوایل ترا ایذا واخراج کردند ودر اواخر ترا صد و
ازمکه ساختند **سی وهشتم** ووضعنا عنک وزرک **ماوّل**
از اثقال دنیاداری وتعب او زیست برائی او خمس مقرر کرد

سی و نهم وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ماوّل بآنکه گم از شرایع
و احکام بود و نزد بعضی در شعب مکه گم شده بود در حال طفولیت
ابو جهل یافته بعبد المطلب رسانید و دیگر مرتبه از راه شام گمشده ابو طالب
یافت و نزد بعضی مراد در اینجا از ضلال دوست و محبت چنانچه در
آیتست برادران یوسف بپدر خود گفتند لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ
یعنی محبت قدیم بیوسف داری پس بنا برین وَوَجَدَكَ ضَالًّا
ای محبا کی شد چهلم عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ و آیه لِمَ تُحَرِّمُ
مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ ماوّل بترک اولی است و نزد بعضی معنی الدعا تحیه
ست لم اذنت پس از ان عتاب نیست ۱۲ سوال در تفاسیر و النجم احادیث
سنیانست که در ذیل افرأیتم اللات و العزی شیطان بزبان
پیغمبر انداخت و آنحضرت خواند تلك الغرانيق العلى و ان شفاعتهن
لترتجى جواب نزد امامیه این غلط محض است که تعریف اصنام نزول
فرمود و اگر عیاذا بالله صحیح باشد پس تاویل کردند که غرانیق ملائکه اند این
قرآن بوده منسوخ شد چهل و دوم لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ
و آیه دیگر فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ جواب این شرو طاست

بحرف شرط مذکوره تفاسیر و کتب احادیث فرقات اهل سنت مملو اند

از فضایح انبیا و گناهان انبیا و ملائکه خصوص شیخین و مجادل و مجاهد

ترین این فرقات حشویه اند که هیچ فضیحتی و گناهی نگذاشتند مگر آنکه انبیا

و ملائکه را بستند تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری را ملاحظه کن **سوال**

نزد جمیع فرق سنیان اگرچه از انبیا گناهان صادر شدند یا میشوند

پس این منافی نبوت نیست زیرا که معجزه بعد آنها مصدق ایشان ست

پس صدور گناهان نقص نیست **جواب** باتفاق هر عاصی فاسق

و بنص قرآنی ملعون و ظالم است و از میل کردن بظالم موجب و لا

ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار منع و حرام است چه عاصی

دشمن خداست پس از دشمن که فاسق باشد ظهور معجزه ممتنع است

الا اغوا خلق بمعاصی لازم می آید **شرط ششم** معجزه است بلکه

معجزه از عجز ضد قدرت باشد پس معجزه اسم آنچه بذاته ممکن و نسبت

بعادت بشر طاقه ایشان خارج و خارق باشند نزد بعضی در آخرش تا

علمیت و نزد بعضی تا برای مبالغه و نزد بعضی تا وحده است که دال

بر آنکه آرنده این فعل واحد در زمان خود مخصوص شخص واحد است

۲۳۵

ماهیة معجزه

و معجزه در اینجا عبارت است از امر مخصوص موهبی که خارق از
عادت البشر خالی از معارضه مقرون بتحدی مطابق دعوی بعد
ادعای نبوت یا امامت باشد چه اثبات شی باشد چون قلب عصا
باژدها چه نفی شیء و فقدان باشد چون مفقود شدن اشیاء سحره بعد
ابتلاع عصا یا سلب قدرت پس باتفاق اهل ملل معجزه مصدق نبی
و ممیز حق و باطل و مبین صدق و کذب است بلی ببشارات سابقه
شخص بعینه معین و ممتاز میشود و الا حاجت و شرط معجزه در نبوت
نمیشود بخلاف منکرین نبوة چون براهمه و دهریه و الکفاء
ایشان منکر اند باینکه معجزه نیست و نزد بعض متاخرین نصاری
محض ببشارات سابقه نبوت لاحقه عینا ثابت میشود این هر دو مضرب
البطلان اند اما نزد حکمای نبی و امام اکمل نفوس بشر میباشد
پس بجهت قوه کمالیه نزد عقل فعال اقرب و ارفع بر ارواح و عناصر
و اجسام و اجرام علوی و سفلی غالب تر می باشد لهذا هر شی تاثیر
و فعل قبول می کند پس لباس ذاتیه او مبدل باشیای دیگر شده
بحسب خواهش او متشکل میشود تا از ابنای جنس خود این شخص ممتاز

شده مکمل نوع و جنس خود شود و این امر فی الواقع ممکنست و این السابق
شریعت بتعبیر معجزه داعی را نبی و امام می گویند بیان در اینجا چند
وجه است اول بقید مخصوص ثابت است که معجزه بحسب خواهش
نبی و امت نمیباشد بل امری میباشد که مطابق صلاح اهل آنزمان میباشد
لهذا ابراهیم را مناظره و تنجیم داده شد که در آنزمان استدلال و نجوم
و ستاره پرستی بسیار بود و یوسف را تعبیر خواب معجزه بود چه
اهل آنزمان ماهر در تعبیرات بودند و موسی را قلب عصا باژدها
و ید بیضا داده شد چه در آنزمان سحر و طلسمات و نیرنجات مروج
بودند و داود را الحان خوش داده شد چه در آنزمان رواج موسیقی
بود و سلیمان را حشر حیوان و جنات داده شد چه در آنزمان
تسخیر مروج بود و عیسی را ابراء اکمه و ابرص و تخلیق طیر داده
شد چه در آنزمان اطبائی حاذق بودند و محمد صلی الله علیه و
آله وسلم را فصاحت و قرآن داده شد چه از آنزمان الی حین
فصاحت و بلاغت موج بود و هکذا انبیاء دیگر مخصوص معجزاتی
بودند موافق صلاح اهل آنزمان دوم بقید موهبی امر کسبی و صنعی

برآمد چه مصنوع و مکتسب خارق نیست و نزد راوندی اگر امر کسبی و صنعی
هم مخصوص بآن شخص واحد باشد دیگری بر آن ظفر نیابد و معارضه
ممکن نباشد باز هم او معجزه است سوم بقید خارق امر عادی
آمد چون طلوع آفتاب فردا صبح از مشرق مطلع نزد اهل ملل ثابت
است که معجزه خارق عادت و طاقت بشر است اما معجزه فعل خدا یا بامر خدا
باشد یا خدا تمکین دهد نبی را بر اتیان فعل خارقی و آن فعل را خدای
آفریند بر دست نبی باراده تصدیق او نزد نصاری معجزه فعل
عیسی است زیرا که عیسی ثالث ثلثه است و نزد مجبره بنا بر قاعده خود
که خدا افعال را باراده و حکمت نمیکند بل عبث و امر خدا غیر مراد و منهی
خدا مراد وی باشد پس معجزه نبی مراد خدا و برای تصدیق نبی نخواهد
بود چنانچه در بحث اراده اشاره بآن شد چهارم بقید خالی بودن از
شعبده بر آمد چه معارضه بآن ممکن است زیرا که کسبی است و لو بعد حین
پنجم بقید مقرون بتحدی کرامات صلحا برآمد و تحدی عبارت
است از آنکه نبی می گوید اگر در نبوت من شک دارید مثل این معجزه بیارید
ششم بقید مطابق دعوی برآمد که اگر معجزه مخالف برآمد چون

کور یک‌چشم را چشم دوش هم رفت یا مرده را زنده کرده تکذیب او کرد
معجزه نیست ما گفتیم بقید بعد ادعا نبوة برامد خارقیکه قبل نبوة ظاهر
شده چه محتملست که در انوقت صالح بوده باید بعد ادعای نبوة
معجزه دیگر بدید والا ادعایش فاسد ستانتهی **باب**

عکس معجزه کذابان بدانکه نزد امامیه واشاعره ظهور عکس
قول دروغگویان برای دفع فریب واظهار کذب کذاب جایزست
چنانچه مسیلمه کور یک چشم را خواست که صحیح شده بیاید چشم دیگرش را
هم کور شد **فرعون** گفت که بترس من در دریای **نیل**
راه‌های خشک ظاهر شدند پس خود دران غرق شد **نمرود** و
آزر گفتند که اتش بجهت ما سرد شده پس شده آتش ازان بالا
شده نیم روی هردو را سوخته باینجهت تکذیب مدعی و تخذیل قید اول
فاعل شر بر مشیة الهی تکذیب شان واجب نیست نزد اکثر اما نزد
معتزله و ابو اسحاق و امام الحرمین از اشاعره اظهار تکذیب
کذابین جایز نیست **باب عدة انبیاء** انچه مشهور است
در علما یک لک بیست و چهار هزار انبیا اند حسابش نخمه مرد...

از ابوذر غفاری در صحاح سفیان و شرح مقاصد است و مرسلین سه
صد سیزده نفر اند پس باجمال اعتقاد واجب در خصوص انبیائی که اسماء
ایشان در قرآن درج است الا ذو القرنین و لقمان که دو بنده صالح بودند
بالهام کار میکردند و اعتقاد بصحف آدم و ابرهیم و نوح و موسی
و اعتقاد باولوا العزم که صاحبان شریعت باشند نوح و ابرهیم
و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام باشند و اعتقاد و کتب منزله
برایشان که توریة و زبور و انجیل و قران باشند واجب
است و همچنین اعتقاد بانکه بعد ایشان توریت و زبور و انجیل محرف
شده واجبست اما معرفت انبیا و کتب سلف برما واجب نیست
زیرا که از هست ایشان ستیم **باب ملائکه**
بدانکه اصل ملک از مالک یا مألک بمعنی رسول باشد و ذات ایشان
از نور است پس ملائکه اجسام لطیفه نورانیه اند و باشکال مختلفه متشکل میشوند
افعال شاقه قادرانند منصف بذکوریة و انوثیت و توالد و تناسل و
بول و غایط و ضعف و بیماری و امثال آن نیستند و موت ایشان
باجل محدود میباشد پس اعتقاد بجمیع ملائکه خصوص کسانیکه اسماء ایشان

در قرآن وصحیفه سجادیه وارد است خصوص جمهور ایشان چون
حاملان عرش وروح وجبرئیل ومیکائیل واسرافیل و
عزرائیل ومنکر ونکیر ورقیب وعتید وکرام الکاتبین اعتقاد
عصمت وطهارت ایشان واجب است اما افضلیت انبیا این معنی است
که ثواب رسولان بشر از جمیع ملائکه زیاده تر است نزد معتزله انبیا
افضل از ملائکه نیستند نزد حشویه ملائکه معصوم نیستند وایرادات
بر اقوال وافعال ایشان کرده اند چنانچه در جواب ایشان کتابی
بسیط عصمة الانبیاء والملائکة نوشته ام اما هاروت و
ماروت پس قصه ایشان ماخوذ از تواریخ یهود ونصاری است
وآنچه در قرآن است این است که ماهیت سحر بیان کردند مستمع را می گفتند
که ما امتحان هستیم کافر مشو پس این قدر عصیان ایشان نیست
واگر قصه مفصله ثابت وصحیح شود پس جواب از خود قصه ظاهر است
که ایشان اول ملک بوده منقلب به بشر شدند وگناه از بشر غیر معصوم
شایع است پس در حال بشر گناه کردند نه در حال ملکیت باب
شیطان وجن بدانکه نزد جمهور مسلمانان واصحاب

۲۴۱

ابلیس در اصل جن از نارست چنانچه آدم اصل بشر از خاک ست
پس جن جسم لطیف ناری متشکل باشکال مختلفه و بر افعال صعبه و طی مسافت
بعیده در زمان قلیل قادرست ولادهٔ ایشان از توالد و تناسل مشتصف
بذکوریت و انوثیت و صحت و مرض و موت و مخاطب و مکلف باموار
شرعیه اند و اکل و شرب و جماع دارند قران صریحست که ایشان
مسلمان هم شدند و متواترست که بسیاری از دست امیر المومنین ع
کشته شده باقی مسلمان شدند کتب مغازی و سیر ملاحظه کن نزد
جماعتی از مسلمان معتزله و اشاعره ملک و جن یکجنس اند - اگر
نورانیت ایشان با طاعت ایشان غالب باشد پس باسم ملک و اگر
شرارت ایشان غالب باشد باسم جن یاد میشوند - لهذا ابلیس گاهی
در ملائکه و گاهی در جن معدود شد چنانچه در محصل ست و در نقد ان
تفصیلش جواب معدود بودن ابلیس در ملائکه بسبب انکه در انبوه
بل در گروه ملائکه بغیر جن واقع بوده و مخاطب شده پس در قرآن
در هر جا شیطان مستثنی شده استثنا منقطع ست و قران
صریحست انه كان من الجن ففسق عن امر ربه که ابلیس جن بوده

۲۴۲

لهذا استمرار از خدا شد وارتداد ملائکه محال ست ایراد ابو حنیفه و

تبعه او قست که جن و ابلیس هرگاه ناری و مکلف اند پس از استمرار انها

باتش متاثر و متاذی نمیشوند چه جنس از جنس متاذی نمیشود —

جواب اقناعی ائمه دلیلی قاطع بر متاذی نشدن ایشان از

نار نیست و احتراق جن از نار قوی تر که جهنم باشد ثابت بنقل است و

از عقل هم احتراق ممکن چنانچه انسان از زدن کلوخ خاکی متاذی

میشود و حال انکه خالص بودن جن از نار ثابت نیست چنانکه

خالص بودن آدم از خاک نیست تنبیه مشهورست که

ملک از نور جن از نار آدم از خاک عیسی از باد ست ثم الله اعلم

باب تفاضل انبیاء بدانکه تفاضل انبیا بر یک

دیگر از روی عقل جائز و بموجب نقل که تلك الرسل فضلنا

بعضهم علی بعض باشد ثابت بنقل تفاوت مدارج قاطع شد اما

افضل بودن انبیا اولوا العزم بر تبعه خود ضروری ست حاجت

بیان نیست و اما افضل جمیع انبیا بل جمیع کاینات نبی ما محمد بن عبد الله

انحضرت که باجماع مسلمانان و درجه اختتام حاصل کرده و در آخر زمان

هم مبعوث شده تا قیامت دین او است و باقی است و تابع دینی
نیست چه است و اکمل امم پس نبی این امت هم اکمل انبیا است
چنانچه طالب علم را در مبادی درس نزد مدرس مبادی و بحصول
قوة توسط نزد مدرس متوسط و بحصول درجه منتهیه نزد مدرس اکمل
منتهی تا اختتام تحصیل و حصول کمال آخر باشد پس این امت است منتهیه و
نبی ایشان هم منتهای انبیا و آخر ایشان تا قیامت است حاجت
نبی ندارند و اعمال او شاقتر و افعال او و اقوال او محکم و مربوط تر
و دین او کاملتر و معرفت او بخدا از دیگر انبیا بیشتر است پس ثواب
و مدارج او از دیگر انبیا زیاده تر باشد و بس است در معرفت و توحید او
بخدا یک کتاب نهج البلاغة خلیفه و منشی خطب آن از تلامذه او است
فخرا میگفت انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه وآله وسلم
من بنده محمدم و از هیچ نبی اینقدر توحید و دقایق آن منقول نشده
اگر میبود البته نقل میکردند و درجه عرفان عارفین و اکمل موحدین
عالیتر است بالضرورت پس نبی ما افضل کل کائنات است نزد نصاری
حیثی افضلیت زیرا که بی پدر است و تکلم در مهد کرده و زنده در آسمان

تا قیامت باقی است جواب بی پدریت دلیل افضلیت نمیشود والا آدم وحوا افضل از عیسی خواهند بود والا نعوذ بالله شتر خلایق ابلیس هم افضل باشد زیرا که از والدین متولد نشده اما تکلم او در صغر بطور معجزه بود چنانکه دیگر حیوانات وجمادات بنطق آمدند پس معجزه فعل خداست دران جمیع انبیا مشترک اند.
نزد امامیه هر نبی وامام در صغر و ولادت لیاقت نبوة وامامت دارند صغر وکبر ایشان در علوم ومعارف یکیست لهذا حضرت یحیی در طفولیت نبی شد وسید الشهدا ع در صغر وایضاً مهدی آخر الزمان ع هم تلاوت قرآن واظهار معجزه ومسایل مشکله بیان میفرمودند ومهدی پنجساله بود که بامامت وخلافت نشسته وامام محمد تقی هفت ساله بود ومامون رشید را معجزه نمود وکیفیت اخذ چوچه ماهی بیان فرمود وقاضی بصره را بحضور جم غفیر الزام داده تاریخ واقدی را ملاحظه کن اما زنده ماندن عیسی کرامت عیسی نیست - چه زنده باشد یا مرده زیرا که خلایق ازو مستفیض نمیشوند وبعالمی رفته که دران تکلیف نیست پس بی عبادت مانده از ثواب عبادت محروم

۲۴۵

ماندہ و اگر زندہ ماندن موجب فضل باشد پس از انبیا خضر علیه السلام
و از اشقیا ابلیس پیش از عیسی و بعد او دجال پیدا شده تا قیامت
همه اینها زنده اند با ثبوت آنکه خضر ثواب عبادات تا لقاء خود دارد

باب ثبوت نبوة محمد بن عبد الله

بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بدانکه نبوة آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم بچهار چیز ثابت شده اول شرائط مشروطه
در او یافته شده پس به ثبوت شرط مشروط هم ثابت است دوم
خلق را دعوت کرد بتوحید و اخلاق حمیده و آداب پسندیده و
بترک قبایح و ممتنعات عقلیه بنحوی که در هیچ امتی چنان انضباط
و اهتمام نبوده و الا در سیر و تواریخ می نوشتند سوم دعوای
نبوت کرده و آنهم معلوم همه کس است چهارم قرین بدعوای
خود هزار معجزه زیاده اظهار کرده اگر یک معجزه مطابق دعوای باشد
قطع نظر از هزار در دعوا بس است پس با حجت نبوت او حقیقت است و
مبعوث بطرف کافه خلق تا قیامت است ❖ باب

معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وآن بچند
نوع اند **نوع اول** اخبار مغیبه ست **اما قرآنیه** وآن بسیار است
چون یهود ذلیل و بی بادشاه تا قیامت خواهند بود - و

یسئلونک عن الروح سوال میکنند ترا از روح بگو امر رب منست
وسوال از قتال میکنند وسوال از محیض میکنند وامثال آن - و
غلبه روم بعد مغلوب شدن و کفار قریش چون ابوجهل وتبعه
او را بترسان یا نترسان ایمان نیارند و شهادت منافقین
برسالت بصورت دروغ میباشد ومنافقین بمؤمنین میگویند
ایمان آوردیم وبدوستان خود میگویند ما سخریه میکنیم ایشانرا
واعراب گفتند ما ایمان آوردیم بگو ایشانرا که بلسان میگویند ایمان
بدل شما نرسیده و دابة الارض ظاهر میشود و در جنگ بدر وحد
یک کف خاک بکفار زد همه هزیمت خوردند وغیر آن بیشمار اند
اما غیر قرآنیه وآنهم بسیار اند از انجمله خبر داد که فردا کرار غیر
فرار علی فتح خیبر میکند پس همچنان شد وخبر شهادت حضرت امیر
داد که در ماه رمضان در مسجد کوفه بدست ابن ملجم واقع میشود

همان شد و خبر بانکه ای علی خلافت از تو غصب می کنند صبر کنی
همانشد و خبر بانکه علی جنگ مارقین و ناکثین و
قاسطین می کند همانشد یعنی جنگ خوارج و جنگ عائشه
و جنگ معاویه و خبر بانکه زوجه من بر علی خروج میکند و علی
برحق باشد و خبر بانکه امت من هفتاد و سه فرقه میشوند یکی
از انها ناجیه است و خبر شهادت امام حسن بزهر معاویه همان
شد و خبر بانکه حسین در کربلا بخنجر شهید میشود همان شد و
خبر باسماء ائمه اثنا عشر و خبر بغیبت امام مهدی ع همانشد
و خبر بظهور مهدی و عیسی و دجال و قتل دجال بردست انحضرت
و خبر بانکه ذریت من تا قیامت بکثرة باقی است و خبر قتل
ذو الثدیه در خوارج بدست خیر خلق که علی باشد همان شد و
خبر بقتل عمار در جنگ صفین بدست گروه باغیه همان شد و
خبر بجلاء وطن شدن ابو ذر بدست عثمان همان شد و خبر بظهور
ناری بعد من پس در آخر زمان امویه شد و خبر بانکه اول کسیکه
از اهل من بمیرد فاطمه باشد همان شد نوع دوم در معجزات

۲۴۸

بمدینه و آن هم بسیار اند از جمله آن آب دهان آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم معنبر بود عطارها میگرفتند و در خیبر بچشم علی رضی
الله عنه لعاب دهان خود انداخت در همان آن به شد و بدنش معنبر
بود و بولش و خونش پاک بود و از هر بلند قامت سر و گردن
بلند میماند و آنچه پیش روی می دید عقب سر هم همانطور می دید و سایه
از بدن او در آفتاب ظاهر نبود و در دست او سنگریزها تسبیح و
تهلیل میخواندند و از پنجه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب
چنان برآمد که تمام بهایم و لشکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سیراب شدند و همراه برداشتند و در شب تار جبین مقدس
و ده انگشت او چنان روشن بودند که وقت تکبیر کاشانه ده شمع
روشن ظاهر میشد و مسجد و خانه را روشن میکرد و ازواج مطهرات
اکثر سوزنها بسبب آن در شبهای تار یافتند و دستش بغذائی که
میرسید کم نمیشد چنانچه بنان یکصاع در خانه جابر لشکر خندق
و در اول بعثت هم از یکصاع نان کفار قریش و بنی هاشم را سیر کرد
باز همان نان بحال خود باقی بود و مابین شانه مقدسه او بخط سبز لا

کلمه طیبه مصور و منقوش بود **نوع سوم ارضی** پس کل زمین
موکل و فرمانبردار آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بود و آنچه از
فضلات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جدا میشد زمین فرو
میبرد و اگر بر زمین سخت یا سنگهای میرفت نقش پایش میشد
و بر زمین نرم نشان پای نمیشد و بمسافت دو ماه راه دشمن از و
میترسید و براهی که رفته بود تا سه روز معطر میماند و در راه
رفتن در و دیوار و احجار و اشجار سلام بر او و شهادت برسالت
او میدادند چنانچه در مدینه الی حین اولاد درختهای خرما صیحانی
که نداء بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میکردند موجودند و
درخت خرمائیکه در اوایل بر او آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وعظ میکرد و پس از آن بجای دیگر بر منبر رفت که وعظ کند
ناگاه همان درخت خرما بفریاد آمد آنحضرت او را بغل گرفته ساکت
شد **نوع چهارم علوی** وآنهم بسیار اند از جمله آن بعرش
رفت با همین جسد و لباس و کفش و بر براق و بر رفرف
سوار شد و در سدره ملائکه و انبیاء را دید و جبرئیل را در مرتبه

بصورت خود دید و ماه را بجهت کفار قریش دو حصه کرد و
دعایش مجاب و سریع الاجابة بوده و ابر بر سر او قبل نبوت و بعد
آن در آفتاب سایه می افگند **نوع پنجم** مواهب مخصوصه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بسیار اند از جمله آن آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از کل انبیا امّی محض بود یعنی سواد خط وکتابت نداشت
و کتابی آورد علما و حکما متبحرین و عقلا از ضنین الی حین در او
حیران اند و احکامی آورد مشتمل جمیع آنچه تا قیامت بشر محتاج آن
شود که هیچ عقلی در هیچ زمانی او را قبیح ندیده اند با وجود مباینت
ادیان از دین و آیین او اقتباس میکنند و در صلح حدیبیه
نام خود را از کاغذ شناخته محو کرد و لفظ محمد بدست خود در آنجا
نوشت و بی وحی و الهام خبری نمیکرد و نمیگفت و ملایکه سماوی
برای جنگها کفار بصورت اناسی شده بمدد او آمدند و ختنه کرده و
ناف بریده مطهر بغیر خون نفاس متولد شده **نوع ششم** در
مکالمات حیوانات صامت از جمله آن گوسفند بریان کرده
کلام کرد با حضرت مرا مخور مسموم ام و گرگ و شتر ها و شیر ها و

وخار شتها و آهوها و دیگر حیوانات با او هم کلام و شکوهای مالکان خود کردند **نوع هفتم** قبل ولادت و وقت ولادة ظاهر شدند از جمله آن وقت ولادة دریاچه ساوه دفعة خشکیده و آتشکده فارس دفعة خاموش شده با وجود آنکه پیش از آن هزار سال شب و روز روشن بوده و هفت ده کنگره قلعه کسری دفعة افتادند باقی رخنه کردند و در آنشب تمامی بتخانها سرنگون شدند و بتهای کعبه و قلعه کسری بروی بر زمین افتادند **تنبیه** این معجزات مسطوره اکثر متواتر و بعضی مستفیضه اند پس هزار معجزات منقوله را بالفرض آحاد هزار نفر روات شدند بنابراین **تواتر معنوی** قطعاً حاصل شد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صاحب معجزه بوده ولو یک معجزه باشد در نبوة بس است چه اجتماع جم غفیر بر امری ممتنعست والا نبوة هیچ نبی و بلاد هیچ اقلیمی و حالات ماضیه هم ممتنع میشود

باب دراعظم معجزات متواتره

و آن قرآن مجید و فرقان حمید باقی تا قیامت است بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرب را و افصح فصحا و ابلغ بلغا و اخطب خطبا را تکرار بقرآن تحدی

فرمود با وجودیکه ایشان ماهرترین وحاذقترین اهل فن وبرآمد روزگار
بودند وزبان عرب خلقی وصغار وکبار ایشان بران پیدا شده
عادی وشب وروز کار وبار همین داشتند معارضه نتوانستند
که بکنند وعاجز شدند پس هرکه تعصب نورزید مسلمان شد پس قرآن
اعظم معجزه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حجت الله تا قیامت
برکافه خلق است اما تحدی پس او عبارت ازانکه نبی میگوید
بامت خود علامت نبوة من این فعل است پس اگر در نبوت
من شما شک دارید مثل این بسازید وبیارید اگر نیاوردند نبوت
او ثابت شد اما ثبوت تحدی او بکتب وتواریخ وسیر وخود
قرآن رجوع کن معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مکرر تحدی بآن کرده که برابر قرآن کتابی بیارید نیاوردند
بعد آن برابر ده سوره او نیاوردند بعد آن برابر یک سوره صغیره
او که یک یا دو سطر باشد نیاوردند پس خدا مبالغه کرد وخبر
داد بانکه لو اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا
القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا

۵۳

خلاصه آنکه اگر تمام جن و انس تا قیامت جمع میشوند و یک دیگر را مدد کنند مثل قرآن را نمی آرند با ثبوت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امی محض بود اما نیاوردن مثل آن پس آنهم معلوم هر عاقلست واگر می آوردند البته دشمنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با فرط عداوت ازکرده آفتاب روشنتر میکردند برای بطلان او و در تاریخی وکتابی وازربانی دیده وشنیده نشد پس نیاوردن آن ثابت شد اما ثبوت عجز ایشان پس او هم معلوم هر کسست که ایشان صاحبان زبان بوده و برهمین حروف خلقشده وشب و روز بهمین حروف والفاظ کلام میکردند و در عدد چون ریگ بیابان و در عداوت وتذلیل او الی حین زیاده از طاقت خود مصروف بودند اگر ایشان بر تالیف وترکیب حروف زبان خود قادر میشدند البته بالضرورت دفع ومعارضه او بحروف می کردند و خود را از سیوف لمعان ایشان ومال را بغارت وآل وازواج وزنان که ناموس باشند بغلامیت وکنیزیت بحضور خود نمی دادند زیرا که

غلاء اول دفع دشمن بامر سهل میکنند واگر دفع نشد پس بشکل چون
بجان ومال دال میکنند پس باین سبب عجز ایشان از آوردن
مثل قرآن یا بعض آن ثابت شد اما اعجاز قرآن بوجوه بسیار
است اول بجهت کمال فصاحت وبلاغت که از طاقت امکانی
فوق تر است واعراب که صاحبان زبان وسلیقه وعلماء فرق که
بجهت مهارت ایشان در فنون عربیت ودر بحر فصاحت غرق
اند در فصاحت قرآن الی حین متعجب وحیران اند این مختار
اکثر است دوم بجهت فرط فصاحت اسلوب عبارت آن
که اعراب وعلماء باین فصاحت ونظم نه کتابی سماوی ونه کلام
بشری ونه شعر ونه قصیده شاعری ونه خطبه خطیبی یافتند
اختیار جماعتی است از ایشان چون جوینی سوم بجهت کمال بلاغت
ومغیبات ومشتمل باحوال قلوب است بنحویکه بشر را این امکان
نیست اختیار جماعتی از اشاعره وغیره است چهارم
بجهت نظم عبارت وصیانت کلام واحکام او وجهت آنکه
منبع علوم ومجمع فنون بنحویست که بشر را در چنین چیزه جمع کل

۲۵۵

علیه السلام

ممکن نیست پنجم بجهت صرفه و انعبارت ست از السداد اذهان و دفع معارضه مخالفان از ساختن مثل آن چه اعراب فی الواقع بمعارضه قرآن و بر ترکیب حروف تهجی قادر بودند اما خدا قت اراده معارضین را منع و دفع اراده ایشان بانسداد عقل و فهم و ذهن و ذکا و نطق میفرمود و اینمختار علم الهدی از اصحاب ما و از معتزله نظام ست و سید کتاب الصرفة محض در همین باب نوشته پس با نجهت انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا قیامت پیغمبر واجب الطاعت است نزد قدمای یهود و نصاری بنوة انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص عرب باشد جواب دلیلی که بر نبوة خاصه نزد شما ست همان دلیل بر عموم نبوت او است قطع نظر از ان قرآن ناطقست که انحضرت تا قیامت بر کافه خلق از انس و جن مبعوث شده چون سوره جن و آیه وما ارسلناك الا كافة للناس ما نفرستادیم ترا مگر برای کافه مردم نزد متاخرین یهود و نصاری با وجودی که متجاوز از هزار معجزه از و منقول شده انحضرت صلعم نبی نیست بچند خیال ضعیف اول

اگر موسی گفته یوم السبت ابد است و محمد ناسخ شریعت است جواب
چونکه زمان و اشخاص متبدل و مختلف میشوند پس بحسب تبدل زمان و اشخاص
مصالح و حکم الهی متبدل و مختلف میشوند چنانچه بحسب تبدل مزاج مریض
معالجات مریض متبدل میشوند پس بحسب تبدل زمان و خلق تبدیل حکم و شرع
هم بحسب عقل و نقل جائز است دیگر آنکه معلوم هر عاقل است که در ابتدا از زمان
شخص حکمیست و در وسط حکمی دیگر و در ختم و کمال او حکمی دیگر است پس هیچ
عاقل بالضروره تجویز نمیکند که اتحاد حکم در اختلاف ازمنه و اشخاص واجب باشد
و تبدل بعض احکام شرعیه در این ازمنه متطاوله جائز نباشد اما احادیث

تابید یوم السبت

نزد ما ثابت نیست و اگر صحیح شود پس اول بزمان طویل میشود

دوم — آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثیر الازواج
بود جواب تکثیر ازواج بعقل و نقل قبیح نیست

اما عقل

پس او آنست که قوای انبیا از قوای امم اقوی میباشد چنانچه در
خلایق بعضی قوی جثه و بعضی ضعیف جثه بعضی اکول بعضی کم اکل است

٢٥٧

... ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر ...

... امام مفترض الطاعه ... علی و حسن و حسین و علی ابن الحسین و محمد ...

نبوی انکار کرده پس در اینهم قدحی نیست زیرا که در قیامت هم بار دیگر
واقع خواهد شد **جواب دیگر** آیه اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ
وَانْشَقَّ الْقَمَرُ هر دو لفظ بصیغه ماضی اند پس حمل ماضی
بر استقبال بلا ضرورت چون روز را شب گفتن مستقبحست
جواب دیگر تتمه آیه اِنْ یَّرَوْا اٰیَةً یَقُوْلُوْا هٰذَا
سحر مستمر دلیل صریحیست که کفار وقت دیدن انجالت
میگویند این سحر دایم است و در قیامت احدیرا مجال انکار
بالضرورت نماند زیرا که متعاقب انشقاق عالم فنا میشود و در قیامت
واقعات بدیهیه خواهند بود و در بدیهیات صورت شک و انکار
نمی ماند پس وقوع آن یقینی شد اما ندیدن کل
عالم اینواقعه را بجهت آنکه واقعه شبانه است بعضی بخواب مخصوص
در سرما داخل خانها میباشند و در بعضی بلاد جنوبی و شمالی جبال واید
و حایل میباشد و در بعض بلاد طلوع قمر در آن ساعت نشده زیرا که
زمین کرویست اما به نوشتن مخالف سلب نتواند شد و الا به نوشتن یهود
معجزات عیسوی و به تقابل نوشتن هنود لفظ ... معجزه و نبوت نوح عیسی باطل میشود

۲۵۹ بن میمون القداح که ...

پس اگر از انبیا کسی کثیر الاکل والازواج بحسب حال خود باشد قدح نیست
با ثبوت آنکه ایشان سلاطین خلایق من الله اند پس ایشان مجوز و
ممتاز در بعض امور از ایشان باشند لهذا ابراهیم و وزن دو داود صد زن
و سلیمان آن صد زن نکاحی و سه صد جواری داشتند اگر آنحضرت هم نه زن
داشته باشد قدح نیست سوم معجزه انشقاق قمر دلیل معجزه نمیتواند شد
زیرا که از قرآن صریح نمیشود که واقع شده لهذا بعضی میگویند واقع خواهد شد
دیگر آنکه اگر واقع شده چرا همه خلایق واقف نشدند و بغیر مسلمانان
این واقعه هولناک ضبط نکردند **جواب** وقوع انشقاق قمر ثابت
که واقع شده و بران اجماع اسلام است چنانچه اسناد این واقعه نزد محدثین
مسیر چون مولینا مجلسی و طبرسی و فخر رازی و نیشاپوری
و شارح شفا صدر و شارح مواقف و صاحب صواعق و شفا و
مواهب متواتر و متجاوز از بیست و پنج صحابه رواة صحابی
مروی است پس وقوع آن قطعی شد **بلخی کعبی**
که ابو القاسم بلخی
باشد میگوید در قیامت واقع خواهد شد و او انکار از وقوع آن در زمان

۲۵۸

اثبات شق قمر

در تاریخ فرشته - در مقاله یازدهم - و در ناسخ التواریخ
آورده که اهل ملیبار که در هندست شق قمر مشاهده کرده حوالے
آن دیار اسلام آوردند وحافظ مزی از ابن تیمیه نقل
کرده که جماعتی از مسافرین هند دیدند که مناره در هند از قدیم
است مکتوب بران بنی فی لیلة انشق القمر یعنی ابتدا
بنای این لیله شق قمرست سوص چند جا در قرآن است قل انما
الایات عند الله اگر محمد صلعم صاحب معجزات بوده این آیه چه
معنی دارد جواب این آیه مشیرست بانکه معجزه هر نبی
باجماع فعل نبی نیست بل فعل خدا است چنانچه پروانه و مهر شاهی
بران براهی حاکم بلدے از خود حاکم نیست پس حسب حکمت
و مصلحت نبی هر زمان را معجزه مخصوصه داده شد که اهل آن
زمان غالباً شغل همچو افعال داشتند لهذا موسی علیه السلام را هم
اژدها داده شد که اهل آن زمان غالباً شغل سحر داشتند و سلیمان را تسخیر
جن و پرندگان و درندگان داده شد که اهل آن زمان شغل تسخیر داشتند و
داود را الحان زیرا که اهل آن زمان شغل موسیقی داشتند و عیسی را

ابراء کوران و پیسان داده شد که در ان زمان شغل طب داشتند و محمد
را قرآن زیرا که اهل ان زمان شغل فصاحت داشتند و این همه معجزات
من الله اند و بمشترک بودن جمیع انبیاء در جمیع معجزات سلب
نبوت انبیاء لازم نمی آید چنانچه پادشاه اقلیمی اگر اقالیم دیگر
در تصرف نباشد با ملک و لشکر و قواعد حکمیه او چون ملک و لشکر
و قواعد سلطان ملک دیگر نباشد سلب اسم سلطان از و نمی
شود **جواب دیگر** آنکه اجماع اسلام منعقد بر آنکه کفار معجزات
کثیره بصورت استهزاء خواستند چون نزول حروف قرآن به
صورتی که نزول صحف مشاهده کنند میان جو آسمان و طلا و
نقره شدن کوه صفا و مروه و شدن مقام ایستادن ایشان
جنت آخرة و دیده شدن ملائکه در حال نزول بهیئات خود و
کلام کردن مردگان با ایشان و معجزات ابراهیمیه و موسویه و عیسویه
و از انبیاء دیگر پس آنحضرت اراده دعا کرد امر شد که **قل انما
الآیات عند الله** یعنی آیات فعل خداوند و اند
و ستم این آیة مصرح بر استهزاء ایشان است و لکن

لئن انزلنا الیهم الملئکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم

کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا خلاصه آنکه اگر قبائل ملائکه

نازل میشدند و مردگان با ایشان کلام هم میکردند هر آینه ایشان

ایمان نمی آوردند پس از نیاوردن معجزه اقتراحی قدحی در نبوت نمی

تواند شد چنانچه در انجیل ست که هرگاه عیسی ع را بصلیب می

بردند یهود میگفتند که اگر این ابن الله هستی خود را از صلیب وا نما خلاص

کن و در انجیل مرویست که ابلیس بحج می برد عیسی علیه السلام را و میگفت

که اگر خدائی بگو این سنگها را نان شوند و عیسی جواب نداد

چهارم اگر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبرهای غیب داده

پس لو اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر چرا در قرآن

مذکورست جواب غیب بتفصیل سوی الله کسی نمیداند

زیرا که او مجرد و خالق همه اشیاست نزد او همه ظاهر و حاضرست پس

جمیع آنچه انبیا بیان کردند و خبر میدهند من الله می باشد و کل بر جزء

اطلاق میشود پس با ینطرف اشاره میکند آیه فلا یظهر

علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول مطلع بغیب

نفرستاد و گر بعض رسولانرا و آن رسول نبی است **جواب** دیگر آنکه در
اکثر امور مصلحت نیست که بعوام بیان شود و قبل برین آیه است یسئلونک
عن الساعة یعنی سؤال میکنند ترا از وقت قیام قیامت فرمود قل
انما علمها عند ربی علم قیام آن خداوند است پس لو اعلم
الغیب امر مخصوص باشد چه در غیب الف ولام عهد است و
وجهی دیگر است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انا بشر
مثلکم ولا اعلم الغیب میگفتند که مبادا در من الهیت
قرار بدهند چنانچه نصاری در عیسی و **غلاة** در علی قرار دادند و
وجه دیگر آنکه یهود از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سؤال قیام
قیامت وغیر آن کردند و قبل آن مقرر کرده بودند که اگر از این مغیبات
هم خبر داد منجم است نبی نیست خدا فرمود قل لا یعلم الغیب
الا الله قل انما علمها عند الله یعنی منجم نبی و جهت که در کتب
اوایل سماویه در السنه انبیا ماضیه مبشر به باشد و از محمد صلی
الله علیه وآله وسلم بشارتی نیست **جواب اجمالی** آنکه نبوت
نزد عقلا مشروط به بشارت نیست زیرا که بشارت اگر مشروط می بود

٢٦٣

پس حاجت بمعجزه نبود و به بشارت کاذب و صادق ممتاز میشود
چنانچه سابقین عیسی که بدروغ ادعاء نبوت کردند به بشارات
ممتاز نشدند ملی مشروط آنست که مستجمع کمالات و صدق و عصمت و
معجزات باشد قطع نظر ازین بشارات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
در جمیع کتب الهیه ضبط و اشارات انبیا بقدوم آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم باطوالت قرون در اهل کتاب ثابت اند چنانچه
مسلمانان بالانفراد و کتب بشارات را ضبط کرده ربط داده اند هرکه
بخواهد از امثال **کتاب** مفتاح النبوة **و سیف**
الامة و امثال آن و از اهل سنت **کتاب اظهار الحق و**
کتاب ازالة الاوهام و براهین ساباطی فضلاء متکلمین کتب
الکلامیه بتفصیل ملاحظه نماید چون که این رساله گنجایش بسط ندارد
لهذا بصورت مختصر شش بشارات را تیمنا ضبط میکنیم انشاء الله تعالی
بشارت اولی در باب ثانی از مشاهدات از عیسی علیه السلام
چنین منقول است و من یغلب و یحفظ اعمالی الی النهایة
فساعطیه سلطانا علی الامم فیرعاهم بقضیب من حدید

کما تکسر آنیة من خزف کما اخذت ایضاً من عند ابی و اعطیه

کوکب الصبح من له اذن فلیسمع ما یقوله الروح بالکنائس

اقول ائمه این سلطان و غالب بر جمیع خلایق و منتهی شود

پس خلایق اعمال ایشانرا که توحید و عبادت در مساجد باشد

تا قیامت از اخطر می‌کنند بشمشیر و نیزه بتها و کفار را می‌شکنند

چنانچه ظروف گلی شکنند او از جانب خدا باشد چنانچه من از خدا

بودم پس بشنوند آنچه این گوید **تنبیه** این باقی تا دهر دو

حافظ خلق نیست مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ستاره صبح

کرا بداده میشود او مهدی آخر الزمان است که قریب بقیامت

ظاهر میشود **بشارت ثانیه** در باب چهاردهم از ابواب اول از

انجیل یوحنا است عیسی گوید فاحفظوا وصایای و انا اطلب من

الاب فیعطیکم فارقلیط آخر لیثبت معکم الی الابد الی

قوله و الفارقلیط روح القدس الذی یرسله الاب باسمی

هو یعلمکم کل شیء و هو یذکرکم کل ما قلته لکم و فی باب ۱۶

لکنی اقول لکم الحق انه خیر لکم ان انطلق لانی ان لم انطلق لم

٢٦٥

فرقه دوم

یا تکم الفارقلیط فاما آن انطلقت ارسلته الیکم

اقول خلاصه وصیتهای مرا حفظ کنید از جمله آن فارقلیط و یکی

بعد من با شما یعنی اسم نبی چون نبوت من از جانب پروردگار

نزد شما می آید و او یعنی دین و حکم او تا قیامت با شما میماند

و تعلیم و تبیین هر شی شما را میکند چنانچه من گفته ام ولکن حق

انست که او بهتر است مر شما راست و تا وقتیکه من نمیروم او نمی

آید و معلوم است که خیر خلقی که تا قیامت حکم او باقی باشد نیامده

بعد عیسی الا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و مراد از فارقلیط

محمد و احمد است و اصل آن پیرکلوطوس است و نزد بعضی

کاشف خفیات و وکیل است بشارت ثالثه در باب چهل و

نهم زبور است خلاصه آنکه بهی فی الحسن افضل من بنی

البشر انسکبت النعمة علی شفتیک لذلک بارکک الله

الی الدهر تقلد سیفک علی فخذک ایها القوی بحسنک

وجمالک الی قوله و یکون بنوک عوضا من آبائک و

تقیمهم رؤسا علی سائر الارض سأذکر اسمک فی

كل جيل وجيل من اجل ذلك تعترف لك الشعوب الى الدهر والى دهر الداهرين **اقول** خلاصه انكه خدا در زبور داود از نبی آخر الزمان بشارت داده بانكه آن نبی حسين صورت وملیح منظر افضل نبی بشر باشد واز دهان او نعمت توحید وعلم میچكد تا بقاء دنيا ودوران او شمشیر بکمر بسته هدایت خلق مے كند براستی واولاد خود را بدل پدران بر تمام اهل زمين ریاست وامامت قايم ودايم ميباشد ودايم بود وبر خطیبه بر منبر بود وعظ وبالای منارهای بلند ورا اذان مذكور ميباشد ومعترف بر نبوت او قبایل مختلف تا قیامت میباشند **تنبیه** این صفات واسم افضل خلق وبشر تا قیام روز محشر وامامت ائمه اثنا عشر بجای آن پیغمبر یكی بعد دیگر تا بقای دهر بهیچ نبی بغیر نبی ما شامل وصحیح نمیشود وبالاجمال درینجا مولوی رحمة الله بامامت ائمه اهل البیت علیهم السلام لاچار شده اقرار كرد. والحمد لله كه بشارت نبوت وامامت و ریاست اولاد او از زبور داود برآمده **ولفظ نقیمهم** درین آیه صریحست بمنصوص بودن امامت ایشان علیهم السلام یعنی امامت بنص

بشارت ثمینه

بشارت رابعه در باب هیجدهم سفر استثنا توریت است و

سوف اقیم لهم نبیا من بنی لخوتهم مثلك واجعل

کلامی فی فمه ویکلمهم بکل شیئ آمره به ومن لم یطع

کلامه الذی یتکلم به باسمی فانا اکون المنتقم من ذلك

اقول خلاصه آنکه عنقریب قایم سکنم نبی را از اولاد برادران

بنی اسرائیل مثل موسی و کلام خود مر بر لب وی نهان او می اندازم

که او بغیر وحی کلامی نکند و هرچه ایشانرا بگوید بامر من میگوید

پس هر که نشنود کلام او نشود که کلام من باشد من خود انتقام او

میگیرم **تنبیه** این بشارت صریح است بانکه این نبی چون

موسی صاحب شریعت مستقله و صاحب وحی باشد و ما ینطق عن الهوی

و از بنی عموم اسرائیلیان باشد که اولاد اسمعیل است این صحیح نمیشود

مگر بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و حمل آن بیوشع و انبیاء بنی اسرائیل

باطل است زیرا که ایشان صاحب شرع و شریعت مستقله نبودند و بنی

اسرائیل و عیسی از اولاد اسمعیل نیستند بغیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم

نبودند **بشارت خامسه** در باب هیجدهم سفر تکوین توریت است

٢٦٨

بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار

[illegible]

وعلى اسمعيل استجيب لك هوذا ابارکه واکثره واکثره

جدا فسيلد اثنی عشر رئیسا واجعله لشعب کبير

اقول خلاصه آنکه خدا دعاء ابراهيم درحق اسمعيل قبول کرده و

بنابران وعده داده که اسمعيل را ولد مبارک وکبير وکثير الاولاد

گردانيدم پس دوازده ازاولاد او دوازده رئيس که ائمه خلق تا قيامت

باشند متولد ميشوند واورا می گردانم شعب بزرگی **تنبيه**

مولوی رحمت الله حنفی گفته مراد از شعب کبير صغير محمد

مصطفی صلی الله عليه وآله وسلم است در **برهان** جواد ساباطی

گفته اين دوازده رئيس موعود من الله از اولاد اسمعيل نيستند

مگر ائمه اثنا عشر اول ايشان علی وآخر ايشان مهدی از ذريت

محمد صلی الله عليه وآله وسلم والحمد لله در زبور موسی هم نص

بر نبوت محمد وامامت ائمه اثنا عشر ثابت است پس بر ائمه موعود تقديم

غير منصوص کار رسالت نيست عياذا بالله **بشارت سادسه**

در باب سی وسوم سفر استثنا توريت است جاء الرب من

سينا واشرق لنا من ساعير واستعلن من جبل فاران

[illegible]

خلاصه آنکه آمدن خدا کنایه از نزول توریت از کوه طور سینینا
برای موسی و انجیل از سعیر که قریه ایست مسمی بناصریه که سکونت
عیسیٰ در سعیر بود و قرآن از کوه فاران که در مکه است و
تحریر زیاده برین رساله گنجایش ندارد

باب
معراج رسول صلی الله علیه وآله وسلم

بدانکه معراج از بیت الحرام تا مسجد اقصیٰ و از مسجد اقصیٰ تا قاب
قوسین او ادنی باجماع امت ثابت و منکر آن از اسلام بر می آید
اما نزد امامیه و اکثر فرق اسلامیه آنحضرت جسمانی با جسد
مقدس عنصری مع لباس و کفش صعود و نزول فرمودند نزد
امام اهلسنت و جماعت که معاویه باشد میگوید رؤیا بوده در
بیداری جواب نزد اکثر معراج بعد بعثت بسال چهارم واقع شده
پس معاویه در وقت معراج با پدر و اقارب خود مشرک بود پس
قول معاویه بر رؤیا معراج شده رجما بالغیب باشد و نزد
عایشه و بعض دیگر چون بعض شیعه حسید
کاظم و امثال ایشان روحانی بود نه جسمانی چنانچه در صحیح

٢٧٠

تفاسیر از عائشه روایت کردند والله ما فقد جسد محمد عن فراشه
والله جسد محمد صلی الله علیه وآله وسلم از فرش در شب معراج حرکت
نکرد **جواب** عبد الحق دهلوی و فخر رازی آنست که معراج رسول در
اوائل بعثت و باکثر روایات بعد بعثت بسال چهارم در مکه واقع شده و
نکاح عائشه در مدینه واقع شده پس بنابر آن عائشه در آنوقت
متولد نبوده فضلاً عن الزوجیة این حدیث افترا بعائشه بسته‌اند
اقول یا عائشه در آخر عمر خبط کرده چنانچه بجنگ جمل برآمد
نزد **فلاسفه** معراج بدو وجه ممتنع است آنجهت سرعة مفرط که بهزار
سال در یک شب یا در ربع آن برود و بیاید و اجسام را این ممکن
نیست **جواب** حرکت و سکون باتفاق لازم هر جسم است
پس سرعت در جسم کیا در مرکب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از
جمله ممکنات و هر ممکن مقدور است چنانچه آفتاب با این ضخامت
و بزرگی بیک روز مسافت بعیده از مشرق تا مغرب طی می کند
و ملائکه بطرفة العین از سطح فلک هفتم بزمین میرسند این از ممتنعات
عقلی نیست **بلی** از ممتنعات عادیه است و ممتنع عادی معجزه است

وزین نسخ بگفته زهره ابوحنیفه
وبسته اند درآن سفارت
نیست فرقه معه
لنا من الله نبی قبل البعوثم
وبعثته جبینی
یا صحابه شعائب البعوث
ومن السوق اذا افل
مکاسبهم ولیستعملوا
نعاهنین العجز تنعم او
بجستعوا کالنعم
نعالب بین البهو یا ایها
تعلو بد بین کم
الناس فی بعث الابلیس
فنا صح الله
وچون این شعر ابوحنیفه

۲۷۱

البعد زری چند بساور
دلستان و دوستادر گو بد درسیکا
ابوحنیفه مطلب داشت
چون شعر محمد دیدم مشتوی بحکم
و ... مثنوی با زده جام شام
و ابوحنیفه برصدر شاه
باو دمی کرد و بیچون مرا د بود گفت
ساده ورق جنس بسته اگر
صحیب بود و خشک او دو قدم
از آن باده می کردند و دل
قوم گفتم این بیت سماع را
بود و شد آدم جمال
بجام و چون عال برسانند
گفت بعنوان
محامد الرب الحقی

پس در معجزه بودن اینواقعه شکی نیست ف بفرض صعود جسمانی
خرق والتیام افلاک لازم می آید این محالست جواب اقناعی
آنکه جمیع اجسام واجرام متماثل باتفاق اند پس به ثبوت این انخراق
والتیام افلاک ممتنع نیست چنانچه خرق والتیام زمین ممتنع
نیست علاوه برین ما میگوئیم که باری در ازل دانسته انچه
درابد می کند پس نزول وصعود ملائکه وانبیا معلوم باری
بوده لهذا دراول ایجاد در افلاک ابواب مقرر فرموده جمیع
ملائکه وانبیا ازان با بجا آمد ورفت کردند وابواب مصرح اند
احادیث معراج وآیات قرآن زیاده برین از گوهر مراد بیاب
نصاری میگویند معراج بجسد واقع نشده وکسی او را ندیده
وانهم فرض محال رابجا اگر کسی از اصحاب واقارب تشبیه ندیده و لهذا
بعض صحابات تشنه بعضی چون معاویه وزوجه او عائشه می گوید که
درخواب معراج کرده واینچنین گویند ثابت نشود جواب بجسم وروح
واقع شده یکی بشهادت قرآن که اسری بعبده باشد وعبد
اطلاق نمیشود مگر بر مجموع روح وبدن چنانچه در آیت الذی

بنهی عبدگاه از اصلی است چه بدن بی روح نماز نمیخوانند و سیر و
کلام نمیکنند پس بلفظ عبده روح و جسم ثابت شد اما جواب
دیده نشدن انجیر و ض بچشم اهلسنت که نبوت هر کس که بمعجزات
باهره ثابت شده باشد پس جمیع آنچه او بخبر داده واجب التصدیق
است خصوصاً وقتی که بعد این امر معجزات دیگر نموده باشد چنانچه
بزعم شما عیسی ادعای کرد که در همین ساعت ابلیس مرا دست
گرفته چهار دور دنیا گردانید پس انفعل صعود او بآسمان از صلیب
از یهود چرا کسی بچشم ندید جواب شما جواب ماست **بعض
متأخرین** ایشان میگویند معه بعض اهلسنت که این امر خیالی
یا روحانی باشد و این معقول نیست **جواب** اگر خیالی یا روحانی
یهود خود شما و برادران شما قریش چرا درین امر استبعاد می
کردند و جماعتی از مسلمانان مرتد میشدند و خیالی و روحانی چه
کراهت دارد و هر کس در خواب غالباً می بیند پریدن خود در جیا
صعود بآسمان **خاتمه** نزد امامیه از ابتداء آدم تا خاتم محرمات
نسبی و رضاعی یکی بر دیگر حرام اند و تناسل بنی آدم بنکاح محلل

۲۷۳

واقع شده چه دو حوریه از جنت آمده و دو عورت جنیه را باد و پسر
آدم عقد واقع شده پس بعد وضع حمل هر دو حوریه بجنت مراجعت
کردند و بعد ان میان اولاد حوریه و جنیه تناسل حاصل شده و
برین اجماع احد ثقلین ست که اهل بیت طاهرین علیهم السلام می
باشند پس وجب التصدیق بقیت امامیه و مجوس و همه اهلسنت
آنست که آدم دختر های خود به پسر های خود داده تناسل حاصل
گشته اما مجوس الی حین همین قایل اند و میان محارم خود
عقد نکاح میکنند اما مسلمانان میگویند بعد آن نکاح
خواهر برادر منسوخ شده ثم الله اعلم والحمد لله بالاجمال نبوة
تمام شد شروع در امامت

کتاب الامامة

و دران چند باب ست

باب تعریف امام

بدانکه امام از ام یؤم امامت در اشتقاق و لغت بمعنی مقصود
و مقتدا می باشد اما نزد متکلمین امامیه عبارت ست از
سلطنت و ریاست خداوندی در عامه امور دینی و دنیوی
کافه بشر برای انسانی خاص مستقلا به نیابت نبی و نزد

بعض حکما متشرعین بعض نفوس انسانی بالنسبت
بنفوس دیگر بذات خود کامل تر وقوای او از قوای دیگر قوی تر لهذا
در اخذ جمیع کمالات قابل تر میباشد پس این نفس زکیه اگرچه متساوی
الدرجه در اکفا خود می باشد لکن در ملک لاهوت بحسب استعداد
خود جمیع فیوضات فیاض مطلق را دفعة مستفیض شده موید
من الله می باشد در عالم ناسوت برای تکمیل ناقصان نوعی
وجنسی وبرای حفظ ایشان مقدر ومعین میشود پس در زمان
سلف این نفس کامله زکیه را که موید میباشد باسم نبی غالباً
وامام تارة چون ائمة یهدون بامرنا تعبیر میکنند ودر زمان
مختوم اینفس را مخصوص باسم امام وخلیفه رسول مینامند۔
لهذا چنین اشخاص برملا عام لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا میگفتند صورت توضیح این نکته در این رساله نیست
تدبر تفهم الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
نزد کافه سنیان بر غبی وامتی وجاهل وکافر ودستی
بقول غزالی کافر نبی وامام شده میتواند * باب

275

ولیکم الله ورسوله
الذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون
انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا

وجوب امامت

بدانکه در وجوب آن اختلافست اول نزد امامیه و معتزله اصل امامت وجوب عقلی است اما نزد امامیه بر خدا واجبست نصب امام چنانچه ارسال نبی بر خدا واجبست چه مدخلیت نبی و امام در دین بکیفیت دیگر که لطف است و بر خدا تقریب عباد بطاعت و تبعید ایشان از معصیت مطلقاً واجبست والا نقصان غرض لازم می آید دیگر علت محوجه با امام معصوم نبودن کافه امت است چه من حیث الافراد چه من حیث الاجتماع ضلالت ممکن و جنب شهوانیه غالب بر قوه عقلیه اکثر میباشد میل بقبیح و گریز از حسن میکنند لهذا وقوع فتنه و فساد و تصرف اشیاء و فروج بغیر موقع و هرج و مرج لازم و اختلاف میان خلایق جائز و ممکن است پس عقل مقتضی است که شخصی کامل من جمیع الجهات در هر زمان آمر و زاجر و قاهر و مؤید و معلم من الله موجود باشد تا که ازاله خلاف از خلایق و تبیین معضلات و زجر مظالم و حفاظت شریعت و عدل کند و این شخص نباید مگر من الله اما وجوب ان اگرچه نقلاً هم باشد معاضد

عقلیست چون انی جاعل فی الارض خلیفة وآیة انی جاعلک للناس اماما وامثال آن نزد معتزله وجوب عقلی بر خلقست نه بر خالق نزد جبری وجوب سمعی بر خلائق است نزد خوارج وجب نیست نه بر خدا و نه بر خلق نزد زیدیه هر که از فاطمیه زاهد و شجاع تر باشد خروج کرده تواند بر خود او واجبست که امامت بر خود قرار دهد

باب الامامة

در اصول دین است یا در فروع بدانکه نزد امامیه امامت در اصول دین است زیراکه نبی و امام در اصل یکی و در دین هم مدخلیت یکی دارند چنانچه در انبیاء سلف که تابع و حافظ شرع نبی صاحب الشریعة بودند در انزمان بر همان تبعه و حفظ شرائع را امام و نبی و خلیفه میگفتند اما در زمان خاتم النبیین اسم نبی بر دیگر تابع شایع نیست لهذا این تابع خلیفه و وصی و امام میگویند این سر از حدیث لا نبی بعدی منکشف میشود دیگر نصوص صریحه بانکه امامت شامل اصولست چون اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر اطاعت اولی الامر را مقرون برسول و خود ساخت وحدیث

تتفق علیه من لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة

هرکه معرفت امام زمان خود را ندارد کافر مرده ومعلوم است هرکه معرفت امر فرعی ندارد غایتش آنست که او فاسق ست نه کافر **نزد کافه سنیان** از فروعست زیراکه ایشان امامت را منصوص من الله نمیدانند بل چند نفر اگر امامی را بدست خود میسازند میشود تعجب ست که امر فرع ایشان بحدیث است - یا بقیاس این امامت خارج از هر دو صورت ست **سوال** بیان امام الجماعت وامام الخلائق چه فرق است **جواب** نزد سنیان فرقی نخواهد بود **اما نزد** اصحاب ما امام الجماعت ریاست خاصة در جماعت است وامام الخلائق را خلافت رسول که ریاست عامه خداوندی باشد در امور عامه وخاصه است **دیگر** در امامت جماعت عدالت ودر خلافت عصمت شرط ست پس ازینجهت ممتاز میشوند

باب شرائط امامة

بدانکه شرائط آتیه اگر در ائمة ثابت باشند مشروط هم ثابت است وبفقد شرایط مشروط هم باطل است **شرط اول** امام از بنی هاشم باشد چه بنی هاشم در کل خلائق

اشرف الذوات باتفاق امة لقوله لختار من قریش بنی هاشم

اختیار فرمود خدا از خلائق قریش را و از قریش بنی هاشم را و هر که

کمذات و رذیل را شریف ذات انقیاد نمیکند **نزد سُنّیان**

امام اگرچه کمذات باشد لیاقت امامت دارد **شرط دوم**

افضل است امام باشد زیرا که اگر کسی دیگر افضل از و میباشد

پس تعظیم و انقیاد او نمیکند و تفضیل مفضول عقلا و نقلا قبیح

است **اما نقلا** پس آیه افمن یهدی الی الحق احق ان

یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف

تحکمون **خلاصه آنکه** هر که خود هدایت یافته و دیگر را هم هدایت

کرده میتواند پس او احقست باتباع به نسبت کسی که هدایت نیافته

شما چگونه حاکم میسازید هدایت نایافته را **و مساوی**

هم کسی نباشد چه در مساوات رجحان نیست **نزد اکثر سنّیان**

تفضیل مفضول قبیح نیست لهذا مشایخ ثلثه را مقدم بر امیر المؤمنین

کردند **تنبیه** نزد امامیه اجماع امیر المومنین ع بعد سید انبیاء

افضل بشر است بموجب آیه انفسنا چه مساوی افضل افضل است۔

وبموجب حدیث بیهقی من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه
والی نوح فی شکره والی ابرهیم فی خلته والی موسی فی
مناجاته والی عیسی فی عبادته والی محمد صلی الله علیه
واله وسلم فی کمال منزلته فلینظر الی علی ابن ابیطالب

خلاصه آنکه هر که بخواهد آدم را در علم و نوح را در شکر و ابرهیم را
در خلت و موسی را در مناجات و عیسی را در عبادت و محمد صلی
الله علیه وآله وسلم را در کمال شرف و منزلت ببیند پس علی را
ببیند **اقول** در ذوات مقدسه این انبیا خصلت واحده
بالانفراد هست باین جهت افضل اند پس در ذوات علی جمیع این خصایل
مجتمع اند پس آنحضرت از جمیع ایشان افضل باشد وجوباً الا رسول
خدا که او باجماع مستثنی است دیگر اعمال و افعال شاقه و معرفت
و آلام او از دیگران بیشتر است پس ثواب او بیشتر باشد پس افضل
باین معنی مخصوص آنحضرت است و بمواضع خود می آید اما ائمه
احد عشر پس در افضل بودن ایشان از انبیا اولوا العزم
علامه متوقف است لکن قول اصح آنست که ایشان هم افضل همه بعد

سید البشر اند نزد سنیان خصوص نزد اشاعره ثمه از امیر المومنین افضل اند فخر رازی در ذیل آیهٔ انفسنا با حدیث بر افضلیت امیر المومنین ع از انبیا و از صحابه نیز استدلال کرده اما بعد آن گفته اجماع است بر آنکه نبی افضل از غیر نبی است و علی نبی نبوده جواب آنکه ما گفتیم در زمانه سلف نبی و امام بر یک شخص اطلاق میشد و در این زمان لفظ نبی بجز آنحضرت نیست پس قول رازی در وقتی صحیح میشد که لفظ نبی و امام مشترک المعنی نمیبود علاوه بر آن این اجماع مخالف نصوص قرآنی و متواتر ثابت می است پس این اجماع باطلست اما احادیث صریحه بسیار اند از جمله آن

در مودهٔ همدانی شافعی قال قال صلی الله علیه وسلم

من احب ان یمشی فی رحمة الله وان یصبح فی رحمة الله

فلا یدخلن قلبه شک بان ذریتی افضل الذریات و

وصیی افضل الاوصیاء خلاصه هر که دوست دارد که شام

و صبح در رحمت خدا کند در دل خود شک نیارد که ذریت من افضل

ذریت انبیا و وصی من افضل اوصیا است ایضا آورده

٢٨١

قال صلی الله علیه وآله وسلم لو اعلم الله تعالی ان فی الارض
عباد اکرم من علی وفاطمة والحسن والحسین لامرنی ان
اباهل بهم ولکن امرنی المباهلة مع هؤلاء وهم افضل
الخلق **خلاصه آنکه** پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر در
زمین بندگان گرامی تر عند الله از علی وفاطمه وحسنین میبودند
البته مرا امر میکرد که ایشان را بمباهله دشمنان بعیت خود
میبردم وحال آنکه این چهار نفر مزبور افضل همه خلائق اند
تذکره هرگاه افضلیت امام ثابت شد پس واجب است که امام
متصف باشد باوصاف کامله خلقیه وخلقیه چون کمال عقل
وفهم وذکا وطاعت وعبادت وحلم وسخاوت وفصاحت
وثبات قدم وقوی الرای وتقوی ودیانت ورحم و
عفو وشجاعت وذکوریت وحریت وامثال آن ومنزه
باشد از آنچه منفر عقلست چون از دنائت والدین وزنا مادران
وتندزبان وغلیظ قلب وعمی وکریه منظر وحرص دنیا و
حسد وبخل وجبن واز امراض منفره چون کیه وبرص و

۲۸۲

جذام و زمین گیر و لنگ و شل و کور و از صنایع دنیه چون نعالی و حجامی و حمامی و جولاهی و ملاحی و اخشکاری و امثال آن زیرا که متصف بودن باوصاف کامله و منزه بودن از اوصاف ذمیمه موجب انقیاد و امتثال اوست **شرط سوم** امام کافر و ظالم نبوده باشد ولو طرفة العین چه نو مسلم مسلم قدیم را هدایت کرده نمیتواند چه او خود محتاج بهدایت می باشد و مشرک زاده هم نباشد و همچنین ولد الزنا نباشد چه خصایل ولد الزنا و ولد الحرام بجهتر و عاقبت او بخیر نباشد و اگر طرفة العین هم بت پرس بوده او لیاقت امامت ندارد زیرا که ظالم بوده و ظالم بنص قران ملعون ست و هر که مشرک نبوده پس او انقیاد و اطاعت مشرک زاده نمیکنند چه تعظیم او از قلوب ساقط و بتجربه آمده که مردم اسلام زاده می گویند دیروز مشرک بوده و امروز این مشرک و حرام زاده خود را پیشوا و مقتدای بنجبا و اتقیا می داند **نزد کافه سنیان** اگرچه تمام عمر سه صد و هفتاد بت را سجده کرده باشد مستحق امامت ست زیرا که مشایخ ثلثه ایشان

۲۸۴

داشتند و چند نفر ایشان را مقتدای خود ساختند **شرط**
چهارم امام اعلم بجمیع یحتاج الیه البشر باشد چه اگر اعلم نباشد
تفضیل مفضول لازم می آید و هدایت خلق و امور دین معطل
میماند و در دین و شریعت نقصان یا زیادتی راه یابد چنانچه
بهمین سبب بسیاری امور را مشایخ ثلثه و **فقهای** اهلسنت از دین کم
و زیاد کرده اند بکتب تواریخ و سیر رجوع کن از انجمله تاریخ الخلفاء
سیوطی را که او مجلی را در چند فصول اولیات مشایخ ثلثه و
اولیات خلفاء امویه و عباسیه ضبط کرده از جمله آن ابوبکر
میراث بادر جاور با حضور مادر پدری داده و عمر متعه حج و متعه
زن باطل کرده و عثمان بعض آنچه کرده و **نزد کافه سنیان**
جاهل و کم علم خلیفه شده می تواند چنانچه **نووی** در تهذیب و
سیوطی در تاریخ الخلفا ضبط کرده که ابوبکر کل آنچه علم حدیث
داشته و آنچه مدة العمر ابوبکر از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده
و روایت آن کرده یکصد و چهار حدیث اند و عمر هفتاد و چند
جا خطا کرده و لولا علی لهلک عمر گفته و اگر امیر المومنین در میان

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین

نیشود و البته ضلالت امّت و تلف حقوق و تصرف بیجا و تعطیل شرع
لازم می آید **تنبیه** علوم ایشان نزد امامیه کُل بواسطه نبی از
خدا و موهبی یا بالهام و از لدن تعالی دفعةً حاصل شده میباشد چه اگر
علوم ائمه بصورت قطعیات از صاحب وحی نباشند قطع و یقین
بران نمیتوانند شد چه بخطای ائمه خطای امت لازم آید پس ضلالت
حاصل میشود **نزد کافه سنیان** علم ائمه ایشان ظن و
قیاس و رای و اجتهادیست و در هر جا که ائمه ایشان از خطا فاحش
واقع شده از خطاء اجتهادی است و دران نزد ایشان معذب
نیستند بل بعوض خطاء ثواب داده میشود **نزد امامیه** بموجب
مرویات که مفسرین و محدثین اهلسنت نوشته اند چون امام رازی و
نیشاپوری حضرت امیر فرموده انا عالم المنایا والبلایا علم
منایا و بلایا ائمه اهل بیت دارند **و در شرح مواقف** گفته
علم جفر و جامعه نزد اهل بیت رسول است با ثبوت این ایشان از معتقد
نمیدانند **و نزد تحفه** علوم اهل بیت حضوری است این
باطلست زیراکه علم حضوری خاصه خدای جل علا دارد زیراکه

مجرد از جسم و جسمانی ست و ایشان مجسم اند پس حضور کل اشیاء
نزد ایشان صورت نمی بندد و تدبیر **شرط پنجم** امامت منحصر در زمان
واحد در شخص واحد باشد چه تعدد ائمه موجب اختلاف ست ـ
نزد زیدیه و بعضی اهلسنت تعدد ائمه در زمان واحد جائز ست
چنانچه علی و معاویه هر دو در زمان واحد امام بودند **شرط**
ششم امام باید نزد امامیه از اول عمر تا آخر معصوم از جمیع کبائر
و صغایر و از سهو و خطا در افعال و اقوال و در تاویل معصوم باشد
زیرا که حافظ شرع و خلق ست و خلایق انفراداً و اجتماعاً غیر معصوم
اند پس اگر امام معصوم نباشد امت از ضلالت و شرع از نقصان و
زیادتی محفوظ نمیماند چنانچه در زمان مشائخ سنیه کم و زیاده در
شرع و قتل ناحق اهل اسلام و تفاوت در تقسیم اموال بیت المال
و اموال خلایق و زیادتی نماز تراویح و امثال آن واقع شده با
ثبوت آنکه حضرت امیر هم تنبیه میکرد و باز هم منکرات را داخل شریعت
کردند کتب سیر و تواریخ را ملاحظه کن و اگر امام معصوم ابداً نباشد
تغیر حاصل و امر و نهی باطل میشود و اگر از امام گناه سر زند فاسق

۲۸۶

بشود و فاسق ملعون بنص قرآنست پس شهادت او و قبول او در ادنی

امری از امور دنیا نیست فضلاً عن امور الدین **و نقلی** هم صریحست

که لا ینال عهدی الظالمین یعنی امامت که عهد خدا باشد فرقات

ظلمه را ابد الآباد و از وقت ظلم نمیرسد **اقول** درین آیه چند امر ثابت

شد **آ** آنکه تعیین امام مخصوص بخداست نه بخلق لقوله تعم

انی جاعلک للناس اماما پس باطل شد قول کسانیکه میگویند

امام ساختن بخدا متعلق نیست بل بر خلق تعیین امام و نصب او واجب

ب امامت اخص از نبوت است زیرا که بعد درجه نبوت بابرهیم

داده شد **ج** خود ابرهیم با جلالت امام نشد تا وقتی که

منصوص من الله نشد پس باطل شد قول کسی که میگوید امامت

بنص نیست **د** امامت عهد الله است نه عهد خلق پس در عهد

خدا بغیر اذن خدا کسی متصرف نمیتواند شد **ه** فرقات ظلمه را از

وقت ظلم تا ابد امامت نمیرسد اما **ثبوت اینم** امر بچند وجه

است **از انجمله** ظلم وضع شی در غیر موضعست پس جمیع آنچه

هست خالی ازین نیست امر است یا نهی پس فاعل هر نهی و تارک هر

۲۸۷

امر عاصی است اما معصیت پس او در اصل نافرمانی خداوند
جل جلاله است چه اکبر باشد چه کبیره چه صغیره اما اکبر چون
شرک بالله و کبیره چون لواطه و زنا و صغیره بالنسبة
بکبیره چون بوسه زن بیگانه پس آل همه یکیست و عاصی در
اول عمر باشد یا در وسط عمر یا در آخر عمر یا در هر سه حال علماً کند یا
جهلاً یا نسیاناً یا ناً و بلا ظالم است او را عهد امامت نمیرسد و
هر که از جمیع اقسام در ظاهر و باطن مبرا باشد او معصوم است پس
امامت بمعصوم میرسد نه بغیر او لهذا بیضاوی و قاری
وغیرهم و امثال ایشان در ذیل این آیت قایل اند که واجب است انبیا
قبل نبوت معصوم باشند پس ایمه هم قبل امامت و بعد از آن حال دول
باشند نزد کافه شیعیان باوجود چنین نقض جلیه معاصی از
انبیا قبل نبوت و نیز بعضی بعد از آن و ائمه ایشان در هر دو حال
جایز الصدور والوقوع بودند زیرا که مشایخ ثلثه ایشان مدتی العمر
عابد اصنام و مشرک و در حال خلافت وقوع الخطایا بودند سوال
امامت بتائب چرا نمیرسد در حال آنکه بعض توبه عفو گناهش در حال

میشود **جواب** امامت بتائب نمیرسد زیراکه عهد الله بموجب آیت کریمه لاینال عهدی **و بتوبه** عدالت حاصل نمیشود چه توبه امر یست و عدالت ملکه نفسانی که بسبب ملازمت شرع مقدس پیدا میشود پس آن امری دیگر است تلازم باتفاق ندارد چنانچه اگر کافری از کفر توبه کرد و بر شراب خوردن مصر میباشد پس توبه از کفر مستلزم شراب نیست **علاوه بر ان** نزد امامیه امامت مشروط بعصمت است نه بعدالت پس اگر کسی بعد توبه عدالت هم کسب کند امامت او را نمیرسد **تنبیه** خلاصه انکه نبی و امام برای تکمیل و اهدای ناقصند پس اول خود کامل و مهدی باشد بعد ان مکمل غیر میشود **شرط هفتم** امام واجبست که اقرب رسول باشد و از جمله مهاجر و انصار باشد چه دران زمان تعارض غیر وسیله او ساقط است **نزد سنیان** از مهاجر اگر امام باشد کافی است زیراکه خلفای ثلثه ظاهرا از مهاجرین بودند **و نزد ریوندیه** که اتباع ابو القاسم ریوندی اند خلیفه رسول عباس است و منقول هم بجهت عدم عصمت و به نبودن او از مهاجر و انصار باطل

است **شرط هشتم** امام چونکه نفس زکیه است وجوباً مؤید من الله
بمعجزه باشد چه صاحب معجزه نیست مگر مرضی الایمان والاعمال
ومرفوع المراتب ومقبول‌تر از خلق عند الله پس معجزه ممیز میان
اشرار واخیار وباطل وحق است پس مدعی امامت اگر صاحب معجزه
باشد بیقین با امامت ومنصوصیت وبعصمت او حاصل میشود
نزد سنیان ائمه مشروط بخوارق نیستند زیرا که ثلثه مؤید
بخوارق نبودند **شرط دهم** امام منصوص بنص جلی باشد
چه نص رافع اختلاف ومبین مبطل ومحق وعصمت است زیرا که
اگر منصوص نباشد او خلیفه الله وخلیفه رسول نیست واطاعت
او بعقل ونقل واجب نیست **نزد کافه سنیان** ثلثه منصوص
من الله ومن الرسول نیستند وچند نفری جمع شده ابوبکر را
برخود خلیفه ساختند وابوبکر عمر را بوصیت خلیفه ساخت وعمر
عثمان را بشوری خلیفه ساخت وبرو خلیفه رسول گفتن افترا است **تنبیه** نزد کافه سنیان
خلافت خلفا باجماع منعقد میشود چنانچه منعقد شده **جوینی**
میگوید اگرچه یک نفر بیعت کند در شرح مقاصد گفته بیعت بعض نفر هم

خلافت منعقد میشود و امامیه میگویند بر عقیده اشاعره
فاعل کل خدا است پس خلافت مشایخ ثلثه را چگونه بفعل بنده
مقرر میکنند و فعل بنده را دیده و دانسته خلیفة الله و خلیفة
الرسول میگویند و حال آنکه میگویند باجماع خلفا شدند دیگر
اگر خلافت باجماع باشد نه بنص و نه بوصیت پس ابوبکر مخالفت
خدا و رسول و اجماع کرده عمر را بر خلافت بوصیت نصب کرد
و باجماع نگذاشت و عمر مخالفت خدا و رسول و اجماع و ابوبکر
کرد زیرا که عثمان را بشوری خلافت داد نه باجماع و نه بوصیت
و از عثمان مخالفت خدا و رسول و ابوبکر و اجماع و مخالفت عمر رض
در خلافة واقع شد زیرا که هیچ یکی موافق یکدیگر نکردند و میگویند
هرگاه باجماع هر امر منعقد میشود پس قتل عثمان هم باجماع اهل حل
و عقد متجاوز از دو از ده هزار نفر واقع شده از اهل مدینه و مصر و کوفه
و بصره و اصحاب رسول ص پس ازین دو اجماع که یکی بر خلافت
ابوبکر چندی نفری اتفاق کردند و اجماع دیگر که چندین جم غفیر
بر قتل عثمان متفق شده قتل او کردند آیا این هر دو اجماع صحیح اند

یا هردو باطل یا یکی صحیح و دیگری باطل و دلیل بر هر یکے چیست

باب امامت ائمه برحق و خلافت خلفاء مطلق

بدانکه نزد امامیه ائمه هدی بلا فصل وعترة آنحضرت است اوّل
ایشان علی ابن ابی طالب بعد او حسن بن علی بعد او حسین بن
علی بعد او زین العابدین علی ابن الحسین و بعد او محمد
بن علی بعد او جعفر بن محمد بعد او موسی بن جعفر بعد او علی
ابن موسی بعد او محمد بن علی بعد او علی بن محمد بعد او حسن
بن علی بعد او محمد بن الحسن علیهم الصلوٰة از وقت وفات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الی یوم القیمة خلفاء الله و خلفاء
الرسول اند بغیر ایشان امام کسی نیست اما ثبوت امامت ایشان
با دله عقل و نقل است اما عقل پس شرائط مشروطه از غیر ایشان
در هیچکس اصلاً نیست خصلت نبی مقتضی است که آنحضرت ادنی
مسئله از فروع مسئله خلا باقی نگذاشت مگر آنکه بران نص کرد پس
امامت که تا قیامت کافه خلائق با ان احتیاج اند بر این امر کسی را مقرر

وچنین نکنند وازدنیا برود دیگر کسانیکه اقارب واکابر رسول صلی
الله علیه وسلم وهم صحابت وهم متصف بجمیع کمالات صوریه ومعنویه
باشند قطع نظر از نصوص عقل کافه عقلا جازم وقاطع برانکه
خلفا مطلق ائمه برحق ایشانند امّا نقل پس مجملی از کتب
مخالف ایشان در اینجا ضبط میکنیم بخوبیکه دران احدی منکر نباشد

باب نصّ فعلی که معجزه باشد

وآن بطریق معرفت ائمه است دراینجا از مرویات سنیان نقل بالاجمال
میکنیم ازجمله آن اخبار بعجیبات بسیار واقع شده وازان
کتب مغازی وسیر بل کتب فرق اسلامیه مملو اند صورت
ضبط آنها نیست قلع باب خیبر بیکدست فرموده وبدل سپر
بردست چپ گرفته وبا یهود جنگیده وآن تخته در را پل خندق
ساخته ودو خندق بر هوا بربال ملکی قرار گرفته ویکطرف
تخته در را بیکدست گرفته تا که لشکر اسلام از سر تخته
عبور کرده بقلعه داخل شدند وتخته در را بعد فراغ پس پشت زیاده
از چهل قدم دور انداخته وحال آنکه آن تخته را چهل تا هفتاد

نفر صحابه حرکت داده نتوانستند و آن تخته سنگ را برداشت و ابا قی بهفت

جوش بوده بامر رسول میان صحابه تقسیم کرد کانه موم گداخت

از پنجه او بیرون می آمد و آب مگر خصوص از پیر المی بر آبی رسول آورد

ومکر رمجار به با جن خصوص در بیر المی کرده و خیبات را گشته انگشت

را سلمان ساخته و آب در راه صفین برای لشکر از زیر زمین

ظاهر ساخته و سنگی چون کوهی از دهان همان آب بیکدست

برداشته و دور انداخته و حال آنکه تمام لشکر از حمل آن عاجز

شده و تمام لشکر و بهایم آنجا سیراب شده و با خود برداشتند

و همان سنگ را برداشته بر همان قلیب نهاده و دو مرتبه برای

نماز عصر او آفتاب برگشته یکی در عهد سید البشر و دیگر حین رجعت

از جنگ صفین و با آفتاب کلام کرده و آفتاب او را باسم امیر

المؤمنین بر او سلام کرده و بر بساط ابر یا بر بساط خانه رسول نشسته

بزیارت اصحاب کهف رفته و آمده و اصحاب کهف بعد احیا جواب

سلام او داده و با او هم کلام شده و مکرر طی زمین فرموده خصوص

بتدفین سلمان بمدائن رفته و هر زبان و لغتی می دانست و

۲۹۴

بااژدها بر منبر کوفه بلغته او کلام کرده و شنیده چنانچه الی حین
در مسجد کوفه باب الثعبان میگویند ابن ملجم را در مسجد کوفه از اراده او خبر داده و شمشیر ابن ملجم را
از زیر بغلش بکلام آورده که یا علی مرا زهر داده بتحریص قطامه باراده
قتل تو آمده و در احد و بدر لا فتی الا علی لا سیف الا ذو
الفقار در میان جو آسمان از ملائکه ندا خلایق شنیده و ناد
علیا مظهر العجائب بقول عبدالحق دهلوی در خیبر نازل
شده و در سرما جامه رقیق و در گرما پنبه دار میپوشید بدعاء
رسول صلی الله علیه و آله وسلم سردی و گرمی او را موثر نبوده
و سطلهای آب مکرر برای غسل آنجناب و فاطمه از بهشت نازل
شده و مائدهای مکرر از بهشت برای او و برای فاطمه و حسنین
نازل شده و میخوردند و در قول اکثر کل مفسرین معتقدند که در شان
مع مائده نازل شده و اعظم شجاعان کفار را در خورد سالی
گشته خصوص مرحب خیبری و عمرو بن عبدود را و مژده آن
لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین شنیده
و وقت شهادت او جبرئیل گریسته و ندا قد قتل امیر المؤمنین

و اگر قدرت داده بودی
بیکیفیت هیچ بودی بخلاف
محمد که پیغمبر بنیاد خدا داده ذات
قدرت ایمان داده
سر نفر دی کز قدسیه ست و
از و نفر پیغمبر ایمان نبی
خواید و مومن را قدرت ایمان
بیان داده و قدرت کفر داده
و قدرت ... داده
از قدسیه ست ... ابلیس
شنیده ... قیامت ... داد
خوابید و ... قیامت ... داد
از قدسیه ... وجهه
فنا و قدرت داده ... و
در عالم ... داد

۲۹۵

وارد نعوذ بالله من
الخذلان و گویند تکلیف
مالا یطاق نزد
تکلیف بر دو ... محال
گویند تکلیف
عالم ... محال ... تکلیف
... باسمان ... بود
... را گویند ...
... در ... بودی ...
... ... کجا ...
... بعقوبت ...
... در ... اعاده
... تکلیف ...
... در ... جاره

ازجو آسمان اہل کوفہ شنیدہ و شب شہادۃ او تا سہ روز یا چہل روز
از زیر سنگہا خون تازہ ظاہر شدہ و در لیلۃ الہریر
ہجدہ صد شجاع کفار شامی را کشتہ و ہجدہ صد رکعت نماز در ہمان
حالت از نوافل خواندہ و سہ راز رسول صلی اللہ علیہ وسلم مخصوص بان
بودہ و ہیچ جہادی نرفتہ مگر آنکہ فتح باب شدہ و زمین در
شب و روز حالات سرگذشتہ خود را با نحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم میگذرانید چنانچہ جامی بوجہ تسمیہ او بابوتراب ہمین نوشتہ
و وقتی کہ پای مبارک در رکاب می نہاد ابتدا از الحمد در قرآن
میفرمود و تا وقتیکہ بر مرکب برابر می نشست تا آخر والناس
تمام میکرد و حلقہ با نیزہ آہنی در حلق خالد ولید کردہ اصناف
حداد از خلاصی آن عاجز شدہ آخر بدست خود چون موم
آہن را بریدہ او را خلاص کردہ و بسیاری اموات را زندہ کردہ
و با اموات کلام کردہ و دیگر اقسام معجزات لاتعد اند فصول المہمۃ
مالکی و شواہد النبوۃ جامی و معارج النبوۃ و مدارج النبوۃ
دہلوی و منقبۃ المطہرین و مطالب السؤل فی مناقب الال

وکرامات الصالحین وبنات المصطفی وامثال اینها از
کتب مغازی وسیر ملاحظه کن بتفصیل بیاید **تنبیه** هرگاه
اینمعجزات از کتب مخالف ثابت شد پس او مدعی امامت بود وامامت
او ونفس زکیه او وعصمت او ونص بر امامت او وحقیت افعال
واقوال او ورفعت منزلت او ووجوب طاعت او ثابت شد و
الحمد لله امامیه چنین نفس قدسیه قدیه زکیه را ترک کرده
جهال ومتوسلان را امام نگیرند با ثبوت انکه علی مع الحق
والحق مع علی یدور حیث ما دار سفیان خود روایت
میکنند پس اگر انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفرض محال معصوم
فعلی وقولی نباشد پس است بر حقیت انحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم ومتبعین او که علی با حق وحق با علی است دور میکند حق
با علی بهر طرف که علی دور میکند

باب دوم مختصر
نص قولی بر امامت حضرت امیر علیه السلام

بدانکه نزد امامیه شرط اول است که نص قولی در کتاب الله و
حدیث باشد دوم نایب بلا فصل در زمان رسول بدست رسول

۲۹۷

منصوب بر امامت شده باشد سوم حدیث رسول بر او صریح باشد چهارم امام سابق امام لاحق را نصب بدست خود و نص بر او کرده باشد چنانچه حضرت علی را بحضور خلق بدست خود نصب کرده پنجم حدیث امام سابق بر امام لاحق باشد و ما درینجا از صحاح و تفسیر مخالفین حدیثی چند بطور مختصر می نویسیم کانه از صد یک از هزار یکی و هر که بخواهد بمنقولات عنها رجوع کند و صورت استدلال بر فواید دیگر بجهت اطالت کتاب نیست والله ولی التوفیق والتحقیق و هو خیر رفیق و شفیق

نص کتاب الله از جمله آن آیه **انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون** خلاصه ترجمه آنکه مخصوص ولی امر شما خدا و رسول است و آنکه در قیام نماز و در حال رکوع زکوة که انگشتر باشد بسایل داد **اقول** کلمه مفسرین خصوص جمهور ایشان چون ابن عیینه و زمخشری و فخر رازی و نظام الدین نیشاپوری و واحدی و بیضاوی و ثعلبی و در منثور سیوطی و حکانی و

وابونعیم واشال ایشان معتقدند که نزول این مخصوص در امیر
المؤمنین علیه السلام ست زیرا که انگشتر بغیر حال نماز بسایل نمی
مقاده اما محدثین واهل سیر پس اکثر ایشان هم بهمین رفته اند -
هرگاه نزول آیه مخصوص بحضرت باشد پس ولایت که امامت
وتصرف عامه امور خلائق باشد مخصوص حضرت امیر شد چنانچه
در مسند احمد وترمذی ومشکوة ست که پیغمبر فرمود صلی
الله علیه وآله وسلم ان علیا منی وانا منه وهو ولی
کل مومن من بعدی یعنی علی از من ومن از علی ام وعلی امام
هر مومن ست بعد من نزد سنیان بعد اقرار واثبات نزول
تاویل میکنند ازینکه مراد از ولی متصرف امور وامام نباشد بل
محب وناصر اوست زیرا که ماقبل ومابعد آیه در ذکر عدم محبت
با یهود ست جواب ولی اگرچه در لغت بمعنی ناصر ومحب هم
آمده اما درینجا از ولایت ریاست عامه خداوندی مراد ست بچند
وجه اول کلمه انما کلمه حصر باتفاق ست پس بنابرآن کلمه حصر
لغو باشد وبطلان قول ایشان ضروری شد دوم اینکه ولایت

ولایت امامت باشد برای وجود مخصصات وانچهل وسه حدیث
نزد حقیر باین مضمون موجود اند اما از کتب سنیان بیست و
چهار حدیث بیست وچهار اسانید اند پس انچه را چهل وسه نفر نقل
میکنند بتواتر معنوی لفظی ثابت شد که مراد درینجا ولایت عامه است که
تصرف در جمیع امور باشد از جمله احادیث مخصصه روایت ابوذر
است که هرگاه علی رضی الله عنه بسایل انگشتری داد پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم سر بآسمان کرده فرمود اللهم موسی سئلك
فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل
عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من
اهلی هارون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری
فانزلت علیه قرانا ناطقا سنشد عضدك باخیك
ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا اللهم
وانا محمد نبیك وصفیك اللهم واشرح لی صدری
ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد
به ظهری قال ابوذر والله فما استتم علی رسول الله ص

۳۰۱

الکلمة حتی انزل الله ایه انما ولیکم الله الخ خلاصته

آنکه موسی از حاجات خواست که برادرم هارون را معاون
من و وزیر من و شریک امر من ساز پس اجابت او کرده
و من محمد نبی تو و صفی توام از تو مسئلت مینمایم از جملهٔ آن وزیر
من از اهل بیت من علی را گردان و بوجود او پشت من محکم
کن پس ابوذر گفت هنوز دعا حضرت تمام نشده بود که
جبرئیل آمد انما ولیکم الله آه آورد پس وزارة علی و شرکة
او در امر نبوت که بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
آنرا امامت میگویند ثابت شد و هذیانات واهیان باطل
شد سوم ما قبل آیه صحبت منبتوانند شد زیرا که باتفاق عثمان یخ
بصورت منزل قرآن ترتیب نداده اما ما بعد آیه و من
یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله
هم الغالبون دلیل صریح است بریاست عامه هر که والی خدا
و رسول و امیر المومنین علیهم السلام را قرار دهد او از خواب
غالب خداست چهارم لفظ الذین امنوا درینجا و در هر جا

که در قرآن ذکر شده مراد حضرت باشد و بصورت جمع یاد شده
برای تعظیم او و واحد را بصورت جمع برای تعظیم یاد کردن
آداب و اصطلاح هر زبانست **نص دوم از کتاب الله**
آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
خلاصه آنکه ای رسول آنچه بطرف تو از امامت علی ابن ابی
طالب از جانب خدای تو رسیده مردم را برسان و اگر
نرسانی پس ابلاغ رسالت نکردی و خدا نگهبان تو است از
شر خلق اکثر مفسرین و محدثین متفقند که این آیت در عرفه بعد
آن در جحفه بعد آن در غدیر خم با زیادتی والله یعصمک
نازل شده سید البشر کافه اهل سفر اخر را جمع کرده الست
اولی بانفسکم قالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی
مولاه فرمود آیا نیستم متصرف در نفوس شما کلهم گفتند آری
یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس حضرت فرمود هر کرا من
ولی و صاحب اختیارم علی ولی و صاحب اختیار اوست ؛

اما در نزول این آیه در غدیر خم هفتده حدیث به بیست و پنج
سند در این باب نزد حقیر موجود اند نه حدیث بطرق سنیان
در کتب ایشان ثبت چنانچه در اسباب النزول آورده عن
ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الایة یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یوم غدیر خم فی
علی بن ابیطالب خلاصه آنکه ابو سعید خدری میگوید که
این آیه در غدیر خم در نصب علی نازل شد پس در امریکه بیست
و پنج نفر صحابی راوی باشند اگر متواتر لفظی نگوئی معنوی را
شکی نیست و قصه خم غدیر هم از متواترات لفظیست
پس امامت علی من الله و من الرسول قطعی شد در تاریخ
الخلفا آورده که حضرت امیر وقتیکه استشهاد از این
حدیث کرده سیزده نفر صحابی یکمرتبه و سی نفر مرتبه
دیگر گواهی دادند که این حدیث را از زبان رسول صلی الله
علیه و آله وسلم شنیدیم بعضی تاویل بناصر و محب میکنند و
بعضی بعداوت آحاد می گویند جواب در خصائص

۳۰۳

نبیرهٔ شیخ ابوالفرج است که از سی و یک نفر صحابی این حدیث غدیر روایت شده و ابن عقده کتابی منفرد در اسانید غدیر نوشته و در کتاب الولایة حافظ ابونعیم از یکصد و بیست و پنج طریق باسانید صحابی نوشته طبری از هفتاد و پنج سند نوشته اما زرو جزری یکصد سی و دو نفر صحابی ناقل این حدیث اند شمرده و نه نفر از اسانید عامه اند در تذکره خواص الامة گفته اتفق علماء السیر علی ان قصة الغدیر کان بعد رجوع النبی صلی الله علیه وآله وسلم من حجة الوداع فی الثامن عشر من ذی الحجة جمع الصحابة وکانوا مائة وعشرین الفا وقال من کنت مولاه فعلی مولاه نص صلعم علی ذلک بصریح العبارة دون التلویح والاشارة خلاصه آنکه قصه غدیر در هجدهم ذی الحجه میان یکصد و بیست و چهار هزار صحابه نصب امیرالمؤمنین شده پس حدیث غدیر نص بر امامت به صریح عبارت بدون تلویح و اشارة است اما جواب بودن

سولی در اینجا بمعنے ناصر ومحب جائز نیست بقرینہ ما قبل حدیث
الستُ اولی بانفسکم آیا نیستم من صاحب اختیار در نفوس
شما پس متعاقب آن فرمود صاحب اختیار او علی است - در
مطالب السئول گفتہ اثبت رسول اللہ لعلی بهذا الحدیث
ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً فانه اولی
بالمؤمنین وناصر المؤمنین وسید المؤمنین
وکل معنی امکن اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول
اللہ فقد جعله لعلی انتهی خلاصہ آنکہ پیغمبر صلی اللہ
علیه وآلہ وسلم جمیع مراتب کہ دارد همه مراتب برای علی بلفظ
مولے ثابت کرد پس محمد وعلی اولے بمومنین وناصر
مومنین وسید مومنین اند وهر حیثیکہ نسبت بہ پیغمبرص
در جای اطلاق میشود همان معنی در همانجا بعلی اطلاق
میشود واز جملہ آن معنے ولی امور عامہ خلایق ومالک
ایشانست علی هم ولی ومالک ایشانست در تذکرہ گفتہ
کہ جائز نیست حمل لفظ مولی بر مالک رق چہ آنحضرت مالک رق

۳۰۵

علی نبود و نه بر معتق چه آنحضرت معتق علی نبود و نه بر غلام چه
علی ازاو نبود غلام و نه بر ناصر چه علی ناصر بود بجنسی که خدا و رسول
ناصر او بود و نه بر ابن عم چه علی واقعا پسر عمش بود و نه بر
حلیف چه حلف میان نخو ما میباشد و نه بضامن جریره
چه او منسوخ شده و نه بهمسایه چه شان او اعظم از انست
و نه بسید و مطاع چه علی مطیع و فرمانبردار آنحضرت بود
پس مولی درینجا بمعنی اولی بالضرورت متعین شد و
معناه من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به و معنی آن
اینست هر کرا اولی بتصرف منم پس علی اولی بتصرف اوست
و تصریح باینمعنی کرد ابوالفرج اصفهانی در کتاب مرج
البحرین باسناد مشایخ خود روایت کرده اخذ رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بید علی فقال من کنت ولیه
و اولی به من نفسه فعلی ولیه یعنی رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم دست علی را گرفته فرمود هر که را ولی امر و اولی بنفس
او منم پس علی ولی امر و اولی بالنسبة بنفس اوست و در

ترمذی مرویست وهو ولی کل مؤمن بعدی یعنی
علی متصرف امر هر مومن ست بعد من فعلم ان جمیع المعانی
راجعة الی الوجه العاشر ودل علیه ایضاً الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم وهذا نص صریح فی اثبات
امامته وقبول طاعته وکذا وادر الحق معه
حیث ما دار وکیف ما دار فیه دلیل علی انه ما
جری خلاف بین علی وبین احد من الصحابة الا و
الحق مع علی خلاصه آنکه جمیع معانی مولی راجعست
بوجه دهم که بمعنی اولی باشد وبران دلالت میکند الست
اولی پس اینحدیث نص صریح برامامت وقبول طاعت اوست
وهمچو حدیث دایر کن حق را با علی بهر طرف وبهر گونه که دایر وسائر
گشته باشد ودران دلیلست برانکه حق با علی بوده درجائیکه
احدی از صحابه مخالف او بوده انتهی ایراد سوم اینکه اولی بمعنی افضلست
بمعنی افضل تفضیل چگونه صحیح شود جواب آیه ماویکم
النار هی مولکم زمخشری در اساس ... [illegible] حدیث غدیر واشال

۳۰۷

باشند با خدا ... [illegible] ... خلاف ... [illegible] ... ودوزخ ... باشند ... ان غراب ... سزند وگوینده ... مستحق ثواب ... وعقاب باشند الا ... مستحق عقاب ... [illegible]

ایشان تفسیرش کردند ای اولی بکم پس مولی بمعنی اولی و مفعل
بمعنی افعل آمده پس درینجا هم مولی اولی است و در اشعار جمهور هم
واقعست تتمه هرگاه پیغمبر در غدیر خم من کنت مولاه فرمود
پس دفعة امر کرد حاضرین را بلفظ سلموا علی علی بامرة
المؤمنین قوشجی گفته والامرة بالکسر الامارة من
امر الرجل اذا صار امیرا یعنی سلام کنید علی را باسم امیر
المؤمنین چه امرة بکسر همزه بمعنی امیر خلق است قوشجی و
شارح مقاصد و مواقف بعد ایراد حدیث غدیر این حدیث سلام ایراد
کرده اگر ازین امرة امامت و ریاست عامه مراد میبود البته
این نص جلی مشهور میان خلق و صحابه میبود و صحبه سوالیان
صحابه و تسلیم ایشان محال بود جواب در متواتر و مشهور
بودن حرفی نیست و لکن عمر با مریدان خود دست بدست
ابوبکر بیعت داده عوام را در شک و اشتباه آوردند تا آنکه غلبه
داد و خلافت ابوبکر را و منکر و متاخر بیعت را بتهدید و ایذا
میکردند و بسیاری گشتند بتهمت ارتداد و بداوا اهل بیت کسی

۳۰۸

نرسید و سخن ایشان را کسی گوش ننهاد و قبول نمیکرد
اما صبر مواليان بجهت تغلب و تسلط ظلمه سلاطين بود و
تسلیم و سکوت ایشه بجهت مغلوب و مقهور بودن بود چنانچه
ظلمه سلاطين بر ملکی تسلط یافته بادشاهان قدیمی ملک را
مقهور میسازند و رعایا طوعًا و کرهًا بعد ان تسلیم میکنند
تنبیه اول کسیکه بیعت انحضرت کرد عمر بود چنانچه
هفتده حدیث از کتب مخالفين از هفتده صحابی منقول
شده چنانچه در مسند احمد و ترمذی آورده اند که سید
البشر گاه من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم من
والاه وعاد من عاداه فرمود فلقيه عمر بعد ذلك
فقال له هنيئاً لك يابن ابيطالب اصبحت و امسيت مولى
كل مومن و مومنة پس عمر بعد شنیدن اینحدیث مخاطب
بعلی گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح و شام کردی
که اقا و متصرف نفوس و امور هر مرد مومن و زن مومنه شدی
در کتاب المودة همدانی از عمر خطاب حدیث غدیر مع

جماعتی از صحابه ایراد کرده که قال عمر وکان فی جنبی شاب
حسن الوجه الطیب الریح فقال لی یا عمر لقد عقد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عقداً لا یحله
الا منافق فاحذر ان تحله قال عمر فقلت یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم انک حیث قلت فی علی کان
فی جنبی شاب کذا وکذا وقال کذا وکذا قال ص نعم یا عمر انه
لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یؤکد علیکم
ما قلته فی علی خلاصه آنکه عمر در وقت سمع امامت
علی در خم غدیر جوانی خوشصورت وخوشبوئی دید که میگفت
ای عمر عقدیکه حضرت پیغمبر امروز بست این را نگشاید مگر
منافق بترس از آنکه این عقد امامت را تو بگشائی و برهم
بزنی پس عمر آن قول و هیئت آن شخص به پیغمبر عرض نمود
آنحضرت فرمود آن شخص جبرئیل بود و تاکید کرد شما را در متابعت
آنچه در علی گفتم تبصره ٥ در حال نزول آیت الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا

٣١٠

نازل شد بیست و یک حدیث به بیست و یک طریق صحابی . در نزول
این آیه در خم غدیر نزد حقیر موجود است ۶ از آن بطرق و
اسانید سفیان است یعنی هجدهم ذی الحجه دین شما کامل کردم
و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را از شما راضی شدم
پس سید البشر بعد قراة این آیه فرمود الله اکبر علی اکمال
الدین واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی والولایة
لعلی چنانچه در **فضائل موفق** بن احمد مکی صدر الائمه
و در **مطالب السئول** ابن طلحه شافعی و غیر الشان آورده
که بعد اخذ بیعت از خلائق این آیت نازل شد و شعرا خصوص
حسان بن ثابت از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رخصت خواستند
که اینواقعه را نظم کنند مرخص شدند **شعر** یناديهم یوم
الغدیر نبیهم * بخم فاسمع بالرسول منادیا * وقال
فمن مولیکم و ولیکم * فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا
الهک مولانا وانت ولینا * وما لک منا فی الولایة عاصیا * فقال له قم یا علی فاننی * رضیتک اماما

۳۱۱

لا اله الا الله محمد رسول الله

و آل محمد خیر البریه

آیه سئل سائل

وهادیا + پس این اشعار بسمع سید ابرار گذرانیده انحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا حسان لاتزال مؤید بروح
القدس ما نصرتنا او نافحت عنا بلسانک **خاتمه**
هرگاه این قصه غدیر خم در اطراف عالم منتشر شد آیت
سئل سائل بعذاب واقع نازل شد چنانچه ثعلبی وابو القاسم
حکانی وابونعیم در تفاسیر خود آورده اند خلاصه آنکه حرث
بن نعمان فهری این واقعه شنیده نزد پیغمبر آمده گفت که قول
من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله
فقال صلی الله علیه وآله وسلم وقد احمرت عیناه
والله الذی لا اله الا هو انه من الله قالها ثلثا
فقام الحرث وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا
فارسل من السماء علینا حجارة او ائتنا بعذاب الیم
قال فوالله ما بلغ ناقته حتی رماه الله من السماء
بحجر فوقع علی هامته فخرج من دبره وانزل الله سئل
سائل الخ خلاصه آنکه حرث گفت امامت علی در غدیر خم از جانب

۳۱۲

خداست یا از جانب تو آنحضرت را چشم سرخ شده سه بار قسم خورده
فرمود من الله است پس حرث برخواسته می گفت که خدایا اگر محمد
این امر راست گفته پس بر من سنگی یا عذاب الیمی بفرست و
آن ملعون بناقه خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر کاسه سر
او رسیده از مقعدش برآمد والحمد لله و بر نزول این آیه باین صورت
هشت حدیث بهشت سند نزد حقیر موجود است ❁

نص متواتر دوم بر امامت علی علیه السلام

که کافه محدثین اسلامیه حتی بخاری مکرر و مسلم هم باسانید
متعدده روایت کرده اند که سید البشر فرمود الا ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی
بعدی خلاصه آنکه ای علی تو نزد من رتبه و منزلت هارون
داری که نزد موسی داشت مگر اسم نبوت بعد من بر تو شایع
نیست زیرا که خاتم الانبیاام اقول از جمله مراتب هارون
خلافت موسی و ولایت عهد او و وراثت او در سفر و حضر بود
باتفاق پس علی را در حضور آنحضرت خلیفه بود و بعد وفات

بدانکه صاحب فتح ... روایت می کند
باختلاف روایت ... و غیره
باسانید خود و غیره
۳۱۳
از عائشه ام المؤمنین
... ابوبکر ... و طلب میراث
بخاری و مسلم روایت
کنند که ابوبکر گفت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلا فصل آحدی علی و لیبعهد آنحضرت
و خلیفه او بر است اوست و نزد حقیر یکصد و هفتاد حدیث متفق
اللفظ بیکصد و هفتاد و چند اسانید ضبط ست از جمله آن صد
حدیث بیکصد و چند سند صحابی از صحاح و مسانید سنیان
موجود ست با وجود این از امامت آنحضرت سنیان چشم
پوشی کرده تاویل میکنند که هارون در زمان موسی خلیفه
بود اما بعد موسی هارون زنده نماند تا که دیده میشد که خلیفه
میشد یا نه **جواب** حدیث منزله عام ست چنانچه هر منزل
میدانند بدلیل استثنا که لا نبی بعده باشد پس از مراتب عامه
هارونی اسم نبی از علی مستثنی کردن تخصیص امر واحد عامه مراتب
ثابت شد از جمله آن خلافت ست و مصرح اینم ام در فضایل احمد
حنبل بعد لا نبوة بعدی و انت خلیفتی زیاده ست چنانچه
در تذکره نقل کرده پس آنچه بر تو مخفی بود بنص جلی خود نبی
ظاهر کرده که تو خلیفه منی پس امامت و خلافت آنحضرت از زمان
نبی بلا انقطاع ثابت شد **سوال** در عهد پیغمبر حاجت خلیفه

315

نبوده **جواب** خلافت علی وحاجت بخلافت او معلوم ست

چنانچه در ابلاغ سوره براة و در غزوات و در مدینه در جنگ

بتوک علی خلیفه بوده **جواب** دیگر آنکه این نص صریحست

برآنکه علی را در حال حیات خود جانشین خود در همه امور

ساخت پس بعد من. افضل علی خلیفه نیست **نص سوم**

جلی در ابلاغ سورة براة که در ذیل آیت واذان من الله یوم

الحج الاکبر در اسباب النزول و در شواهد التنزیل و ثعلبی

و در کبیر و نیشاپوری و بیضاوی و ترمذی در کتاب

التفسیر و ایضًا بالاجمال در مشکوة و جامع الاصول و در جمیع

اصول سنیان وارد ست که بعث النبی صلی الله علیه

واله وسلم ببراءة مع ابی بکر ثم دعاه فقال لا ینبغی

لاحد ان یبلغ هذا الا رجل من اهلی فدعی علیا فاعطاه

ایاها **خلاصه** آنکه اول سید بشر صلی الله علیه واله وسلم

ابوبکر را با چند آیة از سورت براة داد که بر کفار مکه بخواند پس

آنحضرت ابوبکر را واپس طلبید و فرمود که لایق نیست احدی

در تحمل و ابلاغ این امر مگر کسے از اہل بیت طاہرین من پس بعلی
داد و براہل مکہ خواند در فضایل احمد و ترمذی است

علی منی و انا من علی و لا یودی عنی الا انا و علی یعنی
کرامات و فضایل و خلافت علی از من و ظہور نبوت من و
قیام دین اسلام از علی است و نمیرساند رسالت مرا مگر خودم
یا علی در فضایل احمد و کشاف و ما نزل فی علی
و در تفاسیر مذکوره حدیث قدسی ایراد کرده اند که

جاء جبرئیل و قال لا یودی عنک رسالتک الا انت

او رجل منک و صرح احمد ان جبرئیل جاءنی فقال

ابعث علیا فارسل علیا یعنی جبرئیل آمده گفت ای محمد
پیغمبری از تو و پیام الہی نمیرساند مگر خود تو یا مردی که جز
تو باشد پس علی را فرستاد و باین مضمون یازده حدیث از
مرویات سنیه در کتب ایشان بیازده سند نزد حقیر است و
سنیان تاویل میکنند بانکه عقد و حل آن در میان عرب
ببکر و مگر خود مالک یا اقرب وانفر اہل او لہذا از ابوبکر گرفت

بعلی داده فرستاد جواب امامیه اول ثبوت این دعوی
رکیک نیست و لفرض ثبوت پس امامیه میگویند که اطفال دبستان
لیاقت تلاوت بعض ایات دارند و ابوبکر را پیغمبر برای
اظهار همین فرستاد و واپس طلبید تاکه الی یوم القیمه حجت برای
امامیه باشد که ابوبکر لیاقت خواندن بعض آیات نداشت
پس هر که لیاقت خواندن دو سه آیه نداشته باشد و بعد فرستادن
واپس طلبیده گرفته شود آنشخص چگونه کار جبرئیل و نبی که
جز رسالت امامت باشد بخلوق رسانیده تواند و نظام کل
بنی آدم و عالم بکند پس امامت علی و بطلان خلافت غیر او
دراینجا ثابت شد جواب دیگر آنکه هرگاه عقد با نخلال او فی
امری چیزی مالک باشد او از اعزال او نمی تواند کرد پس
در امامت که اعظم جمیع امور است بغیر اذن مالک و
بغیر داخل بودن مثل او از اعزال او بر غیر او چگونه منعقد
شده تواند و حال آنکه این غیر لیاقت تلاوت آیات
نداشته باشد پس خلیفه چگونه میشود جواب دیگر

اگر این گمان سنیان صحیح بیود پس ابوبکر وقت مراجعت چرا
پرسید که در من آیا چیزی نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
حدیث قدسی خواند پس استفسار ابوبکر دلیل قاطعست که عذر
سنیان غلط من عندهم ساخته شده **نص چهارم جلی**
در ذیل آیه وانذر عشیرتک الاقربین است که هرگاه این آیه
نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کل قریش و بنی هاشم
را سه بار طلبیده چنانچه در مسند حنبل و تفسیر ثعلبی و ابن ابی
الحدید باسانید خود روایت کردند حضرت رسول صلعم بعد
ادای رسالت خود خطاب بقریش فرمود من یوازرنی فیما بعثنی
علی ان یکون اخی و ولیی و وارثی و وصیی و خلیفتی
و یقضی دینی و یکون فی الجنة معی فسکت القوم و
قال علی انا اتلنا فقال انت وزا و ابن ابی الحدید قال
فاخذ برقبتی ثم قال لهم هذا اخی و وصیی و
خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه کیست که مرا اعانت
و بیعت کند برانکه برادر من و ولی امر و عهد من و وارث من و

وصی من و خلیفه من و قاضی دین من و در جنت با من باشد
پس قوم کل ساکت بود علی هر سه مرتبه گفت منم آنحضرت گفت
توئی ابن حدید روایت کرده که گردن امیر المومنین گرفته
مخاطب بقوم فرموده اینست برادر من و وصی من و خلیفه من
در شما پس امر او را گوش بدارید و اطاعت او کنید و همین مضمون
از مرویات سنی در کتب ایشان سیزده حدیث سیزده شده
اند پس نص جلی و وعده حتمی امامت علی بلا فصل ثابت شد و
سنیان میگویند این احادیث احاد اند و امامت عامه علی
چگونه مخفی بر خلائق میماند **جواب امامیه** ائمه اگرچه بصورت
احاد است اما رواة سیزده گانه مجتمع شده فایده متواتر می دهد
و افاده علم میکنند که این شخص خلیفه رسول بحکم رسول است
اما اخفاء امامت علی بر صدر اول بسبب دست دادن عمر بدست
ابوبکر مع مریدان جمع شده سمع کلام آنحضرت نکردند مبادا امراد و
خلافت ایشان برهم شود منادی کردند فلتةً که ابوبکر خلیفه
رسول شد چنانچه بر شما مردم حضرات امامیه خلفا عن سلف

نصوص امامت را منش میکنند از کتب شما تاویل آنها میکنید
همچو مریدان قدماء ایشان چشم پوشی و بعض مومنین بتوکلف
عمری اقدام بگفتگو میکردند نص پنجم حلبی در مسند و
فضایل احمد است که سلمان گفت وصی تو کیست قال یا
سلمان من وصی موسی قال یوشع بن نون قال صلی
الله علیه وآله وسلم فان وصیی ووارثی یقضی
دینی وینجز موعدی علی ابن ابیطالب ع سلمان فرمود و
وصی موسی کیست عرض کرد یوشع بن نون حضرت فرمود وصی
من ووارث من وقاضی دین من وجاری کننده وعده من
علی ابن ابیطالب است ابن حدید در ذیل خطبه شقشقیه
ودر مقامات مکرره گفت اصحاب ما معتزله بموجب چنین نصوص
صریحه بوصی بودن علی قائلند سنیان تاویل حدیث
وصیت میکنند که مراد ازین وصیت خاصه است نه عامه و
اگر مراد عامه میبود مشهور میبود جواب وصیت عامه است
قرینه تخصیص نیست اما حدیث وصیت واحد نیست بل زیاده چندان

یکصد و هفتاد حدیث یکصد و هفتاد و دو سند است پس از کتب
سنیان بروایات صحابه هفتاد حدیث است چنانچه در مسند
احمد است فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین
فجزء انا و جزء علی و در روایت ابن مغازلی شافعی
زیاده است حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
و فی علی الخلافة در من نبوت و در علی خلافت مقرر کرد
ابن مغازلی در حدیث دیگر آورده فاخرجنی نبیا و اخرج
علیا وصیا مرا نبی گردانیده برآورد و علی را وصی برآورد
ابن مغازلی و موفق بن احمد بدو اسناد خود آورده‌اند قال
صلی الله علیه و آله وسلم لکل نبی وصی و وارث
وان وصیی و وارثی علی ابن ابیطالب یعنی وصی و وارث
من علی است ابن مغازلی و امثال او روایت کرده‌اند در ذیل
والنجم اذا هوی - قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم من انقض هذا النجم فی منزله فهو الوصی بعدی
فنظر القوم قد انقض فی منزل علی خلاصه آنکه هر گاه

۳۲۱

سوره والنجم نازل شد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود در
خانه کسیکه این ستاره نازل شود او وصی من بعد منست پس
مشاهده کردند در خانه علی فرود آمد **فصل ششم** در
مطالب السئول از حلیة الاولیا آورده که سید البشر صلی الله
علیه واله وسلم فرمود یا انس اول من یدخل علیک من هذا
الباب امیر المؤمنین وسید المسلمین وقائد
الغر المحجلین وخاتم الوصیین فجاء علی ای انس
اول کسیکه بر تو داخل از این در میشود او امیر مومنان و
سید مسلمانان و پیش رو و پیش برنده آنانکه دست و پای
ایشان نورانی باشد وخاتم اوصیاست پس علی داخل شد
وباینمضمون هفده حدیث در کتب مخالفین ضبط است و در
بعضی روایتست امام المتقین ویعسوب الدین ابن طلحه
شافعی از حافظ ابو نعیم از حلیه آورده قال ادع لی سید
العرب یعنی علیا فقالت عائشة الست سید العرب
فقال انا سید ولد آدم وعلی سید العرب خلاصة الکلم

پیغمبر علی را باسم و ندا سید العرب طلبیده عائشه گفته تو سید
عرب نیستی حضرت فرمود من سید اولاد آدمم و علی سید
عربست موفق بن احمد صدر الائمه آورده هذا علی
بن ابیطالب وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین فی جنات
النعیم نص هفتم حدیث قدسی در حلیة الاولیاست ان
الله عهد الی فی علی عهدا فقلت یا رب بیّنه فقال
اسمع فقلت سمعت فقال ان علیا رایة الهدی و امام
اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها
المتقین من احبه احبنی و من ابغضه ابغضنی فبشره
فجاء علی فبشرته خلاصه آنکه خدا با من عهد بست و فرمود علی
علم هدایت و امام دوستان من و نور جمیع آنانکه مطیع من اند
و او کلمه ایست که بر متقیان مخلوق لازم و واجب کردم پس
دوست او دوست من و دشمن او دشمن منست و علی را باین
بشارت بده پس بشارت دادم او را در مطالب السئول

خوانند و چون عثمان بامارت
بنشست مروان را که در زمان پیغمبر
از مدینه رسول خدا اخراج کرده بود
السلام از مدینه طرد کرده بود
بعد از آن ولید و بعد از آن سلیمان
و بعد از ایشان عبد الملک ... عمر بن عبد
العزیز ...
خود داده بود ...
و فدک را ...
العقیقی ...
۳۲۳
کرد و فدک را ... روز
دوست محمد بن علی بود و بعد
از وی ... و ابن قیس السلمی
کرد و ... بود و پس عمر
عبد العزیز آمد و گفت ...
پشیمان ظاهر کرد و گفت خدا
کرد و من ...
بستند و فدک را ...
حاصل او را ...

اورده علی ابن ابیطالب رایة الهدی ومنار الایمان وامام
اولیائی ونور جمیع من اطاعنی یا ابا برزه علی ابن
ابیطالب امینی غدا فی القیمة وصاحب رایتی فی القیمة علی مفاتیح
خزائن رحمة ربی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین
من احبه احبنی ومن ابغضه ابغضنی فبشره بذلک
وباین مضمون پنج حدیث دیگر اند که علی رایت هدایت ومنار ایمان
امام دوستان من ونور جمیع مطیعان من وامین من در قیامت
وصاحب علم من بر کلید هائی خزینه هائی رحمة خدائی است
تا آخر **فصل هشتم حدیث قدسی** صدر الائمه موفق بن
احمد از جبرئیل آورده اکرم الله لخالق وصیک وامام
امتک علی ابن ابیطالب الی ان قال الله تع اشهد کم
انه امام خلقی ومولی بریتی جبرئیل ع عرض کرد که خدا اکرام
برادر تو ووصی تو وامامت امت تو علی را کرد تا آنکه خدا ملائکه را جمع کرده
فرمود ای ملائکه گواه باشید که علی امام خلق من ومتصرف
امور اهل زمین است وباین مضمون چهار حدیث دیگر در کتب مخالفین

۳۳۴

موجود است **نص نهم** دارقطنی از سعید خدری در حدیث طولانی

آورده مخاطب بفاطمه سید الانبیاء فرموده ان الله اطلع الی

الارض اطلاعة فاختار منهم اباك فبعثه نبيا

ثم اطلع ثانية فاختار منهم بعلك فاوحى الي فانكحته

اياك واتخذته وصيا الى قوله نبينا خير الانبياء

وهو ابوك ووصينا خير الاوصياء وهو بعلك الخ

خلاصه خدا از اهل زمین اول اختیار کرد وبرگزید پدرت را و

او را نبی ساخت مرتبه دوم برگزید از اهل زمین شوهرت را او را

با تو نکاح کردم و وصی خود گردانیدم پدرت بهترین انبیاء و

شوهرت علی بهترین اوصیاست **ابن مغازلی** از ابوایوب

انصاری روایت آورده انا اهل بيت اعطينا سبع خصال

لم يعطها احد من الاولين والاخرين عني نبينا افضل

الانبياء وهو ابوك ووصينا خير الاوصياء وهو

بعلك الخ یعنی ما اهلبیت را هفت خصلت داده شد که از اولین

و آخرین کسی را میسر نشد و نمیشود که پدرت افضل انبیا و شوهرت

٣٢٥

بهترین اوصیا است و باین مضمون متعدد احادیث دیگر اند-

نص دهم صدر الائمه موفق از ام سلمه آورده ان الله لختار

من کل امة نبیا ولختار لکل نبی وصیا فانا نبی

هذه الامة وعلی وصیی فی عترتی واهل بیتی و

امتی من بعدی خلاصه آنکه خدا از هر امت نبی را برگزید و برای

هر نبی وصی را پس من نبی این امت ام و علی وصی من در عترت

من و اهل بیت من و در امت من بعد من است و باین مضمون احادیث

دیگر اند نص یازدهم صدر الائمه موفق آورده قال

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتانی جبرئیل وقد

نشر جناحیه واذا فیهما مکتوب لا اله الا الله محمد

النبی رسول الله وعلی الاخر مکتوب لا اله الا الله

علی الوصی خلاصه آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

بر یک بال جبرئیل نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله

است و بر بال دیگر لا اله الا الله علی وصی رسول الله است

نص دوازدهم صدر الائمه آورده که حضرت امیر فرمود

۳۳۲

اعقابهم فی ... وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بالائی منبر انا مبین الجبارین وکہف المتقین و
سید الوصیین وامین المومنین وحبل اللہ
المتین وکہف المحصنین والعروۃ الوثقی التی
لا انفصام لہا **خلاصہ** آنکہ من برندہ جباران و
کہف متقیان وسید اوصیا وامیر مومنان وریسمان خدا
وکہف محفوظ ودستگیر محکم کہ انفصامی ندارد و **نص**
سیزدہم صدر الائمہ در حدیث معراج آوردہ قال تعالی
یا محمد قد اخترت لک علیا فاتخذہ لنفسک خلیفۃ
ووصیا فحملتہ علمی وحلمی وھو امیر المومنین
حقا لم ینلہا احد قبلہ ولیست لاحد بعدہ یا
محمد علی رایۃ الہدی وامام من اطاعنی وھو نور
اولیائی وھو الکلمۃ التی الزمتہا المتقین الی قولہ
لولا علی لم یعرف حزبی ولا اولیائی ولا اولیاء
رسلی **خلاصہ** آنکہ خدا فرمود برای تو برگزیدم علی را از
میان خلق واو را خلیفہ ووصی خود بساز واورا علم وحلم

[illegible] مطلوب است تا حجت او گردد [illegible] کتاب الله [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

داوم او امیر المومنین برحقست و باین مرتبه از اول و آخر کسے
فایز نشد علی رایة هدایت و امام مطیعان من و نور اولیاء من
و کلمه من که بمتقیان لازم کردم تا آنکه فرمود اگر علے را نمی
آفریدم گروه من و دوستان من و دوستان رسولان من
معروف و ممتاز نمیشدند **نص چهاردهم** از اعیان
سنیان ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فراید السمطین آورده

قال صلی الله علیه واله وسلم من احب ان یتمسک بدینی
ویرکب سفینة النجاة بعدی فلیقتد بعلی ابن
ابیطالب ولیعاد عدوه ولیوال ولیه فانه وصیی
وخلیفتی علی امتی فی حیاتی وبعد وفاتی وهو امام
کل مسلم وامیر کل مؤمن بعدی قوله قولی وامره
امری ونهیه نهیی وتابعه تابعی وناصره ناصری و
خاذله خاذلی ثم قال صلعم من فارق علیا بعدی
لم یرنی ولم اره یوم القیمة ومن خالف علیا حرم
الله علیه الجنة وجعل ماویه النار الخ خلاصه آنکه هرکه

[illegible] رسول صلی الله علیه واله وسلم [illegible]

۳۲۸ [illegible] فاطمه [illegible] مهاجرت [illegible] از دنیا مفارقت [illegible] حضرت [illegible] وصیت [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]

[illegible] بخاری [illegible] اصحاب [illegible] ارباب [illegible] صلی الله علیه [illegible]

۳۲۹

دوست دارد و بردین من باشد و سوار سفینة النجاة شود
پس او پیرو و متمسک علی شود و دشمن اورا دشمن بدارد و
دوستان اورا دوست دارد چه او وصی من و خلیفه من بر
امت است در حیوة و بعد موت منست و او امام هر مسلم و امیر هر
مومنی بعد منست قول او قول من امر او امر من نهی او نهی
من تابع او تابع من ناصر او ناصر من خاذل او خاذل من است
هرکه از امامت علی در دنیا کناره نماید مرا نمی بیند و من اورا
نمی بینم در قیامت و بر مخالف علی بهشت حرام و جهنم جای او
است **نص پانزدهم**[15] شیخ مجد الدین عبد الصمد و
خطیب نجم الدین باسانید خود آورده اند که رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود هذا علی ابن ابیطالب لحمه لحمی و
دمه دمی الی قوله یا ام سلمه هذا علی امیر المؤمنین
و سید المسلمین و وصیی و عیبة علمی الخ خلاصه
آنکه گوشت و خون این علی گوشت و خون منست تا آنکه فرمود علی
امیر مومنان و سید مسلمانان و وصی من و خزانه علم من است

سوال سُنیان دراینجا عوام رافریب میدهند که اگر علی
گوشت وپوست وخون محمد است پس نکاح فاطمه چگونه جائز
باشد **جواب** مراد ازین چنین احادیث واز آیه **انفسنا**
مساوات ومماثلت ومشابهت در همه امور است نه وحده شخصین
عیناً **نص شانزدهم** ابن حدید از ابن عباس آورده
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هذا اخی
ووصیی وخلیفتی فیکم فاستمعوا له واطیعوه و
قال احمد مخاطباً لعلی انت الخلیفة بعدی **خلاصه**
آنکه حضرت رسول فرمود این علی برادر من ووصی من وخلیفه
من در شما است پس سخنش را گوش بدارید واطاعت او کنید
ودر روایتی مخاطب بعلی فرمود تو خلیفه من بعد منی **نص**
هفدهم ابن شاذان باسناد مخالفین آورده قال صلی
الله علیه وآله وسلم علی ابن ابیطالب خلیفة الله وخلیفتی
وحجة الله وحجتی وباب الله وبابی وصفی الله و
صفیی وحبیب الله وحبیبی وخلیل الله وخلیلی وسیف

یعنی خدا و از من است ... فاطمه پاره تن من است ... خصوصاً فاطمه بضعة منی فمن آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ورسوله فقد کفر

الله وسیفی وهو اخی وصاحبی ووزیری ووصیی

الی قوله قوله قولی وامره امری وهو سید

الوصیین وخیر امتی خلاصه آنکه علی خلیفه خدا و خلیفه

من وحجت الله وحجت من وباب الله وباب من وصفی الله

وصفی من وحبیب الله وحبیب من وخلیل الله وخلیل من

وشمشیر خدا وشمشیر من وبرادر من وصاحب من ووزیر من

قول او قول من وامر او امر من وسید اوصیا من وبهتر

امت من است نص مجدهم ابراهیم حموینی وهمدانی

آورده قال صلی الله علیه وآله وسلم کذب من زعم انه

یحبنی ویبغضک لانک منی وانا منک لحمک من

لحمی ودمک من دمی وروحک من روحی وسرک

من سری وعلانیتک من علانیتی وانت امام

امتی وخلیفتی علیها بعدی سعد من اطاعک وشقی

من عصاک الخ خلاصه آنکه دروغ گفته هر که مرا دوست

دارد وبتو عداوت کند زیرا که تو از منی ومن از توام گوشت تو از

یعنی فاطمه پاره تن من است هر که او را رنجانید مرا رنجانید و هر که مرا رنجانید خدا را رنجانید و هر که خدا و رسول را رنجانید کافر است ... تحقیق ...

۳۳۱

دعوی از جمله محالات است و قول ایشان در خطا ... نفی خطا ... اهل البیت ... رسالت و مهبط جبرئیل ... موضع طهارت و عصمت ... از نفس رسول صلی الله علیه وآله ... ایشان کند ضلال ...

گوشت من وخون تو از خون من وروح تو از روح من و مخفی

تو مخفی من وعلانیه تو علانیه منست تو امام امت من و خلیفه

من برامت من بعد من نیکبخت مطیع تو وشقی است عاصی تو

وقال ع لا یتقدمك بعدی الا کافر ولا یتخلف

عنك بعدی الا کافر وان اهل السموت یسمونك

امیر المؤمنین خلاصه انکه بعد من هرکه تقدم وتأخر

کند بر خلافت از مخالفان تو او کافر است چه اهل اسمانها ی

نام نهادند ترا امیر المؤمنین ع نص نوزدهم

ابن مغازلی از ابو دردا اورده قال صلی الله علیه وآله

وسلم من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر

وقد حارب الله ورسوله ومن شك فی علی فهو

کافر هرکه از علی ع خلافت گیرد بعد من او کافر است وجنگ

کرد بخدا ورسول او وهرکه در خلافت علی شك کند او کافر

است نص بیستم ابن شاذان نقل کرده یا علی انت امیر

المؤمنین وامام المتقین یا علی انت سید الوصیین

٣٣٢

وو ارث علم النبيين وخير الصديقين وافضل
السابقين يا علي انت زوج سيدة نساء العالمين
وخليفة خير المرسلين يا علي انت مولى المؤمنين
يا علي انت الحجة بعدي على الناس اجمعين استوجب
الجنة من تولاك واستحق النار من عاداك الخ

خلاصه آنکه ای علی توئی امیر مومنان و امام متقیان و
سید اوصیا و وارث علوم انبیا و بهترین صدیقان و
افضل سابقان و شوهر سیده زنان عالمیان و خلیفه
بهترین مرسلان و مولای مومنان و حجت خدا بعد من
بر همه خلق مستوجب بهشت میشود هر که تو را امام میداند و مستحق
نار میشود هر که عدو تو باشد **نص بیست و یکم** از ابن
حدید در نهج البلاغه از زید ارقم آورده الا ادلکم علی ما
ان تسالمتم علیه لم تهلکوا ان ولیکم و امامکم
علی ابن ابیطالب فقال ابن الحدید هذا نص صریح
فی الامامة فما الذی تصنع المعتزلة قال قلت یجوز

منا امیر و منکم امیر ...

۳۴۳

... اقتلوا سعدا قاتل الله سعدا ...

حدیث اثبات وصی

ان یریدانه امامهم فی الفتاوی والاحکام **خلاصه**

آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خبر دار باشید برآنکه

بیان کنم شمارا اگر سالم گزاشتید هلاک نمی شوید ولی امر شما و

امام شما علی است **بعد** نقل چنین احادیث گفته که این نص

صریحیست بر امامت علی معتزله چه چاره کنند **جز** تاویل

میکنیم بآنکه مراد از آن امام خلق باشد در فتاوی واحکام

جواب ترک نصوص متواتره را بلا ضرورت برای فعل خود

نفس جاهلی جائز نیست وتاویل کردن هم بخواهش نفسانی

خود مکابره به خدا ورسول از روی تعصب باشد **نص**

بیست ودوم ابن حدید گفته قال صلی الله علیه و

آله وسلم لولا انی خاتم الانبیاء لکنت شریکا فی النبوة

فان لم تکن نبیا فانک وصی نبیک ووارثه بل انت

سید الاوصیاء وامام الاتقیاء **خلاصه** مخاطب

بعلی فرمود اگر خاتم انبیا نمی بودم تو شریک نبوت من

بودی اگر تو نبی نیستی لکن وصی نبی ووارث او هستی بل تو

سید اوصیا و امام اتقیا نمی یعنی بر تو هم اسم نبی اطلاق
میشد چنانچه بر اوصیاء سابق نبی میگفتند **نص بیست**
و سوم ابن مغازلی شافعی و سید علی همدانی و غیر ایشان
از انس آورده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مخاطب بعلی شده فرمود
انا و هذا حجة الله علی امتی آه من و این یعنی علی حجت خدا
بر خلق ایم **نص بیست و چهارم** در مودة است قال
صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی جعل لکل نبی
وصیا و شیث وصی آدم و یوشع وصی موسی و
شمعون وصی عیسی و علی وصیی و وصیی خیر
الاوصیاء **خلاصه آنکه** آنحضرت صلی الله علیه و
آله و سلم فرمود برای هر نبی وصی است و وصی آدم شیث و وصی
موسی یوشع و وصی عیسی شمعون و وصی من علی و علی
بهترین اوصیا است **نص بیست و پنجم** در مودة است
قال صلی الله علیه و آله و سلم ان الله وحده و ان
محمدا نبیه و علیا وصیه **خلاصه آنکه خدا**

واحد است و محمد نبی او و علی وصی است نص بیست
و ششم در سوره مخاطب بعلی فرمود انت تبین ذمتی و انت
خلیفتی یا علی فی امتی یعنی تو بری میکنی ذمه مرا و تو خلیفه
منی در است من ای علی نص بیست و هفتم در سوره ا
قال صلی الله علیه و آله و سلم یاتی الناس یوم القیمة
بالاعمال فلا ینفعهم الا من قبل امامة علی ابن
ابیطالب قبل عمله بعد قبول الامامة خلاصه
آنکه اعمال خلائق قبول نمیشوند مگر بعد قبول امامت علی
ابن ابیطالب و زیاده براین کتاب الیقین فی اختصاص علی
بامرة المومنین را ملاحظه کن زیاده سه صد حدیث امیر
المومنین از کتب مخالفین دران درج نموده والحمد لله پاره از
نصوص جلیه درینجا ضبط شدند از کتب مخالف تا که نگویند
از کتب مانیست و زیاده براین تحریر کردن گنجایش این
رساله ندارد

باب نصوص ائمه اثنا عشر

از کتب مخالفان ضبط میشوند نص اول کریمه یا ایها

۳۳۶

۳۳۷

الذین امنوا اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم **خلاصۂ ترجمہ آنکہ** ای گروہ مومنین اطاعت کنید
خدا و رسول و صاحبان امر خود را **اقول** در اصول فقہ مقرر
شدہ خطابات قرآنیہ از امروز تا الی یوم القیمہ ممدود اند۔
زیراکہ دین نبی باقیست تا قیامت پس خطابات قرآنیہ اکثر
واجب اند از جملہ آن خطاب این کریمہ واجب و باقی ست
پس صاحبان اولی الامر کہ اطاعت او قرین باطاعت خود
و رسول خود ساخت بالضرورت او معصوم و معین و منصوب
من اللہ باشد چہ اطاعت ہر بادشاہ مراد ازین نیست زیراکہ ہر
بادشاہ معصوم نیست پس فسقہ ظلمہ اند و ایشان ملعون و ناری
بنص قرآنی اند۔ لہذا واجب شد کہ اولی الامر یکہ تابع و
متعاقب خدا و رسول باشد آنہا نیستند مگر بادشاہان دین و
ایشان ائمہ طاہرین علیہم السلام اند مؤید این انچہ حموینی از اعیان
سنی روایت کردہ کہ ابوبکر و عمر بحضرت رسول صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم عرض کردند آیات خیبر را کہ از جملہ آن آیہ اولی الامر است ایشان

کسی شود که بمن نازل شد و بحضرت محمد فی وصیائی الی یوم القیمة در وصیا
من تا قیامت ہست پس عرض کردند که نام اوصیا و صاحبان امر
بیان بفرما قال علی اخی و وزیری و وارثی و وصیی
و خلیفتی فی اُمتی و ولی کل مؤمن بعدی ثم ابنی الحسن
ثم الحسین ثم تسعة من ولد الحسین واحد بعد
واحد **خلاصه آنکه** اول ایشان علی برادر و وزیر و وارث
و وصی و خلیفه من در امت من و ولی ہر مومن بعد من و بعد او
پسر من حسن بعد او پسرم حسین بعد او نه کس از اولاد حسین یکے
بعد دیگری اند و حدیث در تفسیر اولو الامر از جابر می آید ــ **نزد**
سنیان با وجود چنین روایات می گویند در سلف اولو الامر
مشایخ ثلثه بعد ایشان پادشاهان باشند **جواب** هرگاه
چنین صحیح و جائز باشد پس در بلاد که پادشاه مسلمان نباشد
چنانچه در چین و روس و هند که در این اقالیم بالفعل پادشاهان
فرنگ می باشند پس چنین اولی الامر واجب الطاعت چون طاعت
خدا و رسول و در همه احوال باشند هنیئاً مریئاً لکم **نص**

دوم کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا
مع الصادقین خلاصه ترجمه انکه ای گروه مؤمنین
بعد تقوی صحبت با صادقان بدارید اقول درینجا پنج چیز
ثابت است اول خطاب وجوب بمؤمنین تا قیامتست چه
دین باقی تا قیامتست دوم بعد حصول ایمان مأمور بخدا ترسی
وتقوی شدند سوم مؤمنین بعد ایمان وتقوی مأمور بمعیت
با صادقان شدند چهارم جماعت صادقان دیگرست والا
لازم می آید که مخاطبین تابع وهم متبوع وهم صادق وهم
مصدق باشند یا هر مومن نسبت بخود هم تابع وهم متبوع و
هم صادق وهم مصدق دران واحد باشد بجهة دور البطلانش
ضروری است پنجم اجتماع اجساد متباعده در هر آن ممتنع است
پس مراد از معیت اتباع صادقان در هر آن بالضرورت است
قولاً وفعلاً ششم وجود صادقان که همه اقوال وافعال
وخصال ایشان بحکم الهی مطابق واقع باشند بنحوی که هیچ زمانی از ایشان
خالی نباشد پس این صادقان معصومان ومطهران اند واین

٣٣٩

مطهرین باجماع در صدر اول محمد و علی و فاطمه و حسنین
باشند و بعد ایشان نه امام از فرزندان حسین باشند والا
تکلیف ما لا یطاق لازم می آید مؤید این انچه از تفسیر سفیان
ثوری از انس از ابن عمر مرویست قال امر الله الصحابة ان
یخافوا الله ثم قال وکونوا مع الصادقین یعنی محمد
واهل بیته یعنی صحابه مامور شدند بخدا ترسی و بمعیت
صادقان که محمد و اهل بیت او باشند و دیگر از ثعلبی و خرگوشی
مرویست که حضرت امیر فرمود هم محمد و آله یعنی صادقان
محمد و آل او بیند و در روایت خطیب خوارزم و در روایت
حافظ ابونعیم و روایت حموینی صریحست که محمد و علی و آل
ایشان مراد اند اما حدیث عصمت پس حموینی از ابن عباس
آورده سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول
انا و علی والحسن والحسین وتسعة من ولد الحسین مطهرون
معصومون یعنی شنیدم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود
من و علی و حسنین و نه فرزند از اولاد حسین مطهر از ذنس

واجارس ومحفوظ از جمیع معاصی وسهو ونسیان اند **نص سوم**
واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا **خلاصه** ای
مومنین محکم بگیرید ریسمان خدارا همه ومتفرق مشوید این
ریسمان خدا قرآن وائمه اثنا عشر اند سوید ان بسیار احادیث
اند از جمله آن حدیث **زمخشری** در ربیع الابرار - قال
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فاطمة مهجة
قلبی وولدها ثمرة فوادی وزوجها قرة عینی و
الائمة من ولدها امناء ربی وحبله الممدود بینه
وبین خلقه فمن تمسک بهم نجی ومن تخلف عنهم
هلک والی جهنم سلک رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود فاطمه روح دل منست وشوهر او خنک وآرام چشم من
وحسنین میوه دل من وامامان از اولاد او امینهای خدای من
وریسمان خدا که میان خلق وخالق ممدود است پس هر که متمسک
ایشان باشد ناجی است وهر که متمسک ایشان نباشد هلاک
است بجهنم میرود تدبر کن **نص چهارم** متواتر است در جمیع

صحاح ستة بر سانید لاشمار انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم
بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله وعترتی فانهما
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض اذکرکم الله فی
اهلبیتی ثلثا کیف تخلفونی فیهما **خلاصه** آنکه میان
شما دو اشیای سنگین گرانبها نهادم اگر آن هر دو را متمسک
شدید هرآینه بعد من ابدا گمراه نمیشوید یکی کتاب خدا که قرآن
شیء دیگر عترة که اهل بیت من باشند چه ایشان از یک دیگر
در دنیا جدا نمیشوند تا آنکه بر کوثر نزد من وارد شوند - یاد
میدهم خدا شما را در حفاظت و تعظیم و اتباع اهل بیت خود
سه بار اینکه فرمود می بینم که بعد من با ایشان چگونه
سلوک میکنید **اقول** در اینجا بسیار امور ثابت کردید **ا**
قرآن و اهل بیت یک رتبه دارند **ب** مفسرین قرآن و
منبع علوم ایشان اند چه قرآن غایت مجمل است مبین آن
ایشان اند دیگری **ج** هدایت مخصوص متمسک قرآن و آل محمد
است و هر که متمسک ایشان نباشد او ضال و مضل است

۳۴۲

واتفاق اصحاب نجم

که ایشان معصوم اند از ضلالت و خطا ممکن نیست ه در سفارش

اہل بیت سہ بار تاکید فرمود زیرا کہ سید انست کہ امت بعد من

ایشان را قتل و ذلیل میکنند و با مامت غیر ایشان متمسک

میشوند **نص بیست و پنجم** حموینی روایت کرده والحسن والحسین

اماما امتی بعد ابیهما و سیدا شباب اهل الجنة

امهما سیدة نساء العالمین وابوهما سید الوصیین

ومن ولد الحسین تسعة ائمة تاسعهم القائم من ولدی

طاعتهم طاعتی معصیتهم معصیتی **خلاصه آنکه**

حسنین دو امام امت من بعد پدر خود و دو سید جوانان

جنت اند مادر ایشان سیده زنان عالمیان و پدر ایشان سید

اوصیا است و از اولاد حسین نه امام اند نهم ایشان قایم

ایشان است طاعت ایشان طاعت من و معصیت ایشان

معصیت منست **نص بیست و ششم** اخطب آورده که امام حسین

بر ران آنحضرت بود و او را میبوسید پس از ان فرمود انت

سید بن سید واخو سید ابو السادة انت امام

نص بر امامت اثنا عشر

ابن الامام اخو الامام ابو الائمة انت حجة بن حجة

اخو حجة ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم

خلاصه آنکه ای حسین توئی سید پسر سید برادر سید

پدر سادات توئی امام پسر امام برادر امام پدر امامان توئی

حجت الله پسر حجت الله برادر حجت الله پدر حجتهای نهگانه

که از پشت تو پیدا شوند نهم ایشان قایم ایشانست **نص**

هفتم حموینی آورده که یهودی از آنحضرت صلی الله علیه

وآله وسلم پرسیده وصی تو بعد تو کیست فقال صلی الله علیه

وآله وسلم نعم ان وصیی والخلیفة من بعدی علی ابن

ابیطالب وبعده سبطای الحسن والحسین یتلوه تسعة

من صلب الحسین ائمة ابرار قال یا محمد فسمهم لی قال

اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه

محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی

علی فاذا مضی علی فابنه محمد ثم ابنه علی ثم ابنه الحسن ثم الحجة بن الحسن فهؤلاء

ائمة عدد نقباء بنی اسرائیل الخ خلاصه آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

۳۴۳

علی وصی من وخلیفه بعد من علیؑ بعد او دو سبط من حسنین
وعقب ایشان نه امام ابرار از صلب حسینؑ اند یهودی گفت
نام ایشان بگیر حضرت فرمود بعد حسینؑ علیست بعد او محمد
بعد او جعفر بعد او موسیٰ بعد او علی بعد او محمد بعد او علی
بعد او حسن بعد او حجت المهدی بن الحسن ست این ائمه بعد و
نقبا و اسباط بنی اسرائیلند **نص هشتم** حموینی از ابن
عباس آورده قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ان خلفائی واوصیائی وحجج الله علی الخلق بعدی الا
اثنا عشر اولهم اخی وآخرهم ولدی قیل یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ومن اخوک قال علی ابن ابی
طالب قال فمن ولدک قال المهدی الذی یملاها
قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا **خلاصه**
آنکه خلفاء واوصیاء من وحجتهای خدا بر خلق بعد من
دوازده اند اول ایشان علی وآخر ایشان ولد منست
پرسیده شد برادر تو کیست فرمود علی ست و ولد من مهدی

۳۴۵

ست پر میکنند زمین را بعدل و انصاف چنانچه پر شده باشد
بظلم وجور **نص نهم** حموینی از ابن عباس آورده قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا سید
النبیین وعلی بن ابیطالب سید الوصیین وان
اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم علی ابن ابیطالب
وآخرهم المهدی سید البشر فرمود که من سید انبیا و علی
سید اوصیا و اوصیا من بعد من دوازده اند اول ایشان
علی آخر ایشان مهدی ست **نص دهم** ابن شاذان بسند
مخالفین نقل کرده قال صلی الله علیه وآله وسلم یا جابر
فالائمة اثنا عشر اماما اولهم علی ابن ابیطالب وآخرهم
القائم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ای جابر امامان
دوازده اند اول ایشان علی آخر ایشان قایم حجت است
نص یازدهم ابن شاذان بسند مخالفان آورده منهم
انت یا علی والحسن والحسین وتسعة من ولد الحسین
خلفاء الله فی ارضه وحجج الله علی بریته حسن وحسین م

۳۴۷

فرزند از اولاد حسین خلیفهای خدا در زمین و حجتهای تعم
براهل او اند **نص دوازدهم** ابن الحدید در نهج البلاغة
و حافظ ابونعیم در کتاب حلیه و حموینی وغیر ایشان از
ابن عباس آورده‌اند قال رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم من سره ان یحیی حیوتی ویموت مماتی و
یسکن جنات عدن غرسها ربی فلیوال علیا من
بعدی ولیوال ولیه ولیقتدی بالائمة من بعدی
فانهم عترتی خلقوا من طینتی ورزقوا فهما وعلما
ویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم
صلتی لا انالهم الله شفاعتی **خلاصه آنکه**
هرکه مسرور شود بآنکه حیوة او حیوة من و موت او موت من
و سکونت او در جنت عدن باشد که پروردگار من او را بدست
خود کاشته پس ولی خود علی را بعد من قرار دهد و دوستی
اولیاء او و اقتداء ائمه بعد من کند چه ایشان اولاد من اند
مخلوق از طینت من و مرزوق بفهم و علم من اند و ویل است

برتکذیب کننده ایشان بغض ایشان او هست من و قاطع صله
من ور ایشان خدا رساند شفاعت مرا ایشان را فصل سیزدهم
ابن شاذان بطریق مخالفان آورده خلاصه آنکه حضرت امیر
فرمود انا وصی نبیکم وخلیفته وامام المؤمنین و
امیرهم ومولاهم الی قوله والحسن والحسین وتسعة
من ولد الحسین خلفاء الله فی ارضه وامناؤه علی
وحیه وائمة المسلمین بعد نبیه وحجج الله علی بریته
خلاصه آنکه من وصی نبی شما وخلیفه او هم وامام مومنان
وامیر ومولای ایشان ام تا آنکه فرمود حسنین ونه ولد
حسین خلفاء خدا در زمین وامینهای او بر وحی او وامامهای
مسلمانان بعد نبی او وحجتهای خدا بر اهل زمین اند فصل
چهاردهم اخطب در حدیث معراج آورده یا محمد انی
خلقتک وخلقت علیا وفاطمه والحسن والحسین
والائمة من ولده من نوری وعرضت ولایتکم
علی اهل السموت والارض فمن قبلها کان عندی

[illegible]

من المومنين ومن جحدها كان عندي من الكافرين

الى قوله يا محمد هؤلاء الحجج وهو الثائر من عترتك

وعزتي وجلالي انه الحجة الواجبة لاوليائي والمنتقم

من اعدائي خلاصه آنکه ای محمد آفریدم ترا و علی و فاطمه و

حسنین و امامان از اولاد حسین را از نور خود و ولایت امامت

شما را بر اهل آسمانها و زمین عارض ساختم پس هر که قبول کرد

او از مومنین است نزد من و هر که قبول نکرد او از جمله کافرین

نزد من است تا آنکه آنحضرت بامر رب العزت نگاه کرد بطرف عرش

اشباح ائمه را دید نماز می خوانند مهدی میان ایشان

چون ستاره درخشنده بود و فرمود ای محمد صلی الله علیه و

آله وسلم این ائمه حجتهای من اند و این ستاره درخشنده از

عترت تو طالب حق من از خلق است قسم بجلال و عزت خودم

مهدی حجت من بر اولیای من و منتقم اعدای من است ۰

نص یازدهم در سوره بقره در ذیل آیة یا ایها الذین

آمنوا ادخلوا فی السلم کافة یعنی ولایت علی ابن ابیطالب

۳۴۹

[illegible]

نص ائمه اثنی عشر

والاوصیاء من بعده **خلاصه آنکه** خدا کافه مؤمنین را امر فرمود
بداخل شدن در سلم و مراد از سلم علی و اوصیاء او بعد است نزد
سنیان با وجود این نصوص صریحه میگویند نص نسبت و
این احادیث آحاد اند محمول بر آنکه ایشان ائمه در فتاوی و احکام
شرع اند **جواب امامیه** که شما منکر بوده‌اید ورود نص بر امامت
احدی و هرگاه نصوص بطرق شما ثابت شده پس حمل آنها
بر معانی دیگر برای برائة قدمای خود و تصدیق ایشان چشم
پوشی از حقتعالی و رسول او می کنید هیچ عاقلی قبول نمیکند
که برای برائت اراذل تفضیح دین و تضلیل مومنین و تاویل
احادیث سید المرسلین نمایند **اما جواب** آحاد آنکه اگر جمیع
احاد را جمع میکنیم تواتر و علم الیقین حاصل میشود که این ائمه
اثنا عشر از عترت محمد ائمه خلق من الله ومن الرسول اند
پس اجماع مخالف نص باطل شد و باینجهت اطالت کتاب نصوص
دیگر ضبط نکرده‌ایم و بکتب امامیه رجوع کن که نص متواتره ضبط
کرده اند فالله حسبی ونعم الوکیل **باب دوازدهم**

از فضائل اهل بیت بدانکه فضایل بحدی اند که
دفاتر و اقلام از تحریر آنها قاصر اند حتی آنکه احمد و سیوطی و
غیر ایشان قایل اند بانکه در قران مدحی نیست و آیۀ یا ایها
الذین امنوا نیست مگر آنکه علی سید و امیر انست و خدا اگر اصحاب
محمد را بمدح در جای یاد فرموده بجای دیگر مذمت ایشان
و عتاب بایشان فرمود مگر علی را بغیر ثنا و مدح در هیچ جا یاد
نفرموده از جمله آن بحضرت امیر در خیبر خلعت یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله فرمود و پوشانید
و در این کل محدثین حتی بخاری و مسلم هم ناقل اند یعنی فردا
این قلعه خیبر بدست کرار غیر فرار مفتوح میشود او دوست دارد
خدا و رسول او را و خدا و رسول او هم دوست دارند او را
از الجمله کل محدثین حدیث طیر ایراد کردند که نزد پیغمبر
طیر بریان هدیه حاضر کردند آنحضرت سه مرتبه دعا فرمود
اللهم ائتنی باحب خلقک الیک لیاکل هذا الطیر معی فجاء
علی و اکل هما بار خدایا بفرست نزد من دوست ترین خلق

خورد اگر باشد این جانور را بجوز و پس علیؑ آمد و هر دو خوردند

اقول لفظ احب افعل تفضیل ست پس تفضیل نسبت بغیر می باشد و این غیر کل خلقت پس خلق اسم جنست پس ازین دو حدیث قطع باشد که علیؑ خدا و رسول را از جمیع خلایق دوست تر دارد و خدا و رسول هم از جمیع خلایق علیؑ را دوست تر می دارند و در خلائق ست جمیع آنچه خدا آفریده یا می آفریند پس علیؑ محبوب ترین کل خلایق عند الله و عند الرسول است و در خلائق هر نبی و ولی و وصی و صحابی و عرش و فرش ست و اگر ابهمزاد نمیبود بروایت مسلم تمام صحابه در خیبر خصوص عمر تمام شب بیقرار نمیشدند و مکرر عمر و انس تمنای آن منقبت و این امارت نمیکردند **لهذا** اگر علیؑ ساعتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جدا میشد دعا میفرمود **اللهم لا تمتنی حتی تریني علیا** چنانچه در مسند احمد و ترمذی و مشکوة ست یعنی بار الها نمیرانی مرا تا آنکه علیؑ را ببینم و تشریح ابیند حدیث مفصلا کلا و جزوا از رساله ناصر العترت الطاهرة در باب انو

۳۵۲

٣٥٣

جمله آن هرگاه علی محبوب ترین کل خلایق ثابت شد پس نتیجه آن هست که خدا و رسول او اسرار و راز خود مخصوص بعلی ع بیان میفرمود چنانچه در ترمذی و مشکوة وغیر آن مروی هست دعی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیا یوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال ما انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی رسول خدا در طایف با علی سخن بگوش و راز میگفت مردم از جمله ایشان عمر گفت که رسول ص با ابن عم خود در راز گفتن طول داده آنحضرت فرمود که من او را مخصوص براز نساختم بل خدا با او راز می گفت و الیضا" وتیکه عائشه متهم شده پیغمبر علی را مخصوص براز ساخت چنانچه در صحیحین مرویست از جمله آن هرگاه احبیت علی ثابت شد پس در مسند احمد و ترمذی ومشکوة مرویست قال صلی الله علیه وآله وسلم لا یحب علیاً منافق ولا یبغضه مؤمن آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم دوست علی منافق و دشمن علی

بحب علی منافق مفقود

سومن بذا منی باشد **ایضاً** در مسند احمد و ترمذی از سعید خدری

مروی ست کنا لنعرف المنافقین نحن معاشر الانصار

ببغضهم علی ابن ابیطالب که ما معشر انصار منافقین را

ببغض علی می‌شناختیم **از جمله آن** در ترمذی و مشکوٰة و

جمله محدثین روایت کردند که امر رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم لسد الابواب الا باب علی یعنی اصحاب رسول

دروازه های خود بمسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نهاده

بودند رسول الله امر فرمود که درهای خود همه مردم به بندند

مگر دروازه علی همیشه مفتوح باشد **از جمله آن** در ترمذی و

مشکوٰة و مسند ست قال رسول الله صلی الله علیه وآله و

سلم لعلی لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری

وغیرک ای علی برای احدی حلال نیست که در مسجد من خود را

جنب سازد سوای من و سوای تو زیرا که علی خانه زاد بود و

خانه زاد در خانه آقای خود محرم میباشد و هر وقت آمد

و رفت ممکن باشد لهذا علی در خانه خدا متولد شده و دروازه

۳۵۴

او بطرف خانهٔ خدا همیشه مفتوح مانده و در خانهٔ خدا اگر جنب راه
برود یا در خانهٔ خدا با حلیلهٔ خود مباشرت نماید جایز است زیرا که
بندهٔ خاص محرم راز است و بخصوصیات خاصه از خواص و عوام
و خود و بیگانه ممتاز میشود پس علی با نبی خصال از جهات اتحاد ممتاز است
از جملهٔ آن جمله محدثین آورده‌اند اخی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال
یا رسول الله آخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی وبین
احد فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انت
اخی فی الدنیا والآخرة وفی روایات اخیتک لنفسی که رسول
خدا میان اصحاب اخوة بست پس علی گریان آمده عرض کرد که
میان من و کسی اخوت نبستی حضرت فرمود که تو برادر منی در دنیا
و آخرة زیرا برای نفس خود موخر کردم چه برای تو کفوی
نیست سوای من **و از جملهٔ آن** اکثر محدثین و مغازی و سیر
و تواریخ نوشته‌اند که وقت مقاتلهٔ عمرو بن عبدود سید البشر
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لضربة علی یوم الخندق

۳۵۵

افضل من عبادة الثقلین یعنی هرآینه یکضرب علی روز
خندق بهتر است از عبادت جمیع افراد جن و انس چه ثقلین
جنسین اند بسبب دخول الف ولام بران فایده استغراق
میدهد یعنی از ابتدا دنیا تا فنا ، ان اگر جمیع افراد جن و انس
صغیر کبیر واناث و ذکور تا اختتام دنیا عبادت کنند البته
ثواب یکضربة علی که بآن عمرو را کشته بیشتر است از ثواب
عبادت جمیع الشان پس در انس انبیا هم داخل اند پس
ثواب علی از ثواب جمیع فریقین زیاده تر باشد الا سید
البشر چه علی و محمد بموجب آیه انفسنا کانه نفس واحد
اند پس فعل علی کانه فعل نبوی صلی الله علیه و آله وسلم زیراکه
وزیر و وصی و نائب محمد است از جمله ان آیه تعالوا ندع
ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و
وانفسکم خلاصه انکه حضرت را امر شد که تو و نصاری نجران
اولاد خود و زنان خود و نفسهای خود را وقت دعا کردن
حاضر کرده باشند باجماع مفسرین بل باجماع امت آنحضرت

بموجب ابناءنا حسنین را وبموجب نساءنا سیده زنان فاطمه
را وبموجب انفسنا علی ابن ابیطالب را خارج مدینه برای آمیز
کردن بغیر دیگر اقارب وازواج با خود برد وبموجب
چند روایت آنحضرت ایشان را بعباء خیبری پوشانیده
دست بدعا فرمود بار الهاً براستی هر سه اهل اند واین چهار نفر
اهل بیت اند فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فنزلت
آیة التطهیر یعنی پس دور ساز اهل کن از ایشان جمیع معاصی
وگناهان وخباثت صوری ونجاسات معنوی را وپاک گردان
ایشان را از ان پاک گردانیدنی پس آیه تطهیر نازل شد ❊
اقول هرگاه نزول آیه مخصوص خمسه آل عبا شده پس درینجا
چند چیز ثابت بود آن حسنین اولاد آنحضرت مبنی وبجای
اواند زیرا که ابن مشتق از بناست پس اولاد را ابن نامیدند
زیرا که مبنی پدر وبجای او بعد او میماند پس حسنین قطعا اولاد
وخلفا وبجای او بعد او اند وحرمت وتعظیم وجمیع کمالات
آنحضرت ص در ایشان ثابت شد ف به نساءنا مخصوص

فاطمه ست چه نسا نزد ابن سکیت از انس ست پس فاطمه مانوس
آنحضرت بوده و اینهم معلوم ست که سید البشر صلی الله علیه و آله و
سلم چه قدر انس فاطمه داشت چنانچه بسفری نمیرفت مگر آنکه
آخر او را و اگر از سفر وارد می شد اول او را می دید و حضرت
بتعظیم فاطمه بر میخواست و دستش میگرفت بهمین وجه جای میداد
لهذا خدا فاطمه را بجهت انس نبی به نسا نسا یاد کرده دیگرے
باشید رجه رسید **سوال** عایشه هم مانوس آنحضرت بوده
اگرچه در این منقبت شریک بوده **جواب** اگر این ثابت شود
پس انس با ازواج از جهت شهوت نفسانی میباشد نه بجهت
قرابت و علو رتبه و انس فاطمه و تعظیم او بجهت قرابت و
معرفت و بجهت عصمت و عبادت و رفعت منزلت داشت
زیرا که پاره دل آنحضرت بوده لهذا مخصوص گشته به فاطمه
بضعة منی من اذاها فقد اذانی فاطمه پاره گوشت منست
اذیت او اذیت منست **نتیجه** آنکه فاطمه و حسنین جزئے از
سید البشر اند پس هر جزو سید البشر سید سادات البشر اند بالضرورة

ومویدا این حسین منی وانا من حسین است یعنی حسین از
من ومن از حسین ام پس باخبت حسنین بخلعت الحسن و
الحسین سید اشباب اهل الجنة وفاطمة سیدة
نساء العالمین ممتاز اند یعنی حسنین دو سید جوانان
جنت اند و در جنت مومنین وانبیا می باشند وفاطمه
سیده زنان عالمیان است ج بلفظ انفسنا غیر علی
دیگری نیست پس مراد نفس خودش نیست چه انسان دعوت
نفس خود نمیکنند واتحاد دو نفس هم ممکن نیست بالضرورت
پس درینجا مساوات ومماثلت علی بارسول ثابت شد۔ و
رسول باجماع افضل کل خلایقست ومساوی افضل خلایق هم
افضل همه است پس علی افضل انبیا بغیر رسول الله است
لهذا زمخشری ورازی وبیضاوی گفتند که این قوی‌تر ادله
است برافضلیت آل عبا، وموید اینحدیث از مرویات احمد
وبیهقی است من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه والی نوح
فی شکره والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی مناجاته

والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابیطالب در این
انبیا هر یکی بالانفراد یک خصلت کامله داشت و در علی خصایل جمیع
ایشان بود پس البته منبع و مصدر جمیع کمالات باشد البته
بالضرورت او افضلست از کسی که در او خصلت واحده باشد پس
علی بعد محمد افضل جمیع ایشان بغیر محمد است و جواب
ایراد رازی سابق بیان شد از جمله مویدات این آیه این حدیث
است لتسلمن او لابعثن الیکم رجلا منی او کنفسی او مثل
روحی فیضرب رقابکم ویاسر ذراریکم ویاخذ اموالکم
قال عمر والله ما تمنیت الامارة غیر ذلک الیوم کنت
اقدم صدری لعله یقول هذا فاقبل علی وقال هو
هذا یعنی ای قوم ثقیف اگر مسلمان نشوید آدمی را میفرستم از
خود چون نفس با روح من باشد گردنهای شما را میزند و اولاد و
اموال شما را میگیرد و عمر گفت در آن روز تمنای امیری کردم
و سینه خود پیش میکردم که شاید بگوید آنم و عمر است پس علی آمد
گفت او این طیبت از جمله آن آیه تطهیر انما یرید الله لیذهب

عَنکُمُ الرِّجسَ اهلَ البیتِ وَیُطَهِّرَکُم تَطهِیراً **خلاصه**
آنکه جز این نیست اراده می کند که زایل و دور میگرداند از شما
اقسام رجس و گناه را ای اهل بیت و پاک میگرداند شما را پاک
گردانیدنی **نزول** مخصوص آل عباست زیرا که احادیث
صریحند پس بغیر فاطمه و حسنین و علی دیگری در این شامل
نیست پس طهارت و عصمت مخصوص پنجتن پاک شد نه بازواج
و نه باقارب دیگر چون عباس و امثال او **نزد سنیان**
در این آیت ازواج شامل اند زیرا که در قصه ازواجست پس
شمول ازواج هم اولی است **جواب** ازواج و اقارب دیگر در این
شامل نیستند زیرا که کشاف و امثال او گویند و در مسلم مرویست
خارج مدینه در روز مباهله آیت تطهیر نازل شده و در آنجا دیگری
بغیر پنجتن نبوده **دیگر در مسند و ترمذی** و بسیاری
از محدثین قایل بآنند این آیه در خانه ام سلمه نازل شده چه پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم بخانه ام سلمه بوده آل عبا، علی و فاطمه
و حسنین را طلبیده زیر عبای خود ایشان را گرفته دست بدعا فرمود

۳۶۱

علی نفس رسول است

اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا - قالت ام سلمة وانا معهم یا رسول الله قال
انت علی مکانک وانت الی خیر یعنی بار آلها این چهار
نفر اهل بیت من اند پس دور کن از ایشان گناهان را و پاک
گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت منهم با ایشان ام یا رسول
الله حضرت فرمود تو بمکان خودی و عاقبت تو بخیر است
پس ازینجا خصوصیت پنجتن ثابت گردید در ترمذی سح جم
غفیر از محدثین چون احمد و ابن ابی شیبه و ابن جریر و طبرانی
و حاکم و امثال ایشان میگویند در باب تفسیر قرآن آورده انس
ان رسول الله ص کان یمر بباب فاطمة ستة اشهر
اذا خرج لصلوة الفجر یقول الصلوة یا اهل البیت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ یعنی رسولخدا
بعد نزول آیه تطهیر بدروازه فاطمه قبل نماز صبح تا شش ماه
هر روز بآواز بلند آیه تطهیر میخواند در منثور آورده
تا نه ماه این آیت تطهیر را بر در فاطمه رفته میخواند اقول

۳۶۳

علت آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیدانست
که با آل عبا هست جفاکار دیگری را در آیت تطهیر شریک
نمیسازند لهذا تا نه ماه بدر اهل بیت رفته بلند میخواند تا که حجت
قاطعه بر خلایق باشد که دیگرے را با ایشان شریک نسازند ؛

جواب دیگر در صحیح مسلم هست در جلد دوم که زید بن ارقم را از
اهل بیت سوال کردند آیا زنان پیغمبر اهل بیت هستند قال
لا ایم الله ان المرأة تکون مع الرجل العصر من الدهر
ثم یطلقها فترجع الی ابیها وقومها اهل بیته اصله
وعصبته الذین حرموا الصدقة بعده زید ارقم گفت
والله زنان اهل بیت نیستند زیرا که مدتی با شوهر مانده بعد
طلاق وموت شوهر زن رجوع بپدر وقوم خود می کنند اما اهل
بیت او اصل ورگ وپی اوست که برایشان صدقه حرام هست اما

جواب آیه تطهیر که در قصه ازواج هست همینست که باتفاق عثمان
بصورت تنزیل قرآن را جمع نکرده لهذا پاره از آیه بجایی وپاره
دیگر بجای دیگر وآیات مکیه در مدینه وبالعکس ضبط کرده پس

بودن این آیه در قصه ازواج تحریف و تصرف و تقصیر عثمان است

جواب دیگر ما قبل آیه تطهیر و ما بعد آن مملو بخطابات مونث

چون کن و هن و لاتبرجن است اگر در این ازواج شامل

میبود ند البته بکثرت ازواج در انهیم عنکن و یطهرکن

میفرمود و حال آنکه بغیر ضمایر مذکر چون عنکم و یطهرکم

ضمیر مونثے نیاورد چه در این مذکر سه نفر علی و حسنین و

یک نفر مونث فاطمه بود و الا بوجود ازواج تسعه و فاطمه زهرا

عنکن و یطهرکن میفرمود **جواب دیگر** آنکه باتفاق سنیان

عایشه در جنگ جمل با مردان نامحرم از مدینه تا بصره

حرکت کرده و هزارها نفر مسلمانان را کشته باتفاق خاطے

و عاصی بوده و نزد سنیان بعد جنگ عایشه توبه ازین گناه

کرده اگر در این آیه تطهیر شامل بوده چنین کبایر از او چرا

بظهور آمده پس عایشه بعد خروج توبه کرده یا نه اگر توبه کرده پس از

گناه توبه کرده و اگر توبه نکرده پس گناه مرده بر تقدیرین

شامل آیه تطهیر نیست زیرا که دروغ خدا و قرآن لازم می آید که

٣٦٤

ورتق جمهور و نظام ایشان و رضوان [illegible]
[illegible] بسبب دخول ایشان بغیر اجازت [illegible]
وادی دخول رسول بغیر اجازت خورده [illegible]
و در ابطال ان [illegible] حدیث
[illegible]

عایشه را معصوم ساخته گناه عمداً کرده با دروغ کل خلایق و
علماء و رسول لازم می آید زیرا که متواتر است که او خروج کرده
پس ثابت شد که خدا و رسول و کل خلایق صادقند که عایشه بعد آیهٔ تطهیر
خروج و گناه کرده پس در آیهٔ تطهیر داخل نیست **سوال** اهل
البیت بحسب لغت و عرف نمیگویند مگر ساکنان خانه را
و ایشان ازواج می باشند و اخراج ازواج از معنی لغوی لازم
می آید **جواب** اهل هم دو قسم اند و بیت هم دو قسم **یکی**
اهل اسمی تا اهل و تانس و سکونت خانه گلی و چوب می باشند و
این ازواج و اقارب دیگر ساکنان خانه چوبی و گلی اند قسم
دوم خانه نبوت و وحی و طهارت است و آل و اهل بمعنی مآل
و مرجع و لیاقت باشد چنانچه پسر نوح را با ثبوت ابوت
و اهلیت از اهل لیاقت و مرجعیت نشمرده بقول انه لیس من
اهلک یعنی این اهلیت و لیاقت ندارد پس در این آیت مراد
معنی اخیر است یعنی کسانیکه لیاقت و اهلیت خانه نبوت و
عصمت و وحی و طهارت دارند پس ایشان مخصوص پنجتن پاک

[illegible] ثابت [illegible]
و در دنیا [illegible] فضل [illegible]
[illegible]
او من كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات

٣٦٥

ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور
يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم وبايمانهم

[illegible]

اند و بعین تشریح اشاره میکنند قول زید ارقم دلیل دیگر بر اینمرام
اگر لفظ اهل تخصیص یافت بحرف ندا که محذوف و بعد ان اهل را
معرف باضافت ساخت بطرف لفظ بیت که قبل الف ولام مردو
جنس بودند شامل جمیع افراد و بسبب اضافت لفظ اهل بیت
و بسبب ادخال الف ولام بر لفظ بیت معرف معهود شدند
پس باین ترتیب و ترکیب از نوع کلی و جنسی شخصی منتخب و
ممتاز میشوند والحمد لله اقول الجمله آیه مودة قل لا اسئلکم
علیه اجراً الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة
نزد له حسناً خلاصه بگو ای محمد سوال نمیکنیم شما را العوض
رسالت مگر محبت در قربان من و همه که اکتساب کجنه
کند ما زیاده میکنیم حسنه او را زمخشری و رازی و ثعلبی و امثال
ایشان روایت میکنند در ذیل آیه قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم الا من مات علی حب ال محمد مات شهیداً
من مات علی حب ال محمد مات مرحوماً من مات علی حب ال
محمد مات تائباً من مات علی حب ال محمد مات علی الایمان

٣٦٦

الکامل من مات علی حب آل محمد بشّره ملک الموت و
نکیر ومنکر بالجنة من مات علی حب آل محمد ادخل الجنة
کالعروس التی تزف الی بیت زوجها من مات علی حب آل
محمد یفتح قبره الی الجنة بابان من مات علی حب آل
محمد ارسل الله ملائکة الرحمة الی زیارة قبره من مات
علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة من مات علی بغض آل
محمد حضر فی یوم القیمة ومکتوب بین عینیه مقنوط
من رحمة الله تعالی من مات علی بغض آل محمد مات
کافرا من مات علی بغض آل محمد لا یشم ریح الجنة

خلاصه آنکه هر که بر مودة آل محمد مرد شهید مرد هر که بر محبت
آل محمد مرد مرحوم مرد هر که بر محبت آل محمد مرد بر توبه مرد هر که
بر محبت آل محمد مرد بر ایمان کامل مرد هر که بر محبت آل محمد بشارة
میدهد او را ملک الموت ونکیر ومنکر بجنت هر که بر محبت آل
محمد مرد داخل جنت میشود چون عروس که نزد شوهر بشب زفاف
میرود هر که بر حب آل محمد مرد دو دروازه بهشت بسوی قبر او مفتوح

۳۶۷

میشوند هر که بر حب آل محمد مرد ملائکه رحمت برای زیارت قبر
او می آیند هر که بر حب آل محمد مرد بر سنت وجماعت مرد هر که
بر بغض آل محمد مرد در قیامت حاضر میشود و بر پیشانی او نوشته
میشود که نا امید از رحمت خدا است هر که بر بغض آل محمد
مرد کافر مرد هر که بر بغض آل محمد مرد بوی بهشت بمشامش نمیرسد

در مسند احمد است قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم

من اذا علیاً فقد اذانی ایها الناس من اذی علیاً بعث

یوم القیمة یهودیاً او نصرانیاً یعنی هر که ایذای علی

کند ایذا من کرده و موذی علی روز قیامت یهودی - یا

نصرانی میخیزد اقول آل محمد اثنا عشر اند فخر رازی

در تفسیر گفته ان آل محمد هم الذین یرجع امرهم الیه و

من کان رجوع امرهم الیه اکثر کان اله ولا ریب

ان علیاً وفاطمة والحسن والحسین کان التعلق بینهم

وبینه اشد التعلقات وهذا کالمعلوم للتواتر فوجب

ان یکونوا هم الآل وایضاً اختلفوا فی الآل فقال

٣٦٨

من سبیل والله
غفور رحیم ولا على الذین
اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا
اجد ما احملکم علیه
تولوا واعینهم تفیض من
الدمع حزنا الا یجدوا
ما ینفقون

بعضهم هم قرابته وقال بعضهم هم الامة فلو حملنا
على القرابة كانوا هم الال وان حملنا على الامة الذين
اجابوا دعوته ص كانوا هم الال فثبت على كلا
التقديرين كونهم الال واما دخول غيرهم فاختلفوا
فيه فروى عن صاحب الكشاف انه لما نزلت هذه
الاية قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و
من القربى الذين يجب علينا مودتهم فقال صلى الله
عليه وآله وسلم علي و فاطمة وابناهما فثبت ان هذه
الاربعة قربى النبي فوجب اختصاصهم بزيادة التعظيم
والدليل على ذلك امور خلاصه آنکه آل محمد کسانی اندکه
امر ایشان راجع بطرف او باشد وامر هرکه اکثر راجع بآنحضرت
باشد او آل است وشکی نیست در آنکه علی و فاطمه وحسنین با آنجناب
اشد تعلقات بودند واین معلوم ومتواتر است پس باین سبب واجب
شد که ایشان آل باشند وهمچنین در آل اختلاف کردند بعضی
گفته‌اند قرابت آنحضرت آل اند ونزد بعضی آل امت است

پس اگر آل را بر قریبان آنحضرت حمل میکنیم باز هم اثنا عشر آل اند و اگر حمل آل بر امت مطیعه میکنیم باز هم اثنا عشر و فاطمه آل اند و در دخول غیر ایشان اختلاف کردند صاحب کشاف روایت کرده که هرگاه آیت مودة نازل شد از آنحضرت پرسیدند که قرابیکه مودت ایشان واجب است کدام اند آنحضرت فرمودے علی و فاطمه و حسنین اند پس ثابت شد از جمیع اقارب آنحضرت این چهار نفر آل اند پس با خبیت اختصاص ایشان بزیادتی تعظیم واجب شد و دلیل بر آن چند امر ست بعد ان ادله بر علو مدارج ایشان نقل کرده و در مودة همدانی و غیره او باسانید مرویست که آنحضرت را در شب معراج جبرئیل با جم غفیر از ملائکه بشارت داد که یا محمد لو اجتمع امتك علی حب علی ابن ابیطالب ما خلق الله النار ای محمد اگر کل امت تو مجتمع بر حب علی مے شدند خدا جهنم را نمی آفرید **الیضاً** دران کتاب وغیر آن مرویست قال صلی الله علیه و آله وسلم لو اجتمع الناس علی حب آل محمد علی ابن ابیطالب لما خلق الله النار اگر

کل مردم بر مودة علی متفق و مجتمع میشدند هر آئینه خدا نار
را نمی آفرید **ایضاً** حدیث دیگر آورده مخاطب بعلی آنحضرت
فرمود و من مات یبغضک فلا یبالی مات یهودیا
او نصرانیا **خلاصه** وقت موت مبغض تو یهودی - یا
نصرانی میمیرد ای علی **متعصبی او سنیان** میگوید
این معقول نیست **جواب** این معقولست زیرا که محب علی
ضال و مضل و فاعل قبیح و فاسدة العقیده نمی باشد چون
سلمان و عمار و ابوذر پس ایجاد جهنم درحالیکه کل مردم بر حب
آنحضرت بالجمال میبودند عبث بود چه حب مستلزم اتباع
اوامر و نواهی محبوب است **دیگر ایراد عظیم آنکه** هرگاه
امت محمد صلی الله علیه واله وسلم بر حب علی جمع میشد پس کفار
و عصاة امتهای سلف را چگونه عذاب میکرد و حال آنکه نزد
علیه تعذیب کفار واجبست **جواب اقناعی آنکه**
نار هفت طبقه دارد بهر طبقی امتی مخصوص است و کفار و عصاة
امت محمدی صلی الله علیه واله وسلم اگر نمیبودند البته خاصه

لعبقه از ایشان که نامش حسن حسیم ابتدی است اقرب جواب دیگر از بعض اکابر معاصرین آنکه بفحوای آیه
و اذ اخذ ربک الست بربکم قالوا بلی خداوند عالم در عالم میثاق از کل خلایق گرفته بود احدیت
کرا ... علی امامکم و در حدیث دیگر علی امیر المؤمنین یعنی رب
شما محمد نبی شما و علی امام شما است پس چون میثاق کل خلایق با عیان ... البته ... همیشه
جواب دیگر آنکه توحید و نبوت و رسالت ختم انبیا است اگر کل امم از سلف و خلف بر توحید با شرایط
آن متفق نبودند ... اصلا ... شد دیگر آنکه باتفاق امت حضرت رسالت و حضرات ائمه اطهار علیهم السلام
علت غائی در ایجاد عالم اند پس ... کرباست ... و التبع ... سلف ... لازم است اللهم
اجعلنا من شیعتهم و ثبتنا علی محبتهم ... آمین

وجود امام مهدی

بدانکه محمد بن الحسن ... در زمان معتمد عباسی در دو صد و پنجاه و شش نزد ابن طلحه پنجاه
هشت متولد شده و جمع غفیر مشرف خدمت هم شده و
اکثر اولیای او در عرب و عجم سایر و دایر بوده خمس و نذور
و هدایا از خلق میگرفتند و فرامین آنحضرت بشیعیان انتشار
میرسانیدند و بانظر جماعتی از سنیان هم رفته اند چون
جامی و ابن طلحه و غیره ابن جوزی و غیر ایشان پس
ولادت آنحضرت بر حقیقت نزد سنیان هنوز متولد نشده

بل متولد خواهد شد چه اگر متولد میشد البته ما هم میدیدیم
والبته از شخص موجود اثری ظاهر میشد وحال آنکه نه شخصیت
او و نه اثر او را دیدیم **جواب** ثبوت ولادت آنحضرت نزد
متفحصین مقطوعی است و حلیمه خاتون در وقت ولادت
قابله آنحضرت بوده و دو صد نفر متجاوز از سنی و شیعه در
غیبت صغری و کبری مشرف خدمت آنحضرت شده و
نوابهائی او در عرب و عجم مشهور بودند پس ندیدن شما تقصیر
از شما است چنانچه شب پره و بوم آفتاب را نگاه نمیکنند بسبب
ندیدن آنها آفتاب را حکم بعدم ظهور و عدم وجود او نمیشود
اما بسبب نبودن اثر او نزد بعضی موثر معدوم نمیشود چنانچه
بسبب نبودن اثر عالم قبل ایجاد عالم موجد و موثر او معدوم
نمیشود گفت **سوال** سلمنا متولد شده لکن بحسب جریان عادة
الله تا این امد مدید و زمان بعید آدمی زنده نمیماند **جواب**
تطویل عمر آدمی و حیوان در اصل ممکن و عادت الله با نهم جاری
است چنانچه بسیاری از امم سلف اعمار طویله کردند چون آدم

قریب یکهزار و نوح دو و نیم هزار و لقمان و عوج بن عنق
تا زمان موسی و سطیح تا ولادت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و سلمان سه صد سال زیست کردند و بسیاری از وقت
وجود خود الی یوم القیمة زنده خواهند ماند اما از انبیا چون
الیاس و ادریس و عیسی و خضر علیهم السلام و اما از
اشقیا چون ابلیس و دجال بطال تا قیامت زنده خواهند
ماند و هرگاه این ثابت باشد با وجودی که وجود ایشان
ضروری نیست پس چرا تعجب اند که بسبب بقاء وجود او
دین خدا در روی زمین جاری و کفر برکت وجود او بالکلیه زائل
میشود و عالم را بعدل و انصاف و دین خاتم النبیین مملو
و مشحون میکند باقی بودن او جایز نباشد و با ثبوت ائمه
مفسرین در ذیل آیة فانظر الی حمارک و شرابک طعامک لم یتسنه
میگویند که آن خر بی آب و علف در همان موضع بسته تا صد
سال زنده ماند و شراب که اشاره بشیر باشد در کاسه تا صد
سال بحال خود باقی مانده تغیر نکرد و خاتم الاوصیاء و فرزند

[illegible] ... ثابت ... [illegible]

ووارد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم است ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... زیست ... [illegible]

۳۲۷

[illegible]

سید انبیا که حجت الله باشد چرا تا این زمان زنده نماند

سوال نزد امامیه وجود امام از الطاف خداوندست پس

وجود و ابقا او برای افاده و هدایت خلق بر خدا واجبست و

غیبت او اگر از جانب خداست خدا قبیح کرده و اگر بخواهش

خود مخفی شده پس امام معصیت کرده **جواب** وجود امام

بذاته لطفست و تصرف او در امور لطفی دیگرست پس متصرف

نشدن او در ظاهر امور چندروزی بطلان لطف لازم

نمی آید چنانچه موسی و عیسی و محمد علیهم السلام در زمانی از ابتدا

بعثت در ظاهر متصرف امور نشدند جواب حکیم جواب بنا **جواب**

دیگر سبب غیبت او کثرت اعادی و جبره شدند من الله

زیرا که بر خدا ایجاد و لطف و اظهار او واجبست اما تمکین او در همه

اوقات عیناً واجب نیست پس سبب غیبت او نه خدا و نه

خواهش خود شده تدبر کن **سوال** از وجود امامیکه فایده مترتب

نباشد وجودش و عدمش مساوی است **جواب** فایده در وجود

امام است چنانچه در وجود آفتاب زیر ابر فواید معلوم عقلاست

٣٧٥

از جمله آن چنانچه حافظ ابونعیم واحمد وامثال
ایشان از سید البشر روایت کرده اند که ان اهل بیتی امان
لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاذا
ذهب اهل بیتی عن الارض لذهبت الارض باهلها
خلاصه آنکه اهل بیت من امان اند برای اهل زمین چنانچه
ستارگان امان اند برای اهل آسمان پس اگر اهل بیت من
از زمین نابود میشوند البته درهمان آن زمین با اهل خود
میرود واز جمله آن فایده در غیبت اوست که حال
غیبت ابتلاء وامتحان خلق باشد پس بغیبت او مطیع ومتمرد
ومحق ومبطل ومقر ومنکر از یک دیگر ممتاز میشود چه تصدیق
درحال غیبت هم عبادتی وکمال اعتقادات است چنانچه
عذاب قبر واحوال قیامت ووجود جنت ونار وتصدیق
بوجود خضر والیاس وادریس وعیسی تکلیف المکلفین است
پس در وجود وغیبت او هم چنین است چنانچه در بسیاری
احادیث بطرق اهل البیت است عن امیر المؤمنین اذا

سئل عن احب الاعمال الی الله قال علیه السلام انتظار

الفرج احب اعمال در غیبت چیست حضرت امیر فرمود انتظار

فرج قایم ال محمد است و در قرآن مدح مومنین بغیب فرموده

الذین یؤمنون بالغیب **سوال** معرفت قطعی چگونه

حاصل میشود که این متولد شده مهدی عیناً حجة الله است **جواب**

امامیه بعد بیان حسب و نسب شریف و صلاح اهلبیت او دعا

امامت کرده قرین بان اظهار معجزه کنند چنانچه نبوت نبی

بمعجزه ثابت میشود **جواب** ابن طلحه شافعی در مطالب السئول

گفته بعلامات ثابت میشود چه هر علامت دلیل بر مدلول خود

میباشد و الا بس طرح اکثر قضایا و احکام شرعیه و عدم

اعتماد بر هیچ بلدی و دوائی و شئ لازم می آید **اما**

علامات مخصوصه مهدی - بعد از بودن او حسینی

آنکه آنحضرت رو روشن و گشاده پیشانی و بلند و کشیده بینی بر رخ

خالی درخشنده است و اسم و کنیت او چون نبی ما صلی الله علیه و

آله و سلم است و عیسی نازل شده بعقب او نماز میخوانند و در دست آنحضرت

دجال کشته میشود و عالم را بعدل و انصاف پر میکنند بعد
از آنکه بظلم و فسق پر شده باشد چنانچه در ترمذی و مشکوة و
شرح السنة بغوی و در صحاح دیگر حالات و صفات آنحضرت
مفصل اند و در بخاری و مسلم هر دو مسند مرویست قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کیف انتم اذا نزل ابن مریم
فیکم و امامکم منکم یعنی آنحضرت فرمود چگونه حال شما خواهد
بود وقتیکه عیسی از آسمان نازل میشود و امام شما شما را امامت
میکنند انتهی ملخص کلام ابن طلحه سوال نزول عیسی و جهاد او
پیش روی او و نماز خواندن عیسی در خلف مهدی و قتل دجال بعین
بر دست مهدی این علامات مخصوصه قریب بقیامت میباشند
اما علاماتیکه از وقت ولادت او الی حین رجعت او دلالت
میکنند و بسبب آن متمسک بوجود او شدند و تصدیق او گردید
کدام است که در دیگر فاطمی نباشد جواب امامیه نص و اظهار
معجزه است و آن الحمد لله از آنحضرت از وقت ولادت
بظهور آمدند و پدرش امام حسن عسکری او را در بغل گرفت شیعیان

خود را نشان داد که اینست امام مهدی شما همین است که عالم را بعدل و انصاف پر میکند و دجال را میکشد اما اجوبه ابن طلحه از مطالب السئول بطلب که چه بیان خوبی کرده **سؤال** در بعض احادیث صحاح چون ترمذی و سنن ابو داود و غیره وارد است که اسم پدر مهدی اسم پدر نبی است و در بعض روایات اسناد نسب او بحسن است و در بعضی بحسین است این اختلاف چه معنی دارد **جواب امامیه** آنکه آنچه در صحاح بسیار از جانبین وارد است همین قدر است که کنیت و اسم او چون اسم و کنیت من میباشد ذکر پدر در یک خبر است معارض متواتر و اکثر نمیشود پس این توهم یا سهو راوی است **جواب ابن طلحه** آنکه اگر صحیح شود این خبر پس دو وجه دارد اول است آنکه مراد آنحضرت از پدر جد اعلی او باشد چنانچه در قرآن و در زبان عرب الی حین جاری است چون آیه ملة ابیکم ابراهیم یعنی ملت پدر شما ابراهیم است و حال آنکه ابراهیم مقدم بوده و آیه در حکایت یوسف واتبعت ملة اٰبائی ابراهیم

ف مراد حضرت از اسم عبد الله کنیت بودش باشد چه سید الشهداء الکنیت ابو عبد الله مشهور بوده و انیهم بر السنه فصحا بسیار است و در بخاری و مسلم است از رسول الله سماه بابی تراب ولم یکن له اسم احب الیه منه که سید البشر علی را ابو تراب اسم نهاد اما جواب اسناد او بحسن آنکه انیهم خبر واحد است اگر صحیح شود ما ول بآنکه نسبت پدری الحسنین و نسبت مادری او بحسنیت چه مادر امام محمد باقر ام الحسن فاطمه بنت امام حسن بن علی ابن ابیطالب است پس به نسبت اباعی حسینی و به نسبت مادری حسنیت آنحضرت

باب الرجعة

بدانکه کافه امامیه را ضروریه مذهب ایشان رجعت است یعنی در زمانه مهدی سید انبیا و اکثر انبیا و ائمه بازده گانه و اکثر کفار و اکمل مومنین از امم سلف و خلف بدنیا رجوع میکنند و بامر خداوند مطلق زنده میشوند برای اظهار دولت حق محمدی و برای انتقام ظلمه خود و انبساط اسلام بر کل روی زمین بنحوی که در دنیا

و از تو بیان روایت است

۳۸۰

دینی سوای دین محمدی صلی الله علیه وآله وسلم باقی نماند و

مفاد آیة لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون

واقع وجاری شود ومنکر آن خارج از ایمان است وبر آن ادله

معقول ونصوص قرآنی واحادیث اهل ثقلین بحد تواتر وارد

اند بنحوی که در هیچ اصلی از دین باینقدر وارد نیستند پس

تاویل آنها بامر دیگر بلا ضرورت ممکن وواجب وجائز نیست

اما عقلی چونکه سابق ثابت شد که خدا بر جمیع مقدورات قادر

وهر مقدور ممکن است پس اعاده بعضی اجساد برای مصلحتی

بطرف دنیا جائز وممکن است پس رجعت جماعتی از خلائق در

زمان مهدی ممکن وجائز است چنانچه در امتهای گذشته

اکثر مراتب بنصوص قرآنی جماعتی بسیار بدنیا برگشتند و

زنده شدند چون آیة الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم

حذر الموت وهم الوف فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم خلاصه

آنکه هزارها نفر از خانهای خود بترس موت وبای برآمدند -

حقتعالی ایشان را میرانده بعد مردن زنده فرموده و آیت

٣٨٣

قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ

عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ

يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ خلاصه آنکه یکی از بزرگان

بنی اسرائیل در براه از زنده شدن و برگشتن مرده در قیامت

تعجب نمود خدا تعجب او را بهمچنین نمود تا صد سال بعد

آن زنده ساخته گفت یک روز یا پاره از روز در موت بسر

انصرام رسید خدا فرمود بل صد سال بعد از مردن تو اسے

چنین گذشته و چون قصه اصحاب کهف که مکرر زنده شدند

هرگاه این ثابت و جایز باشد رجعت در زمانه مهدی چرا

جایز نباشد اما نقلی پس آیات قرآن لاتعد ولا تحصی منجمله

آن قوله تعالی وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ

الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ خلاصه آنکه جماعتی از

کفار و فسقه را عذاب حقیر و صغیر نزدیک بزمانه قیامت بچشانیم

تا که از کفر خود برگردند ائمه اهل بیت میفرمایند که عذاب ادنی

در رجعت بشود و اگر قیامت مراد میبود لفظ یرجعون نمیبود

چه در قیامت برگشتن بدنیا نیست وقوله تعالی وحرام
علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی حرام است که به
عذاب کشتیم ایشان را بر نمیگردانیم اهل بیت ع پیغمبر مانند مردمانی
که برانها عذاب نازل شده مردند پس ایشان در زمانه مهدی ع
بدنیا بر نمیگردند چه بر ایشان حجت تمام شده و اجماع مسلمین
است برانکه کل مخلوق در قیامت زنده میشوند وقوله تعالی
ویوم نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا —
خلاصه انکه برمیخیزانیم از هر امتی گروهی را از انجماعت که
تکذیب ایات کردند اهل بیت پیغمبر مانند زنده شدن بعض جماعات
در روز رجعت است و مراد از ایات ائمه هدی اند چه در قیامت
کل مبعوث میشوند نه بعض چنانچه فرموده وحشرناهم فلم
نغادر منهم احدا یعنی در قیامت همه را حشر میکنیم واحدی را
بی زنده کردن نمیگذاریم وقوله تعالی انا لننصر رسلنا
والذین امنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد خلاصه
انکه خدا یاری میکند جمیع رسولان خود را در دنیا و یوم قیامة

۳۸۴

ابیات رجعة

اهل بیت پیغمبر باشند این یاری کردن در یوم رجعت چه اکثر رسولان
شهید و مظلوم و مقهور و مغلوب از دنیا رفتند و قوله
تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من
کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به ولتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری
قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین
خلاصه آنکه خدا از جمیع انبیا میثاق گرفته که بحمد
صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورید و او را یاری کنید و
ایشان اقرار کردند و وعده دادند پس خود خداوند و خود انبیا
و ملائکه بر انفای وعده ایشان شاهد شدند اهل بیت نبوت
پیغمبر باشند این وعده الی حین وفا داده نشده چه جمیع انبیا با سید
انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در یک زمان مجتمع نشدند و یوم
موعود و سوم وفا و اجتماع ایشان روز رجعت است و بعض این
آیات و احادیث بسیار اند که من لم یعتقد برجعتنا فلیس منا
یعنی هر که اعتقاد و اقرار برجوع ما بدنیا نکنند از ما نیست پس اعتقاد

۳۸۶

برجعت ارجعت نزد سنیان رجعت نیست وایات را تاویل
برکیک چون تار عنکبوت بقیاس ورای خود میکنند سوال
در رجعت چه فائده است جواب اظهار دولت حق محمدی و ازاله
کفر وملل مختلفه واثبات حقوق آل محمد صلی الله علیه واله وسلم و
انبساط ملت واحده اسلام است سوال مهدی در آخر زمان
در حالت ظهور بر کدام ملت از ملل اسلامیه باشد واحکام کدام
مذهب جاری میسازد جواب ملت جد خود محمد صلی الله علیه واله
وسلم وسیر اباء طاهرینش خواهد بود وانچه از مرویات جدش و
ابائش صحیح باشد باقی میگذارد وباقی دیگر بعلم لدنیه که بواسطه
ملک الهام باو میرسد حکم وعمل میکنند چنانچه در دراسات اللبیب
وحاوی هم مسطور است سوال اگر کفار ومنافقین در رجعت بر
میگردند بعض زنده شدن توبه میکنند از معاصی خود پس
خدا اگر توبه قبول نکند ظلمست چه باب توبه تا قیامت مفتوح است و
اگر توبه قبول کرد مطلوب شما حاصل نشود جواب بچند وجه است
اول نزد امامیه رجعت قیامت صغری ست وکفار ومنافقین که

برمیگردند اگر توبه کنند قبول نخواهد بود چنانچه در قیامت بموجب
آیه اذا جاء بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها ایمان
و توبه در وقت ظهور اثر موت قیامت قبول نمیشود دوم
توبه وقت نزول عذاب بر قومی قبول نیست چه رجعت هم برای
اشخاص زنده شده عذاب من الله است توبه ایشان قبول نیست
چنانچه توبه فرعون وقت غرق شدن قبول نشد سیوم
توبه مرتد فطری و توبه عاصی بعد احضار او بدار الشریعت
قبول نیست پس توبه ایشان بعد زنده شدن قبول نیست چهارم
توبه ایشان ضروری میشود زیرا که حقیت محمد و آل او قطعا بعد مردن
دریافتند پس توبه و عبادت ضروری بالاتفاق قبول نیست

تذکره باب دابة الارض بدانکه نزد امامیه

بموجب احادیث کثیره و آیه و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم
دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون
خلاصه آنکه دابة الارض از زمین صفا و مروه بر میآرد و او کلام
و نشان بکند مردم راچه مردم بآیات الهی ایمان نمی آوردند بدست

او عصای موسی و انگشتری سلیمان میباشد بعصا بر پیشانی مومن
نشان میکند باین عبارت هذا مؤمن حقا و بانگشتر بر پیشانی
کفار نشان میکند باینکه هذا کافر حقا و در آنزمان هیچ یکی
نمیماند مگر آنکه بر او نشان میکند و ان بروایات کثیره کنایه از مولینا
علی ابن ابیطالب است چنانچه حضرت امیر ع در خطب و غیر آن ذکر
فرمود و انا صاحب العصا و المیسم که من صاحب عصا و نشانم
ام و در خطبه دیگر فرمود و انا دابة الارض من دابة الارض
ام و نزد سنیان این دابه غیر علی است که شبیه بحیوانات
متعدده میباشد

کتاب المعاد

بدانکه معاد نزد بعضی مصدر میمی و نزد بعضی ظرف زمانی یا مکانی
از عود است پس بنا براین مراد از معاد در اینجا رجوع وجود اول است
بعد فنا یا رجوع اجزاء متفرقه و اجتماع آنها کما کان یا عود حیوة
اصلیه بعد موت و رجوع ارواح بابدان اصلیه مرکبه بعد تفرقه
آنها برای ادراک جزاء اعمال و بیان آن در چند باب است

باب در عدم عالم کبیر

بدانکه نزد اکثر ملیین عالم حادث

وانعدام وابطال آن عند العقل جائز و عند النقل واقعست اما عقل پس بدانکه سابق بیان شد که عالم من حیث الکل والجز حادث ست یعنی از نابود بوجود آمده پس هر حادث قدیم نیست وانچه قدیم نباشد عدم برو جائزست والاقدم وهم حدوث شئے واحد یا انقلاب ممکن واستے بقدم ذاتی لازم می آید این ضروری البطلانست ونزد مثبتین انعدام ممکن یا جدا اصلا ممتنع نمیشود چه نزد ایشان ذات هر شئے بتعاقب وجود و عدم باقی است تخلل عدم ما بین شئے واحد محال ست پس فناء عالم کبیر جائز باشد اما النقل پس از قرآن واحادیث بسیاری صریحست بر فنا عالم کبیر چون قوله تعالی هو الاول والآخر وقوله تعالی هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده وقوله تعالی کل من علیها فان وقوله تعالی کل شئ هالک الا وجهه و خطبه نهج البلاغة هو المفنی للاشیاء بعد وجودها حتی یصیر موجودها کمفقودها ولیس فناء الدنیا بعد ابتداعها باعجب من انشائها واختراعها - الخ

چه اولیت و اخریت تعالی و سبب و وحید بودن تم و هلاکت اشیا

و فنا آنها بتفریق اجزا صادق و صحیح نمیشود بلکه عود ارض

و سما و امثال آن عینا نزد ایشان ضروری دین نیست اگر

مثلی هم عود کند قدحی ندارد بخلاف دهریه که نزد ایشان

عالم کبیر قدیمست زوال نخواهد یافت و نزد جمهور حکما

الحاق عدم بعالم ممتنعست زیراکه انچه قدیمست فنا او ممتنع

و جالینوس در قدم و حدوث عالم متردد است نزد کرامیه و جاحظ

عالم حادث ولکن ممتنع الفنا است و نزد جماعتی جمهور متکلمین

جمع بین الدلیلین عالم کبیر انعدام مطلق یافته بعضی از انها عود میکنند

اما عالم صغیر چون مکلفین مع حیوانات دیگر متفرق الاجزا خواهند

زیراکه اعاده معدوم عینا ممتنع والا تخلل عدم در شی واحد لازم می

آید پس شی واحد اثنین میشود و این خلاف مطلوبست لهذا فنا حیوانات ممتنع

است جواب نزد مجوزین فنا معدوم شی است در حال عدم پس ذات

هر شی بر تعاقب وجود و عدم باقی است و انچه از اثنینیت شی واحد

بجهت عروض تخلل مینخیل میشود امر اعتباریست نه واقعی

والا لازم می آید که تذکر بعد نسیان غیر اول باشد چنانچه اگر مانے را بعد نسیان امری یادش آمد آن مر عینا امر اول ست نه ثانی و نه مثلی و نه تثنیت امر واحد تدبر کن

باب در معاد اجساد مستحقین و مکلفین و عود

آنچه ضروری است بدانکه در معاد چند قول است ا — معاد جسمانی و القول اکثر ملیین و بسیار از متکلمین اسلامیه است ب معاد روحانی است فقط و آن ببرهان عقل ثابت است و القول جماعتی از فلاسفه و جماعتی از صوفیه و جماعتی از فرنگ و یهود است چنانچه ابن سینا در الٰهیات اشارات گفته ان المعاد منه ما هو مقبول من الشرع ولا سبیل الی اثباته الا من طریق الشریعة و تصدیق خبر النبوة الی قوله ومنه ما هو مدرك بالعقل والقیاس البرهانی وقد صدقته النبوة و هو السعادة و الشقاوة الثابتتان بالمقائیس الخ خلاصه آنکه معاد جسمانی بشریعت و معاد روحانی ببرهان عقل و هم نقل ثابت است همچو قوشجی و شارح مقاصد نقل کرده‌اند ج معاد جسمانی

وروحانی بکجا هر دو میشوند این مختار بسیاری از محققین اسلامیه
است چون غزالی وحلیمی وکعبی وراغب اصفهانی وقاضی
ابوزید ومحقق طوسی ومیبد عبد الوهاب وعبد الرزاق بل
کل امامیه فرقه کرامیه وجماعتی از صوفیه چه نزد ایشان خود نفس
مکلف ومطیع وعاصی وقابل ثواب ومثاب ومعذب است
وبدن و اعضا جاری مجرای آلته اوست ونفس نزد ایشان
داخل بدن نیست بعد فساد بدن روح باقی است ودر وقت حشر
ابدان آفریده کما کان تعلق بآنها میگیرند د سعادت جسمانی
است ونه روحانی زیرا که نزد ایشان روح عرض است بفنای
بدن فنا میشود واصلا عود ندارد این مختار قدمای حکما و
ودهریه وجماعتی از صوفیه که وحدتیه اند چه نزد وحدتیه هر شی
که مینماید او در اصل خدا بصورتی خود را اظهار کرده ونموده بعد
موت آن اصل خدا میشود ومنه المبدء والمعاد را این تعبیر
میکنند وبهمین رفته اند جماعتی از نصاری وجماعتی از غالیان
ه بعضی در جسمانی وروحانی توقف محض دارند و امنقول

از جماعتی از اطباء است که روح را از اعتدال مزاج میدانند بفنای
مزاج روح فانی میشود و ایضاً اینمختار جالینوس است چه نزد
او ثابت نشده که روح ایا کیفیت مزاجیست بفنا ان او هم فانی
میشود پس اعاده معدوم ممتنع باشد یا روح جوهر باقی
بعد فساد بدن است عودش ممکن است و معاد اجساد اصلا
نیست بل روح بعض موت از بدن برآمده در عالم عنصر
ببدن دیگر میرود و ابد الاباد در همین دور میباشد این
مختار تناسخیه است

باب در حقیقت روح بالاجمال

بدانکه در ان خلاف عظیم است چهل و یک قول از آن منقول شده
آ - بترکیب و تداخل عناصر در یکدیگر مزاج حاصل شده مستعد
فیضان فیاض مطلق میشود و آن نفس عبارت از روح است
اینقول مختار اکثر اطبا و حکماء فلسفیه است ب نزد بعض حکما
روح عین خونست چنانچه ببر آمدن تمام خون ذبیحه میمیرد
ج نزد بعضی لطیف دم است د نزد بعضی عین تنفس است
که بالا می آید و فرو میرود چنانچه مصلوب و آنکه او را اخفه کنند میمیرد

۳۹۲

۳۹۴

۵ نزد بعضی روح جوهریست متکون از بخاریه ناریه که از
اخلاط اربعه ساکن آن اعضا رئیست قلب و دماغ و جگر از ان
بعروق مع اعضا ساری میشود و او عین عبدال مزاجت ن او
شکل بدن و تخاطیط اعضاست که صغر و کبر و تغیر ندارد روح
عین او بدن محسوس و هیکل مشهود است ط روح اجزاء اصلیه
داخل در بدن و در ترکیب انسان است که در او زیادتی و نقصان
نیست از اول عمر تا آخر این مختار علم الهدی و شیخ مفید در شرح
فصول است ی نزد نظام روح جسم لطیف داخل بدن است
بهر بدن تمام اعضا میسیر دیا نزد ابن راوندی جزء لایتجزی در
قلب است یب روح نزد بعضی لطیف اخلاط اربعه است یج
نزد بعضی در اصل عرضیست سمی بجوهر یک او نه عرض است
و نه جسم و نه جسمانی و اشاره حسیه باو نمیتواند شد بل جوهر مجرد است
خارج از بدن تعلق او به بدن چون تعلق پادشاهیست و اعضا و
بدن بمنزله جنود و آلات او اند این قول مختار محققین حکما و محققین
متکلمین و بعض امامیه و ازیشان مختار محقق در فصول است به

روح امر الله است علم بحقیقت آن کسی ندارد سوای خدا و رسول
و ائمه هدی علیهم السلام و در بیان آن ابهام بل اعراض فرموده‌اند
که قل الروح من امر ربی بگو ای محمد روح امر خدا است پس
تفویض بخدا اولی است این مختار محمد ثمین است **باب دهم**
کیفیت عود اجساد اصلی و ارواح عینی است بدانکه
نزد محققین اسلامیه ارواح بعد مردن باقی تا قیامت‌اند بدانکه بعضی
از اهل اسلام قایل بتجسیم روح در اجساد مثالیه و بر این احادیث
بسیار دلالت دارند اما اجساد پس بعد مردن متلاشی و
متفرق شده مقدار هر عنصری بر گرد خود محول شده تا قیامت
محفوظ میباشند چنانچه بدن شخص که لبثت قال یوما او
بعض یوم و در قصه ابراهیم اجزاء طیور اربعه متلاشی و
مخلوط شده زنده شدند پس در قیامت همان مقدارهای
عناصر اموات از مراکز خود جمع ساخته ترکیب و تالیف آنها
کما کان فرموده هر روحی ببدن خود تعلق بگیرد و معاد اجساد
اصلی با ارواح عینی بلا دغدغه حاصل میشود زیرا که خدا بر جمیع

مقدورات قادر و بجمیع معلومات تفصیل عالم و اجزا میت
معلوم و محفوظ است پس بعد تفریق اجتماع اجزا و تالیف
و ترکیب انها کما کان ممکن و جایز ست پس حشر خلایق با
اجساد و ارواح اصلی و عینی جایز و واقعی ست و مصرح و موید

اینم امر قل یحییها الّذی انشاها اول مرّة و هو بکل
خلق علیم یعنی بگو زنده می گرداند استخوانهای بوسیده را
کسی که اول مرتبه انها را آفریده و حال آنکه او بهر خلقی عالم ست
پس معاد جسمانی حقست و اعتقاد بآن واجب ست **باب**
در وجوب حشر بدانکه کسی که حق الله بر او یا حق
او بر خدا یا میان خود حقی بر یک دیگر می باشد حشر او بر خدا
واجبست نزد امامیه و معتزله بعقل و نقل اما عقل پس با وجهیست
اول آنکه علت غائی ایجاد مکلفین العیاذ ثابت شد این و ایم ست چه و تعالی
فیاض مطلق غنی بذات است حاجتی ندارد و الی حین این
عواید و فواید دایمه درین عالم فانیه و در دار پر مکاره حاصل
نشده پس برای نعم دایمه و قایمه خانه دایم و قایم باشد و آن

نیست مگر دار عقبی و دار آخرت پس برای ایصال ثواب ایشان
اعاده ایشان عینا واجب شد والا نقصان غرض وجزا بخیر
لازم می آید اینچنین حال ست لهذا حشر ایشان بر خدا واجب شد
دوم ثابت شد که باری تعه عدل حکیم ست عبث را بطرف او
اصلا راهی نیست پس در ایجاد بندگان مصلحتی دارد و آن
ایصال ثواب دایم است بواسطه تکلیف والا در ابتدا بلا تکلیف
ایشان را بر ثواب دایم می آفرید و تبرگاه این نکرد و تبین عدل
حکیم بر حق واجب شد که ایشان را ثواب بمکان قایم دایم رساند و
آن دار آخرت است لهذا حشر ایشان واجب است سیوم
فخر رازی در اربعین گفته خلاصه آنکه خدا امر و نهی فرمود
بندگان را بعضی مطیع و بعضی عاصی بعضی محسن گشتند و در
دنیا ایشان را عوض آن حاصل نشده پس اگر ایشان را جزا نهی
نباشد البته عبث و سفاهت لازم می آید لهذا در قیامت
حشر ایشان واجب شد چهارم خدا بندگان را وعده ثواب
و عذاب داده و ایشان را تکلیف فرمود و ایفاء وعده وجزا در حال

۳۹۶

قوله ان کید الشیطان کان ضعیفا

تکلیف حاصل پس اگر اشیا را از جزائی نباشد ظلم وعبث لازم می آید

اما نقلی پس قرآن ازان مملوست چون اَفَحَسِبۡتُمۡ اَنَّمَا خَلَقۡنٰکُمۡ عَبَثًا وَّاَنَّکُمۡ اِلَیۡنَا لَا تُرۡجَعُوۡنَ یعنی آیا گمان دارید که شما را عبث وبیهوده آفریدیم وشما را بطرف ما رجوعی ومعادی نیست

باب بطلان تناسخ

بدانکه تناسخ تفاعل از نسخست ونسخ در لغت بمعنی ازاله وابطال شئ باشد ونزد مفسرین عبارتست از ازاله حکم شرعی سابق بورود حکم شرعی لاحق بنحویکه اگر حکم لاحق نه آمدی حکم سابق برحال باقی ماندی اما نزد تناسخیه اگر انتقال نفس ناطقه انسانی وقت مردن او ببدن دیگر انسانی حادث جدید درین عالم عنصری تعلق گرفت آنرا نسخ گویند واگر ببدن حیوان غیر ناطق منتقل شد آنرا مسخ گویند واگر بجسم نباتی تعلق گرفت آنرا فسخ گویند واگر بجرم معدنی منتقل شد آنرا رسخ گویند وشارح مقاصد از حکما نقل کرده که باجرام سماوی هم نزد ایشان منتقل میشود واهل شریعت آنرا اشتالی میگویند وبالاجمال سابق اسما رجال تناسخیه بیان شد حاجت اعاده نیست

تبصره نزد ملل اسلامیه بالاجماع بل بالجمله باتفاق اهل کتاب هم

تناسخ باینمعانی و انواع باطلست لهذا اصطلاحی نمارند بلی
تناسخ نزد فقها در مواریث میباشد باینمعنیکه ورثه قبل تقسیم میراث
مرده و آن وراثت بر حکم میت آخر منتقل میشود و مسخ نزد متکلمین
جایز بلی واقع شده بموجب کونوا قردة خاسئین و انعبارتست
از تحویل ماهیت و انقلاب صورت نوعیه انسانی مع صورت مادیه بدنی
او بصورت نوعیه اقبح حیوان غیر ناطق بجهة تعجیل عقوبت او در اینعالم
عنصری طبیعیه هرگاه این ثابت شد پس بطلان تناسخ باجماع است و دوازده
و سنت و دلائل عقل باطل است اما ثبوت اجماع بر منع بطلان آن بر
تتبع کتب ملل و قرآن و حدیث لائح است بجهة تطویل درج نکردیم اما عقل
پس منجمله آن بحسب افهام عوام در اینجا پنج دلیل ذکر میکنیم انشاء الله تعالی
اوّل صورت نوعیه بدنی فی الواقع نفس ناطقه زید است اگر منتقل ببدن عمرو
میشود یا در شیء دیگر پس لامحاله لازم و صادق میآید که عمر بعینه در ان واحد
هم عمر باشد و هم زید یا مثلاً هم عمر است و هم سگ یا هم عمرست و هم سنگ
و بخلاف محسوسات بطلانش از جمله بدیهیات است دوم شک نیست که
نفس ناطقه انسانی مدرک جمیع معقولات و کمالات است اگرچه ادراک بتوسط آلات

بدنی باشد لکن مرکوز و مرتسم نفس میشوند چه کمالات و شرارات اعراضند قایم
بجوهر و جواهر او هستند پس انتقال ارواح از بدنی ببدنی دیگر اگر جایز باشد پس
واجبست که کمالاتیکه در بدن سابق حاصل کرده و در این بدن بلا اکتساب موجود
و معلوم باشند و کمالات و معلومات و حکمیات بقراط و جالینوس و افلاطون
و بوعلی سینا و غیر ایشان و نیز تدبیرات و دعاوی فرعونی و نجارت و شرارت
نمرودی و شدادی و امثال ایشان بعد تعلقات ارواح ایشان باین ابدان ما
احدی را از ما یاد و نباید و نمی آید پس بطلان تناسخ از ضروریات است **سوال**

اگر گویند حرکت انتقالی از بدنی ببدنی دیگر موجب سهو و نسیان و عدم تذکر
آن میباشد **جواب** نفس ناطقه انسانی مجرد است یا لطیف هر دو تقدیر جوهر است
قایم بذات پس هر صفت و هر کمالی از نیک و بد مرتسم در او و مستحکم با وست و صفتیکه
قایم با وبود و حلول در او باشد بسبب اختلاف زمان و مکان نمیتواند مختلف و متخلف شود و حینیکه
نوع ظهور موجب نسیان نمیشود خصوصاً بانفصال آنی که زمان التجری نیست از بدنی بر آمده دفعةً ببدنی دیگر
تعلق گرفت **سوم** اگر انتقال نفس از بدنی ببدنی جایز باشد پس واجب باشد که
ابدان حادثه جدیده دفعةً بعدد ابدان هالکه برابر باشند و حال آنکه چنین نیست
چه بسیار وبای عامی و طوفان عامی یا قتل عامی واقع میشود و اکثر ابدان دفعةً هلاک میشوند

بقدر بدنها مساوی عدد آنها حادث می پیدا نمیشوند پس بطلان تناسخ واضح است چهارم
متفق کل حکماست که در بدن بعد ترکیب عناصر مزاجی صالح پیدا میشود که بوجود
آمدن مستعد فیضان حدوث روح میشود و هرگاه این معقول است پس انتقال روحی
از بدنی و تعلق آن به بدن غیر ممکن نیست والا چند چیز لازم می آید منجمله
آن بدن عمرو در وقت استعداد مستعد نفس حادثه خود بود و یا مستعد نفس بدن جایحه
بود چه بدن در آن وقت زنده نمانده یا بمیرد یا مستعد نفس بدن خاصه نبود بلکه هر نفسی
که تعلق باو گرفت مستعد او بود و بنابر اول که مستعد نفس حادثه خود بود حاجت
بنفس دیگر ندارد زیرا که بدن واحد گنجایش دو نفس ندارد و بنابر آن بدن واحد دو نفس
لازم می آید و هر کس میداند که در بدن من روح واحد است بخلاف آن مغلطه است و بنابر
ثانی که مستعد نفس بدن او بود در حالتی که زنده بود و یا نه پس لازم می آید که نفس واحده برای دو بدن
زید و عمر در آن واحد است پس دو شخص شخص واحد اند و حال آنکه بالانفراد دو نفر اند و همچنین خلاف
بدیهیات محسوسات است یا نفس واحد قابل تقسیم است نیم در بدن زید و نیم دیگر
در بدن عمر است هیچ یک کامل و تام نیست و حال آنکه هر دو تام در حالت حیات اند و بنابر
ثالث که مستعد نفس بدن خاصه نبود پس اگر منتقل شده تخصیص بلا مخصص لازم
می آید بهر تقدیر تناسخ باطل است سوال اگر گویند حاجت بدن عمر بروح جود نفس

مفارقت کرده تخصیص کافیست **جواب** کل حکما و اکثر متکلمین معتقدند برآنکه ممکن تا
واجب نشود هرگز موجود نمیشود زیرا که رجحان ندارد و چه فاعل موجب باشد یا مختار پس
اگر بدنی مستعد نفس خاصی باشد وجود آن نفس خاص واجبست والا لازم می آید
تعلق نفسین به بدن واحد یا لازم می آید که با بدان کثیره نفس واحد در آن واحد تعلق
گرفته باشد این ضروری البطلان است **پنجم** نفس ناطقه باین آلة بدنی استکمال
خود باکتساب اخلاق و آداب و علوم کرده و قوی شده و بدن جنین هنوز در
کمال ضعف و قوی و اعضا و عروق و اعصاب و عظام است و از طفل هم در اوائل حال ان
سر نمیزند مگر امور طبیعی و غیر آن پس اگر نفس قوی به جنین ضعیف تعلق گرفت مناسب
حال او و متحمل او نمیتواند شد پس تناسخ بعد الحمد باطل است **سوال** در صحاح احادیث وارد
است ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها
اختلف و حدیث دیگر خلق الله الارواح قبل الابدان بالفی عام
خلاصه آنکه ارواح فوج فوج بودند و هر که از آنها تعارف گردید پس با هم در دنیا
بجهت آن الفت دارند و هر که تنفر کرد تنفر دارند و خدا آفریده ارواح پیش از ابدان
دو هزار سال چنین احادیث دلالت بر تناسخ دارند **جواب اجمالی آنکه** اشاره
به تناسخ ابدا نمیکنند فضلا عن الدلالة **بلکه** دلالت میکنند برآنکه ارواح

۴۰۱

تقدم بر ابدان دانند و نزد علما بشبه موجه اند - ا - مراد از حدیث اول تشبیه تناظر
و تناسب ارواح است که مبنی بر ترتب بعد از جهه ابدان باشد و از حدیث دوم
تقدم ارواحی باشد که مآل حال نفوس ناطقه بعد استکمال اتصال آن ارواح باشد
که بلسان حکما نفوس فلکیه و عقول مجرده باشند و بلسان شرع ملائکه باشند و
از این باب حدیث اول ما خلق الله روحی - ب - نزد شیخ مفید
مراد از این چنین احادیث اما تقدیر ارواح قبل ایجاد اجساد در علم الهی باشد و بعد
آن اختراع اجساد مع الارواح فرموده - ج - نزد بعضی مراد از تقدم ارواح
و تناظر و تناسب انطباع اشباح بنی آدم است که قبل تکوین جسد عنصری شبح هر فرد
عنصری باشد آفریده چنانچه در دعا ظهر یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح
حضرت صادق علیه السلام تفسیر فرموده سوال نص جلیست بر تناسخ آیه
کونوا قردة خاسئین جواب بدانکه بیان شد معنی تناسخ که در عالم
عنصری روح او بعد از بدون تعلق ببدن دیگر بگیرد و این آیت نص بر مسخ است
که تحویل ماهیت انسانی با قبح صورت حیوانی برای تعجیل عقوبت در دنیا باشد
سوال آیه نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها نص صریح بر تناسخ
است جواب قطع نظر از تفسیر این آیه در حال اهل جهنم وارد است که بعد حشر

۴۰۲

جلودشان جلود جدیده اختیار پیدا میشوند سوال آیة ونحشرهم یوم
القیمة علی وجوههم نص بر تناسخ است جواب این آیة نص جلی است
بر حشر انسانی بصورتهای خود سوال احادیث برزخ نص قاطع اند بر
تناسخ جواب اجساد مثالی که ارواح بعد فراغ از قبر در آنها داخل یا تعلق
بآنها میگیرند جماعتی از متکلمین منکر آن اجساد اند ولفرض تسلیم تاویل
ممکنست که ارواح شکل اجساد حسب قابلیت جسم نورانی با ملائکه مینمایند
چنانچه جبرئیل علیه السلام بعضی بصورت نورانی بعضی بصورت اعرابی دیدند والحمد لله
بطلان تناسخ بصورت اجمال مبرهن شد **باب حشر غیر مکلفین**
بدانکه غیر مکلفین از اطفال و مجانین و بهایم و طیور بل کل ذی حیوة اگرچه
ایشان مکلف و مستحق عوضی تکلیف نیستند لکن از روی سمع حشر ایشان واجب
وان مقتضی حکمت و عدل تعالی است بل آن امری ایصال عوض الم از مرض و امثال حشر ایشان
واجب عقلا است سوال بر که قایل بدوام عوض الم است پس نزد ایشان غیر
مکلف از انس باشد چه از بهایم باشد ابقاء او دایما واجب است وآنانکه بانقطاع عوض
الم قایل اند نزد ایشان بعض مستیفای حقوق یا بعد مالی کل بهایم دفعتا خاک
بشوند والا عبث و ظلم لازم می آید تعالی الله عنه اما سمع پس از جمله آن آیة

وَاِذَا الْوُحُوْشُ حُشِرَتْ یعنی ہنگامیکہ وحشیان حشر کردہ میشوند و آیۃ
وما من دابۃ فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیہ الا امم امثالکم
ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربہم یحشرون خلاصہ آنکہ ہیچ
جانوری روندہ بر زمین و پرندہ نیست مگر آنکہ امتہا امثال شما اند خدا تفریط در
کتاب نفرمودہ از ہیچ چیزی پس حیوانات بعد حصول وجود نفخ ثانی اسد محشور میشوند
این نص عام و دلیل تام بر حشر حیوانات است و در صحیحین از ابو ہریرہ
مرویست قال ﷺ یحشر جمیع الخلائق فی القیمۃ من البہائم و ۳۰۳
الدواب والطیور وکلما کان فیبلغ من عدل اللہ تعالی انہ
یاخذ للجماء من القرناء فیامرہا ان یصیر ترابا ولہذا یقول الکافر
یا لیتنی کنت ترابا خلاصہ آنکہ جمیع خلایق از بہائم و دواب طیور جمیع
آنچہ ذی حیوۃ باشد محشور شدہ بعدل الہی میرسند حق بی شاخہا از باشاخہا
میگیرد و بعد آن ہمہ خاک میشوند لہذا کافر میگوید کاش منہم خاک میشدم و نزد
جبریہ و حشویہ خوارج اطفال مخلوق کفار در حکم آبای خود بودہ و در نار ابدا اشقیا
و بنا بر قاعدہ جبریہ کہ ہیچ بر خدا واجب نیست نہ حشر و نہ
جزا اعمال و نزد صوفیہ وحدتیہ حشر عبارت از تجلیات مکمن وجوب است

نزد تناسخیه حشر عبارة است از انتقال روح درین عنصر از بدنی به بدنی و نزد
حکماء و اکثر صوفیه حشر روحانی باشد نه جسمانی و نزد دهریه
حشری نیست بلکه همچو قدیم یکی می آید یکی میرود شبهات چند شبهه
اوّل آنکه اعاده معدوم ممتنع است اگر عود کرد مثلی است نه اصلی

سویدان قول تعالی است اولیس الذی خلق السموت والارض بقادر

علی أن یخلق مثلهم بلی وهو الخلّاق العلیم مثلی را ذکر فرموده
نه اصلی را جواب اجمالی بچند وجه است اوّل اعاده ممتنع للذات یا
ممتنع للغیر است پس اگر ممتنع للذات است باید در اول وهم در ثانی
ممتنع باشد و حال آنکه در ابتدا ممکن بود و اگر ممتنع للغیر است پس
زوال امتناعیت غیری جایز است زیرا که ممتنع بالذات نیست پس عود او
ثانیا جایز و اصلی است دوم وجود ثانی عین ماهیت اول است زیرا که
اجزاء معلوم مرکب و مولف کما کان چنانچه تذکر بعد نسیان عین اوست
اگرچه بعض عوارض مشخصه چون صورت و مزاج عینا باشد والا لازم می آید
طفل در حال جوانی و پیری همان طفل عیناً نباشد سوم مصرّح اخبار امام

است قل یحییها الذی انشاها اوّل مرّة وهو بکل شیء علیم

۴۰۵

وآیة وهو الخلاق العلیم **خلاصه** آنکه محیی و معید اشیاء فانیه
کسی است که در اول انکه نابود بوده موجود آورد زیرا که فاعل او بهر شیء
وبهر ذره عالم است که چه مقدار وچگونه بوده تا ما و علی آن ممکنست پس پیدا
جمع بین الدلیلین چنین است که مراد از آیة مثل مثل غیر مستلفین چنین ... وبعینه
از مثل مساوی شخص اول درکم وکیف وهیئت باشد **شبهه ثانیه**
اگر مره ثانیه عود میکند عینا انمحال است زیرا که ترکیب عناصر مستلزم
مزاج است وکمال مزاج مستحق فیضان روح از خود بدن میشود پس اگر روح اول
هم عود میکند بدن واحد محل دو روح میشود واین بالضرورت باطل [illegible]
است **جواب** سابق ثابت شده که خدا فاعل مختار است نه قادر موجب
پس هر که قادر مختار باشد اورا ممکنست که تعلیق روح اول وتاخیر روح ثانی
میکند **شبهه ثالثه** هرگاه اجزاء بدن زید منتشر پاره بمغرب پاره بمشرق
پاره بجنوب وشمال پاره ازان لقمه حیوانات بری وبحری وپرندگان پاره
درخاک پاره محترق غبار شده بباد فنا داده پاره ازان جزو اجسام وجماد
شده اجتماع آن چگونه میشود **شبهه رابعه** هرگاه کافر زید را خورد
وعادت طبیعت تحلیل است پس او جزو بدن زید شد پس اگر زید را باهمین

۴۰۶

اجزاء او داخل جنت کرد کافر را داخل کرد و اینخلاف اجماعست و اگر داخل نار ساخت با وجود جزء کافر در او پس زید را که مومن غیر عاصی است بلا حق داخل جهنم ساخت اینهم مخالف عدل و اجماعست **وایضاً** اگر ماکول عود کرد آکل را معاد نیست و اگر آکل عود کرد ماکول را معاد نیست پس آکل و ماکول ناقص البنیه والاجزاء عود خواهند کرد **جواب** بچند وجه است **اول آنکه** در فن طب ثابت است که در آکل و ماکول اجزاء اصلیه از ابتدا عمر تا انتهاء عمر یکجا باقی اند زیادتی و کمی در آن متصور نیست پس جمیع آنچه خورده و محلل میشود اجزاء فضلیه اند نه اصلیه و اجزاء اصلیه ماکول در هر حال محفوظ و معلوم باری اند پس حشر آکل و ماکول عیناً در اجزاء اصلیه خود میشود **دوم** بر خدا واجبست حفظ اجزاء اصلیه ماکول از آنکه جزء فضلیه آکل شده چون منی و نطفه بر آید و او منعقد شده شخصی دیگر متولد می شود زیرا که خدا فاعل علیم و خالق و قادر بالاختیار و ولی ایجاد و اعدام است والا ایجاب باری جل تعالی لازم می آید و این محال است **سوم** سمعیات است از جمله قرآن آیه **وهو الخلاق العلیم** و آیه **وهو بکل شیء علیم** است یعنی خدا خلاق داناست و او تعالی بهر شیء کماً و کیفاً و مقداراً و جهة

عالم بیکدیگر جدا است پس حشر اکل و ماکول باجزاء اصلیه خود واقع میشود **شبهه خامسه** در اعاده اجساد و ارواح تولد بدن بلا توالد لازم می آید این بالضرورت باطل است **جواب** تولد بلا توالد لازم نمی آید زیرا که عود موت تولد جدید نیست و بالفرض اگر جدید هم باشد قبیح و محال نیست چنانچه تولد آدم و حوا و ملائکه و شیطان بلا توالد بوجود آمدند **شبهه سادسه** اعتقاد دوام حیوة با احتراق اجساد و بهار ممتنع است **جواب** تبقیه حیوة با احتراق امر ممکنست نهایت الامر مخالف عادت است و آن ممتنع نیست

باب احیاء اموات در قبور

بدانکه احیاء اموات و سوال و عذاب و ثواب ایشان در قبور واقع زیرا که ممکن است و هر ممکن مقدور تعالی است و بران قرآن و سنت ناطق است **اما قرآن** پس از جمله آن **آیه** امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین احد اماتت بعد تولد در دنیا و ثانی اماتت بعد احیاء در قبر است **و آیه** النار یعرضون علیها غدوا و عشیا یعنی آتش عرض کرده میشود اموات را در صبح و شام این عذاب قبر است زیرا که خدا فرموده و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب یعنی روز قیام محشر ایشان را گفته میشود که داخل شوید ای آل فرعون در شدیدترین عذاب اما سنت

بحد تواتر رسیده که آنحضرت فرمود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة
من حفر النیران یعنی قبر باغ جنت یا گودی از نار جهنم میباشد در صحیحین
مرویست که آنحضرت گذر فرمود بدو قبری فقال انهما یعذبان وما یعذبان
عن کبیرة بل لان احدهما کان لا یستنزه من البول واما الثانی فکان
یمشی بالنمیمة پس پیغمبر فرمود این دو مرده معذب میشوند برای آنکه یکی خود را
از بول پاک نمیکرد و دیگر نمامی و چغلی مردم میرفت و قال استنزهوا عن
البول فان عامة عذاب القبر منه یعنی خود را پاک سازید از بول چه عذاب

عام برای عموم پرهیز از بول است و قال فی حق سعد بن معاذ لقد ضغطته
الارض ضغطة اختلفت بها اضلاعه پیغمبر فرمود سعد بن معاذ را قبر فشار داد
بسبب آن اضلاع یکطرف او بطرف دیگر رفتند پس اعتقاد بآن واجبست و فیها مسائل
و کرامیه سوال و عذاب قبر بلا حیوة میت را میشوند چه نزد ایشان الم و لذت مشروط
بحیات نیست و نزد ابن راوندی حیات در میت موجود است چه موت ضد
حیوة نزد او نیست میت عاجز از بجا آوردن افعال اختیاریست چون صاحب
سکته نزد ضرار بن عمرو و بشر المریسی و ابو القاسم بلخی و اکثر معتزله سوال
و حیات قبر و عذاب آن سفسطه میدانند سوال بعض اموات مصلوب میشوند و

ایشان را حرکت و تغییری نمی‌بینیم و همچنین در قبور بعضی اموات را تغییری در بدن
و لباس چند نبش قبورشان نمیدیدیم و بعضی را درندگان و چرندگان و پرندگان
خوردند و اجزا او متفرق در بطون و حواصل اینها شده و بعضی را سوزانیده خاکستر
را بباد فنا داده در چهار طرف دنیا برده پس فشار و عذاب و سوال نکیرین در بطون اینها و
در چنین متفرقات و واقعات با چنین احوال نزد عقلا سفسطه است **جواب**
بمشاهده نشدن حرکت و تغیر و کلام ثابت لازم نیست که چنین امر غلط و سفسطه
باشد چنانچه حرکت صاحب سکته را نمی‌بینیم و جبرئیل را پیغمبر میدید و اصحاب مجلس او
نمیدیدند و ملائکه و شیطان و جنیات را الحال هم بچشم محسوس نمیکنیم اما در رد و صورت
آخر ممکن است که در بعض اجزا که باقی از میت مانده باشد حیوة بافته مسلط شود و
اصح نشئت آنچه حضرت صادق ع در جواب زندیق فرمود و خدائیکه والی همین است
همان والی سوال است پس ثابت شد در اینجا میت را سوال میشود چه در نار چه در آب چه
در هوا چه در خاک چه در حواصل طیور و سباع باشد **نصر الله کابلی** نقل کرده
خلاصه آنکه روزی یهودی نزد عثمان ع حاضر شده کاسه سر آدمی تازه مرده از بغل
آورده گفت شما مسلمانان اعتقاد دارید که میت در قبر زنده و معذب میشود و این یهودی کافر و فاسق
بود باعتقاد شما از این میباشد پس قبر او را شکافته سر او برده ایم هیچ تغییر و اثری از عذاب

در او نیافتیم عثمان مع اصحاب از جواب عاجز شده بجناب امیر فرمود که بحضرت حق تعالی خودرا
بموسی اسم وحی فرستاد در همانحال جبرئیل را فرستاد و سنگی که مرا خلاص کند بانجماعه بر این فرقه او ساخت
و عفاشهامی تو مطلع شده بودند پایه یهودی گفت و بعد آن حضرت فرمود این سنگ را بر آتش بنه
بر آن آتش بنه آورد و بعد آن حضرت فرمود همین سنگ بدست لمس کن تا اثر حرارت آتش را
محسوس شد یا نه یهودی گفت نه حضرت فرمود سبحان الله تو در اینعالم جاهلی استغنا و دنیا از خلاف
خود دیدی این شان بر فرمایاد و تو مطلع نشده و از این سنگ آتش بر آورده حرارت اثر آتش را
دست تو محسوس نمیکند و حال آنکه مملو از آتش است پس چگونه حال شخصی دریابی که تو در عالمی و او در
عالمی دیگر باشد یهودی مسلمان شد و صحابه عثمان تکبیرات بلند کردند و گفتند لولا علی لهلک عثمان
گفتند پیروی تخیله و بعض متعه شان که نخبه باشند ما انت بمسمع من فی القبور چه معنی دارد جواب
متفق اهل تفسیر بر آنکه این آیه در شان آن قرن تمثیل کفار بحال مردگان نازل شده یعنی اهل قبور
چنانکه اموات قابل شنوایی حرف و کلام نیستند همچنان کفار بسبب رسوخ کفر در شان چون مردگان
در تمام کلمه اسلام نمی

باب وجود جنت و جهنم جسمانی الی الان

بدانکه جنت عبارت از دار تربیت که اهل ایمان و طاعت را بعوض آن بعجیل داده میشود
و جهنم هم عبارت از دار عقاب که کفار و عصاة را بعوض آن بعجیل داده میشود و درین هر دو جای
طبقات و الوان نعمات و الوان عذاب وجود است جسمانی چنانچه از احادیث صحیح و از قرآن ثابت است

۱۳۱

باب وجود جنت و جهنم

متواتره **اما قرآن** پس از جمله آن آیه واذ قلنا یا آدم اسکن انت وزوجک
الجنة وکلا منها رغدا تا آخر کلام اگر خدا آدم و حوا را ساکن جنت و امر بخوردن ماکولات
آن فرمود آخر الامر برآورده شد **ایراد** اگر این جنت آخرت میبود بمقتضی قرآن و بالاجماع ابدا
از آن برآورده نمیشدند **جواب** خلود جنت مشروط بعد قیام قیامت بالاجماع است نه
قبل از آن و حمل این جنت بر بساتین دنیا و عدول از ظاهر قرآنست بلاضرورت جایز
نیست و الا پیغمبر ما و جبرئیل در رضوان نمیآمدند و **منجمله** آن در حق جنت فرموده
اعدت للمتقین و در حق جهنم فرموده اعدت للکافرین - و برزت الجحیم
للغاوین معدوم معدوم نمیشود پس وجود آن بلفظ ماضی که اعدت و برزت باشد
تاکید اکید در وجود آنها باشد **اما از سنت** قصه معراج است که پیغمبر صلعم در
آن شب برود بچشم مشاهده نمود و فواکه جنت نوش جان فرمود **تنبیه**
در وجود جنت و جهنم خلافست آیا جسمانی است یا روحانی فقط یا روحانی و جسمانی هر دو است
یا خیالی و عقلی فقط یا بالکل جنت و جهنم نیست **اول** مختار اکثر ملیین است **ثانی**
مختار اکثر حکماست **ثالث** یعنی روحانی و جسمانی باشد مختار جماعتی متفرقه
از اشاعره و معتزله و غیر ایشان چون غزالی و امثال او و جماعتی من الاولیاست **رابع**
که خیالی و عقلی باشد نه واقعی مختار صوفیه است **خامس** که بالکل جهنمی و جنتی

نیست انحصار وهر دو یست اما سادس مختار تناسخیه است که در دنیا شخص
نیک وطبع در اجساد حسنه انسانی عبارت از جنت باشد وشخص عاصی
بحسب حال خود در اقبح اجساد حیوانی عبارت از جهنم باشد میروند نعوذ
بالله من ذلک وقائلین در وجود جنت وجهنم جسمانی الی الآن
باز خلاف کردند مختار امامیه واکثر اشاعره وبعض
فرق دیگر آنست که موجود الی الآن است ومختار اکثر معتزله آنست
که در قیامت پیدا میشود وبچند دلیل اوّل اگر وجود جنت وجهنم الی
الآن باشد بلا فائده عبث باشد جواب آماده ومهیا بودن دار الجزا
لطف موجب تقریب عباد بطاعت وتبعید ایشان از معصیت باشد پس
آنچه او لطف باشد ایجاد وایقاع آن واجبست وترک لطف بر خدا قبیح و
ممتنع است دوم اگر جنت وجهنم الی الان موجود میبودند البته بموجب
کل من علیها فان - وکل شیء هالک الا وجهه هلاک میشوند
وحال آنکه بموجب آیه اُکُلُها دائم جنت وجهنم بلا زوال دایم میباشند
جواب تاویل آیات بچند وجه است اول هر چه ممکن باشد او بحد
ذات امکانی فانی وهالک است دوم مراد از فنا وهلاک آنست

که بعد تفریق الاجزاء قابل انتفاع نیست **سوم** محتمل است که ضمیر وجهه راجع
بطرف شی باشد پس باین معنے باشد که هر شے هالک است مگر ذات او
چهارم بفرض تسلیم که هلاک جنت و نار میشود پس بیک لحظه معدوم
شدن هالک محسوب نمیشود و اما تاویل آیه **اکلها دائم** اکلها
دائم است یعنی ماکول و منحی جنت دائم است و بدیهی ست که بالکل منقطع میشود
آنچه خورده شد **سوم** این جهنم و جنت در آسمانها و زمین نمیگنجند
زیرا که خداوند عرضها السموت والارض عرض آن آسمانها ۴۱۴
و زمین است و اگر بالای آسمانها باشد خرق والتیام لازم می آید و اگر
در غیر اینعالم اند او ثابت نیست **جواب** جهنم و جنت در اینعالم
اند اما **جهنم** تحت زمین هفتم است **و جنت** بالاے آسمانهاے
هفتگانه متصل عرش رحمن است بدلیل عند سدرة المنتهى و عندها
جنة الماوی نیز گنجایش وعرش دارد اما **خرق والتیام**
لازم نمی آید در افلاک غیر محدد الجهات دیگر حدوث افلاک
متفق علیه است پس بثبوت این اعدام آنها جائز و بجواز اعدام خرق
آنها در قیامت جائز بل واقع ست دیگر خرق والتیام وقتے ممتنع باشد

که فاعل افلاک جاہل وخالق آنہا موجب باشد وعلاوه براین ما میگوییم که در
افلاک ابواب مقرر اند والا در عروج ونزول ملائکه وآدم وحوا علیهم
و جبرئیل و پیغمبر ما صلعم آنچه جواب شما است جواب ما است **باب
المیزان** - بدانکه میزان عبارت است از ما یعرف به
مقادیر الاشیاء و در موضوعیت آن طبین را خلافی عظیم
است اکثر علمای اسلامیه بر آنند که ترازوی حقیقیست که عبارت از عمادی
واز دو کفست یکی نورانی - و دیگر ظلمانی باشد و ترازو
۴۱۵ قطع حذرت میکنند وبعد آن ایشان خلاف کردند که میزان بکل اهل حشر
یکی باشد یا نسبت بهر شخص واحد یا بتعداد عقاید و اعمال نسبت
بهر شخصی متعدد می باشد مختار متفرق جماعات تولی تفرقست پس
ایشان در کیفیت موزونات خلاف کردند مختار جماعتی است
که هر عمل مجسم شده موزون میشود و مختار جماعتی که اعمال
مومن بصور حسنه و اعمال کافر بصور قبیحه مجسم شده توزین میشود و
مختار جماعتی است که صحایف اعمال را توزین میشود و این مختار
اکثر است قول ثانی آنکه میزان کنایت از عدل الہی است که

قول ثالث آنکه در قیامت بسبب آن حق از باطل ممتاز میگردد
قول رابع میزان علم آلهیست نه ترازوی حقیقی چه او فعل جاهل است
قول خامس آنکه میزان هر امتی نبی هر است و وصی او ست
جمعا بین الادله است و این مختار محققین متقن است چنانکه غزالی در مضنونه
نقل کرده ملخص کلامش آنکه میزان در اصل عبارت است از چیزی که مقدار
اشیای آن معلوم میشود و همین است معنی حقیقی او و روحش باشد اما برای
آن قالبهای مختلفه و صورتهای متشتته بعضی از آنها حسی است چون بصر بس او میزان
الوان و سمع میزان اصوات و ذائقه میزان طعوم و مثال آن هم باشند و بعضی آنها
معقول است اما میزان اجرام و اثقال ترازوی ذی کفتین و میزان مواقیت
و ارتفاعات اسطرلاب و میزان دوایر و قسی پرگار و میزان عمادیه
و میزان خطوط مسطر و میزان اشعار عروض و میزان علوم منطق
و میزان کل عقل مستقیم است اقول اگر چه کلام غزالی خالی از لطف نیست لکن
عدول از ظاهر قرآن بلا ضرورت جایز نیست لهذا قول اول اظهر است سوال اگر
میزان حقیقی مراد باشد پس مرجع آنچه و اما من ثقلت موازینه ثابت میشود
که برای شخص واحد بسیار موازین باشند پس این همه موازین چه فهمیده شود جواب

بخود جہت ا- موازین بلفظ جمع برای اظہار جلالت وعظمت موزون است ب نزد بعضی موازین جمع موزون است پس جمیع موزونات شخص واحد را وفقاً از میزان واحد بر می آرد- ج نزد بعضی برای ہر مکلف میزانے بالانفراد است اما میزان کبیر واحد است

باب الصراط

- بدانکہ صراط در اصل طریقست ونزد اکثر ملیین جسر ممدود بر متن جہنم طرف واحدش بر درجنت وطرف دوش در میدان محشر میباشد باریک تر از موی تیز تر از دم شمشیر وہر یکے از نیک وبد ونبی و ولی بران بیگزرد وہمین مراد است از ورود کل خلایق بران در آیۃ وان منکم الا واردھا کان علی ربک حتما مقضیا یعنی از شما کسی نیست مگر آنکہ بران وارد میشود بر خدا این امر محتوم ومقضی است ونزد عبد الجبار واکثر معتزلہ مراد از صراط طریق جنت ونار است لقولہ تعالی فاھدوھم الی صراط الجحیم یعنی کفار را بنمائید راہ جہنم را- و میگویند اگر صراط اوق از موئے واحد از دم شمشیر باشد عبور ممکن

نیست و اگر امکان باشد پس عبور بران انبیا و مومنین را تعذیب
است و ایشان گاهی معذب نمیباشند **جواب** عبور بران چرا
ممکن نباشد چنانچه عبور بر آب و هوا ایشانرا ممکن باشد غایت الامر
خرق عادت است بعد آن خدا مومنین را تسهیل میکند چنانچه وارد
است که **بعضی** چون برق و **بعضی** چون باد و
بعضی چون اسپ بدو و **بعضی** بدست و پای
بگذرند **و نزد بعضی** صراط ادله و حجج بر معرفت است
و نزد بعضی صراط محض طاعات و عبادات است چون صلوة
و صیام و زکوة است **و نزد بعضی** صراط محض اعمال ردیه
و سیئه باشد و سوال و مواخذه بران گاه مرور بر آن باشد **و نزد
محققین** صراط راهی است مستقیم موصل الی الله در آن افراط و
تفریط نیست پس هر که در دنیا ازان میل بیمین یا یسار کرد و از خط وسط
بر آمد گمراه در دنیا و آخرت است **و این** راه در دنیا برابر بحیثیت مسیر او
و آن ظاهر شریعت تبوسط آل محمد است مومن بآسانی کافر و منافق را
ادق از موی و احد از دم شمشیر چنانچه ابن نجار شیخ مفید از اصحاب ما است ٭

باب الحساب

باید دانست که متفرقات الی آخره ... در اعمال متفرقه نافعه ... مغفرت ... متفرقات را ... حضرت ... متفرقات ... حساب ...

مضمون العرائس

۴۱۹

باب الحساب والسؤال

بدانکه حساب در اینجا عبارت از جمع متفرقات مقادیر و تعریف مبلغ آنها است چه حساب نیست مگر آنکه مراد ور اعمال متفرقه نافعه و ضاره از نیک و بد مقرره و مستعده هست تحقیق کنند تنها را شنیده‌اند غیر عالم الغیب والخفیه هرگاه متفرقات هر آدمی جمع شده و بران اطلاع مکلف را داده گردد آنچه تعریف بحساب سوال میکنند این نزد اکثر ملیین ثابت و واقعی است بخلاف جمعی از معتزله بغدادیه و بصره که حساب و سوال کار جاهلان بی خبران است جواب سوال حساب من الله از جهت جهل و جهلی نیست بلکه برای اظهار عدل خود و قطع عذر مکلفین است و نزد حکما و نزد باطنیه و نزد صوفیه امور شرعیات را حقیقتی نیست و میگویند که انبیا بحسب افهام خلایق و عقول ایشان کلام میفرمودند و ایشان از آنچه ظاهر شریعت میکردند تا تحصیل این فضایل و درک کمالات و فهم و ادراک آنها شود و آنچه قیامت است نزد ایشان عبارتست از حصول نفوس مجرده و از خلاصی آنها از قید اجسام و قیام آنها بذات خود چه ایشان حادث وجودی اند و مراد از یوم قیامت یوم دهریست نه یوم زمانی که عقب آن ایام باشند و مراد از زمین قیامت بعد حصول عکس اتحاد و جهت نجومی که دو یک شوند و امتیازی نماند و مراد از کتاب اعمال ارتسام و انتساخ آثار اعمال بر نفوس است و مراد از حساب مشاهده کردن آنها مرتسمه را و مراد از میزان

ریاضاتیست که بسبب آن کشف احوال مغیبه میشود و مراد از صراط طمینان
نفس از میل کردن بامور و خواهش نفسانی و مراد از جنت و نار
سعادت و شقاوت ازلی و ابدی ست و دیگر هذیانات وارند قابل تحریر نیست
والعاقل یکفیه الاشارة والحمد لله الحق یعلو ولا یعلی اقول در بطلان
هذیانات ایشان هیچ حاجت نقل را شکی و شبهه نیست زیرا که اجماعی کل
انبیا و شواهد بر اثبات اینها جسما واقعا کتب الٰهیه توریة و زبور و انجیل
و قرآن است اما قرآن پس کل آن مملو از معاد جسمانی و حالات
اخروی تفصیلا هست بیکه گنجایش تحریر نیست اما آیات حساب از جمله آن ۴۲۰
ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم یعنی رجوع
خلائق بعد مردن بطرف ما و حساب ایشان بر ماست و آیت
واما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا
یسیرا یعنی نزد و ایشان از حساب سهلی آسانی کرده میشود واما
آیات سوال پس از آن آیه فلنسئلن المرسلین هر آینه ما سوال میکنیم
مرسلین را و آیه لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی
یوم قیامت سوال کرده میشود شما همه خلق را از نعمت و ثمه

وقفوهم انهم مسئولون و آیہ ان السمع والبصر والفؤاد
کل ذلک عنه مسئولا خلاصه آنکه درنگ در محشر واقع و
از اعمال و از مسموعات و مبصرات و معتقدات ایشان از سوال و
حساب کرده میشود انطاق و کلام اعضا پس جوارح بر
وقوع افعال و اعمال ایشان شهادت میدهند لقوله تعالی یوم
تشهد السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون
و آیہ یشهد سمعهم و ابصارهم و جلودهم خلاصه آنکه
خدا زبانها و دستها و پایها و گوشها و چشمها و پوستهای ایشان را
در قیامت بنطق میآرد و درانها کلام میافریند و بر اعمال و
کردهای ایشان شهادت میدهند و پریدن نامهای اعمال
ایشان بموجب و اذا الصحف نشرت و آیہ و کل انسان
الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا
یلقیه منشورا خلاصه آنکه صحایف اعمال خلائق در قیامت
منتشر گشته نامهای اعمال ایشان چپ و راست و پس پشت کرده
میشوند و میپرند و از گردنهای ایشان روز قیامت نامها و طوقهای

اعمال برآورده میشوند و توقیف اهل محشر در هر موقفی برای
حساب و سوال هزار سال میباشد و بودن یوم قیامت
بموجب یوم کان مقداره خمسین الف سنة نزد جماعتی
این آفتاب نباشد بل مثل این آفتاب چنین میگویند و اکثر اهل ملل
چنین آفتاب از سیر و حرکت توقف کند تا انفراغ خلائق بمقدار پنجاه هزار
سال باشد از ایام منشیات و سفید و سیاه شدن رویهای
فریقین و نفخ صور و فنا عالم و ظهور دخان در میدان قیامت
والوان عذاب جهنم و تفاوت درکات عصاة و بودن عقارب
و حیات ناری در جهنم و حمیم و غسلین و صدید و تضییق اماکن
و سلاسل و اغلال و تعدد جلود و امثال آن و حور و قصور و
غلمان والوان نعمات و تفاوت درجات اهل ایمان و اکل و
شرب انواع نعمات جنات و مجامعت و مقاربات با زنان در
جنان و عدم تناسل و عدم بول و غائط و منی در ان و یافتن
حیات ابدی اهل نیران و اهل جنان و بودن حوض کوثر و ساقی
آنحضرت امیر بشیعیان خود یوم محشر مع دیگر تفاصیل برا اینها

قرآن و سنت ناطق و صریحست پس این امور واقعه اند زیرا که همه
این امکان و هر ممکن مقدور خدا است و مخبران صادق ما بان
اخبار و اعلام کرده و وعدهای صریح بآن داده پس اعتقاد
بوقوع آن واجب و انکار آن موجب اخراج از ملت ست و تاویل آن
بعقلی و روحانی کردن چنانچه مرحوم و مذهب حکما و جماعتی
از متصوفه و دهریه است و شکوک واهیه ایشان باطل ست بتفاسیر
چون مجمع البیان و تبیان و روض الجنان و تفسیر کبیر
و تفسیر نیشاپوری و کتب اخبار را ملاحظه کن بتفاصیل ضبط و
۴۲۳ ربط شده والله یرزقنا و یرزقکم جنات النعیم و یجنبنا
و ایاکم من عذاب الجحیم انه هو الکریم الرحیم **سوال**
دوام اهل جهنم و زنده ماندن ایشان با احراق آتش اقوی خلاف
محسوسات ممتنع است **جواب** دوام حیات با دوام احتراق ممکن
و هر ممکن مقدور خدا است پس دوام حیات و ابقا بدن و اعاده
آن در حال احراق یا بعد آن جایز بل واقع **سوال** اهل جنت در
جنت مفقود الاقارب و الاولاد میباشند پس سرور ایشان

مبتدل بحزن میشود **جواب** ممکن است که حقتعالی فقد اقارب را
فراموش سازد پس دائما مسرور باشند **سوال** اغذیه جنت
بول و غائط ندارند چگونه عقل قبول کند که ماکول و مشروب
آن فضله ندارد **جواب** باخبار صادق قادر مطلق مع طبوعیت اغذیه
لطیفه در دنیا فضله ندارند چنانچه از اطبا مسموع شده که فرنی
فضله ندارد و جنین در شکم مادر آنچه مادرش میخورد باو میرسد
بول و غائط ندارد **سوال** مروی است که مغز ساق حوریه خارج
از عظام و جلد می نماید **جواب** این امکانست و حوریه بسیار
لطیفست چنانچه درهم یا دینار در قعر حوض آب صاف بوده
خارج آب مینماید اگرچه یک نیزه آب باشد **باب**
دوام ثواب مومن و عذاب کافر واجب بر خدا نعقلا است زیرا که علة
دائمیه در مومن ایمان و طاعت و در کافر کفر و معصیت موجود و
بران مرد و شد پس بر ثبوت علت دائمیه معلول دائمیه ثابت شد چه
مدح مطیع و ذم عاصی عند العقلا دائم پس ثواب و عذاب دائمیست
طی نزد عدلیه حصول ثواب موقوف بر شرط است و شرطش موافات

است و موافات عبارتست از ایفای وعده بنده بعهد ایمان و
طاعت تا حین موت پس اگر بنده بعهد خود وفا کرد خدا هم بعهد
ثواب وفا میکند و الا لازم می آید که محض عارف بالله تنها بغیر
تصدیق انبیا و بغیر نظر و عمل شرایع مثاب باشد زیرا که معرفت
الله طاعت مستقله بنفسها است و هر عارف بغیر تصدیق و بغیر
ایفا مستحق ثواب نمیشود و مؤید این لئن اشرکت لیحبطن
عملک خلاصه آنکه اگر شرک آوردی حبط عمل تو میشود و آیه
ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک
حبطت اعمالهم خلاصه آنکه هر که مرتد از شما بمیرد حبط اعمال
او میشوند نزد مجبره نه ثواب واجب نه عذاب و اگر بخواهد
عاصی را بجنت و مطیع را بجهنم میبرد زیرا که نزد ایشان حسن و
قبح عقلی نیست **باب احباط و تکفیر** بدانکه
احباط درینجا عبارت است از آنکه بسبب وقوع گناه لاحقه کل طاعات
سابقه ساقط میشوند و تکفیر عبارت است از سقوط گناهان سابقه
بسبب طاعات لاحقه اما موازنه پس او درینجا عبارت

م
وقال بعض اصحابنا استحقاقهم
الثواب على ايمانهم مشروط
بالموافاة فاذا الصحيح فوافوا
بالايمان لم يستحق الثواب
فعلى هذا يجوز ان يكونوا
عارفين بالنبي
يعني اليهود
وان لم يكونوا استحقوا
الثواب بعينه
مجمع البيان
عنه

از مقابل عمل ثواب و گناه باشند پس هر عملیکه اکثر و غالب باشد مقابل خود را حبط نماید و اگر گناه
قلیل و ثواب کثیر یا ثواب قلیل و گناه مساوی باشد پس آنچه از گناه یا ثواب زائد باقی ماند
است و اگر هر دو مساوی یکدیگر بوده پس گویا هیچ وجود نگرفته و قبل بنیاد و رد بود و احباط مختار
ابو علی و موازنه مختار پسر او ابو هاشم است **تنبیه** هرگاه این ثابت
شد پس بطلان موازنه و احباط نزد جمهور امامیه و نزد جماعتی
از اشاعره باطل است بچند دلیل **اول** احباط و موازنه موجب ظلم است بر
تعالی ظلم جایز نیست زیرا که کسی که طاعت و عبادت صد سال کرد و بعد از آن گناه
کرده گویا بالکل عبادت و طاعت نکرده و هرگاه گناه و ثواب مساوی کرده گویا هیچ یکی
نکرده عند العقلا چنین باشد ظلم است **دوم** اگر عملین موثر یکدیگر
میباشند این باطل است زیرا که اعمال اعراض اند و اعراض موثر
نمیباشند و اگر استحقاق موثر میباشد پس این هم باطل است زیرا که
استحقاق امر اضافی است و اضافات فی الخارج موجود نمیباشند
والا تسلسل لازم می آید پس آنچه موجود فی الخارج نیست تاثر و
تاثیر او هم ممتنع است پس احباط و تکفیر باطل است **سوم** در موازنه
اگر استحقاقین دفعة در یکجا جمع شدند پس آنها ضدین نباشند

چه این منافی مذهب ایشان ست و اگر ضدین اند او لویت یکے در تاثیر دیگر نیست پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید ایضم باطلست و اگر یکے حیط شد دیگر را کدام حیط کرد چه عمل محبط معدوم شده و معدوم موثر در موجود نمیباشد بالضرورة و اگر هر دو بلا تاثیر و تاثر دفعتہً ساقط شدند اینخلاف مفروض ایشان ست و اگر هر دو قرین یک دیگر باشند پس لازم می آید که در حال واحد اینها هم معدوم و هم موجود اند اینهم باطل ست و اگر ثواب و عذاب هر دو بحال خود باقی مانند پس مطلوب حاصل است و نصوص هم بسیار بر بطلان این قول و بقاء حسنات و سیئات ست چون فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ خلاصه آنکه جزاء عمل خیر و شر اگرچه یکذره باشد حائل نیاید سوال در قرآن و حدیث هر جا حبطت اعمالهم باشد اینچه معنی دارد جواب چنین آیات و احادیث ماول اند باینکه چنین اعمال بنهج مطلوبه شرعیه بعمل نیایند پس در اصل باطل بود و تعبیر آن باحباط شده و نزد

بعضی این آیات مؤول و محمول بر کفار و منافقین اند که ایشان
مومن نبودند و ایمان نیاوردند چنانچه ابلیس را واقع شده سوال
در ثبوت تکفیر هم نص صریحست که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر عنکم سیئاتکم اگر اجتناب از کبائر کردید کفاره صغایر
شما میسازیم و الا لازم می آید که گناه بعد اسلام جزاء کفر سابق را
بیاید جواب عفو سیئات سابقه بسبب حسنات لاحقه از روی
تفضل عند العقل و النقل من الله جائز است اما تاثیر و تاثر اعراض
بذواتها باطلست

باب الایمان والکفر

بدانکه ایمان در لغت تصدیق است و در اصطلاح تعریف مختلف است
نزد بعضی تصدیق و یقین مختصر است که بقلب باشد و نزد بعضی
تصدیق قلبی و اقرار لسانی است نزد بعضی تصدیق بجنان
و اقرار بلسان و عمل بارکان است نزد بعضی محض اقرار لسانی
است نزد بعضی عمل جوارح و ارکان است اما اول محقق
نزد محققین است که ایمان محض فعل قلبی است و بران نصوص بسیار
ناطق اند اما آیات چون کتب فی قلوبهم الایمان و ایه

تعریف ایمان

ولمّا یدخل الایمان فی قلوبھم وآیۃ وقلبہ مطمئن

بالایمان وآیۃ اولم تؤمن قال بلیٰ ولکن لیطمئن قلبی

اما احادیث وآنھم بسیار اند چون دعائے نبوی ثبّت قلبی

علیٰ دینک پس قطعی شد کہ اصل ایمان حقیقۃً قلبی است ولسان کاشف

آنچہ در دل وعمل بارکان مصداق وشہود انست نزد امامیہ

مومن معتقد دین محمدی صلعم بطریق اہل البیت است ونزد اکثر

متاخرین ومتوسطین تصدیق باصول خمسہ توحید وعدل ونبوت

وامامت ومعاد است نزد جماعتی از معتزلہ توحید وعدل ونبوۃ

ومعاد وامر ونہی نزد اشاعرہ تصدیق بخدا وتصدیق

آنچہ ضروری دینست از احکام نزد مرجیہ سرگروہ ایشان

ابوحنیفہ است تصدیق خدا مع شہادتین نطقست ونزد کرامیہ

فقط شہادتین نزد غلات وعبدالجبار جمیع طاعات مفروضہ

ومسنونہ است نزد جبائیان واکثر معتزلہ بصرہ طاعات

مفروضہ وترک منہیہ سوائی نوافل است واقوال دیگر اند ذکر

آنہا فائدہ نیست **باب دُوُم تعیین فرق فی قائد امکہ**

۸۲۹

[illegible]

باب اهل جنت وجهنم

اسماء فرقات امة

مومن معتقد دین محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم بطریق اهل البیت **مسلم** مقر شهادتین است **فاسق** خارج از طاعت خدا مع بقاء ایمان است اما نزد خوارج فاسق کافرست ونزد وعیدیه نه کافر ونه مسلم بل بین المنزلتین است بلا توبه مخلد در جهنم باشد **ومنافق** مظهر اسلام ومخفی دارنده کفر **کافر** منکر دین محمدی **مشرک** قرار دهنده ثانی در ذات یا صفات خدا **مرتد** برگشته از دین محمدی **ضعیف** کسی که ادراک حق یا دریافت آن کرده نتواند **غیر مکلف** کسی است که لائق فهم خطاب ونظر وذی عقل نباشد۔ **مخالف** هر که اهل بیت عصمت را خلفای بلا فصل نداند **منکر** انکار حق آل محمد کند **محارب** جنگ کننده با ائمه اهل بیت **خارج** کسے که دانسته بر قتل اهل بیت خروج کنند **ناصب** کسے که غیر علی را به خلافت نصب کند یا نصب عداوت آل محمد ومعلن او باشد وهمین مشهور است **مبغض** کسیکه دشمنی اهل البیت در دل داشته باشد یا اظهار آن کند ثم الله اعلم

باب در اهل جنت وجهنم

بدانکه مومن در جنت

دلیل بر نجات مومن عاصی

وانواع کفار ومنافقین در جهنم باجماع وقرآن وتواتر اخبار وعقل
مخلد خواهند بود زیرا که علت دائمه در مومن ایمان ودر کافر
کفرست وعوض تکلیف وآلام اگر ندهد ظلمست وبر تعالی روا
نیست پس معلول هم دائم باشد ونزد جاحظ وعنبری کافر
معذورست معذب بدوام نباشد امّا مومن فاسق پس اگر
بتوبه نرفته وعفو وشفاعت نیافته بعقل ونقل واجبست که او هم
بعد ادای حق نافرمانی بجنت برود امّا عقل پس در ایجاد انسان
علت غائی اثابت اوست چه خداوند مطلق کریم وفیاض بحق بر
ذات خود غنی ست حاجتی ونقصانیتی ندارد واگر از حق خود کریم تعالی
بگذرد البته عند العقل ممدوحست نه مذموم بلی از حق غیر گذشتن
نعم ظلمست بر او جائز نیست مگر آنکه مظلوم را از خود رضا سازد
تفضلاً پس مومن عاصی بجنت بیرود دیگر باری عفوست وبعفو
عاصیان را وعده داده اگر عاصی را عفو نکند خلاف وعده میشود
ومخالفت وعده قبیح است پس بر باری اجرای وعده عفو نسبت
بعاصی واجبست پس خلود عاصی بجنت واجب شد دیگر فاسق

دلیل بر عفو مومن عاصی

مومنست زیراکه دراو ایمان موجودست وایمان افضل اعمال
واعظم افعال ست وایمان در اصل موعود بعوض دایم است پس
اگر مومن فاسق را ابدا در جهنم بدارد خدا اظلم الظالمین خواهد شد
زیراکه عوض ایمان نداده پس بجهت آلام و بعوض ایمان او خال
او در جنت ابد الاباد واجب شد اما نقل پس از جمله آن یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان
الله یغفر الذنوب جمیعا ای گروه بندگان اسراف
ظلم کنندگان بر نفوس خود کردید نا امید از رحمت خدا مباشید خدا جمیع
گناهان شما را می بخشد نص صریحست برآنکه مومن بی توبه را می
بخشد پس فاسق وجوبا بجنت میرود وآیه فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ایمان افضل واکبر اعمال ست وجوبا جزاء او
بیند وآیة ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء صریحست برآنکه شرک را بتوبه و ما دون شرک را
بلا توبه می بخشد لهذا معلق بر مشیت گذاشت چه تایب را بخشیدن
نزد معتزله واجب نیست بلکه فاسق اگر معذب باشد پس از

اقسام اهل نار وجنت

تعذیب بجنت میرود نه بالعکس زیراکه هرکه داخل بجنت شد از جنت
برآمدن ممتنع است واجمع علیه است **سوال** این تحقیق شما مخالف
صریح نصوص قرآنی است چون وَمَن يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ
لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وآیة وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ
يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا **خلاصه** آنکه عاصی خدا ورسول
او وهرکه تعدی کند حدود خدا را در جهنم ابد الآباد میباشد وآیة
وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا
صریحست که قاتل مومن ابدا در جهنم میسوزد ونزد ابن عباس توبه
قاتل مومن قبول نیست تدبّروا **جواب** بجهت جمع بین الدلیلین
این آیات ماول بکفار ومنافقین اند زیراکه در آیات ذکر مومن علیحدے
عینا نیست ودر لفظ مَن تنکیرے اند نه تعریفی که موجب تخصیص بمعینے شود ونزد جمهور
خلود ماول بطول مکث فسقه مومنین است بعد زمان طویل عذاب
ایشان منقطع شده بجنت میروند علی قاتل مومن اگر مومن باشد بجهة
ایمان یا بصورة حلیت او را انکشته انقطاع عذاب او واجب الا
مخلد جهنم میشود زیراکه مرتد شده اما مشرکین ومرتد ومنافقین

اقسام اهل نار و جنت

نوع کفارند ابد الاباد بجهنم میسوزند و آیۃ ان المنافقین فی
الدرك الاسفل من النار صریح و اجماعی است که منافقین ابداً
با کفار در درک اسفل جهنم معذب می باشند اما ضعفا چون کم
عقل و کسانیکه عاجز از ادراک حق اند یا تحقق آن نتوانستند که بکنند
پس ایشان مرجون لامر الله خواهند بود اگر بخواهد بعدل معذب
سازد و اگر خواهد بفضل خود بجنت داخل کند اما غیر
مستحقین جنت و جهنم که غیر مکلف اند چون اطفال پس اطفال
مومنین و مجانین ایشان بنص قرآن باتباع ابا خود بجنت میروند
اما اطفال مشرکین و مجانین و اشباه ایشان پس تعذیب ایشان
عقلاً و نقلاً قبیحست بر خدا روا نیست زیرا که بشرائط تکلیف متصف نبودند
و فهم و خطاب و عقل نداشتند پس از کریم مطلق و فیاض بحق بالا
ثبوت غنا و عدم حاجت او تفضل نسبت با ایشان جائز پس از اینجا
حال نفس ایشان بجنت جائز است و معتزله روایت میکنند
که ایشان در جنت خدمه اهل جنت میباشند نزد حشویه مع جماعتی
از اشاعره اطفال کفار و مجانین در جهنم معذب ابدی باشند

بتبعیت والدین کفار چنانچه در دنیا بجهت تبعیت والدین بر قشند نه
و دفن و نماز بر ایشان نکردند جواب تا بعشدن ایشان در عالمی
بوالدین مستلزم نیست که در عالم دیگر هم همان حکم باقی و جاری
باشد با ثبوت آنکه تبعیت ایشان در اینعالم با والدین ایشان بجهت
اصلاح و نظم حال ایشان است چنانچه تمریض و فصد و حجامت ایشان
برای اصلاح ایشان باشد تدبّر دیگر استرقاق و عدم جنازه و امثال
آنها نسبت بایشان لطف است و سابق بیان شد که ایلام ابتدائی به نسبت
متألم یا غیر او لطف میباشد پس چنین امور به نسبت ایشان خالی
از لطف نیست امّا مخالف و منکر پس در اصحاب ما در ایشان
دو قول است آ- ایشان در دنیا و در آخرت کافر و مخلد در جهنم
میباشند زیرا که ایشان دانسته نصوص متواتره جلیه را بر امامت
ایشان رد و انکار و تاویل بلا ضرورت کردند پس منکر امر معلوم و
ضروری دین متدین است و مرتد کافر است چنانچه کسی در امر معاد یا در
وجوب مجمل وضو و غسل و نماز و زکوة انکار یا تاویل کند و اعمال
ایشان حبط اند زیرا که در اصل منهج مطلوبه بعمل نیامدند پس حسب

نجات ایشان چیزی نیست بلی مقلدین اگر طاقت دریافت
نداشتند و حسن ظن بمجتهدین خود داشتند پس اگر ایشان معذب
میشوند برای ائمه مجاهده در تحقیق حق نکردند عدلست لیکن عذاب ایشان
انقطاعی است ب ایشان عموماً فسقه اند و اذ نمار بر میآیند برای
عدم کفر ایشان انبختار جماعتی از اصحاب چون ابن نوبخت و محقق
در تجرید و علامه در شرح آن و در مختار قوشجی هم در شرح آن همین است
کراگر دانسته ردکردند شکی نیست در فسق او اما محارب پس
اجماعی اهل البیت و صحابست که او کافر در دنیا و آخرة در جهنم
ابدا میشود زیراکه بآیه انفسنا خدا علی را نفس رسول شمرده و رسول
صلی الله علیه و آله وسلم فرموده حربک حربی یا علی جنگ تو جنگ
منست ای علی و اجماع امت است که محارب نبی کافر و ابدا در جهنم میشود
پس کسیکه مساوی او باشد و در رتبه و حرمت نفس رسول محسوب باشد
با ثبوت نص جلی هم در منع جنگ با علی پس او بالضرورت کافر و مرتد
در جهنم ابدا باشد و نزد سنیان دو قول است آ- هر که با
علی دانسته جنگ کند او باغی و طاغی است نه کافر ب اگر محاربین علی

... فلا شک فی فسقهم ...

شرح تجرید قوشجی

باجتهاد جنگ کردند خاطی اند اگر حق دانسته جنگ
کردند باغی اند و نزد متعصّبین ایشان محاربین مثاب اند
زیرا که جوش ایشان باجتهاد بود و نزد خوارج عیاذاً باللہ علی
بسبب صلح بمعاویہ کافر شد و جنگ با علی جهاد ست و
خونش حلال نعوذُ باللہِ مِن ذٰلِكَ امّا خوارج نزد امت
کفار اند و از دین بر آمدند پس ایشان نزد امامیہ مخلد
در جہنم میباشند و نزد جماعتے از سنیان حج ایشان بعذاب
انقطاعی ست امّا مبغض نزد اکثر امت کفاره مخلد بنار
میباشند زیرا که متواتر اخبار که نصوص جلیے بر وجوب مودّة
آل محمد باشند و مفاد آیہ المودّة فی القربٰی ترک کردند پس
تارک مودة اہل بیت عصمت و طہارت و مظہر عداوت
و بغض ایشان کفر ست بخلاف خوارج که عداوت علی را واجب
میدانند حکیاذاً باللہِ **باب عفو** بدانکه
عفو عبارت ست و رینجا از گذشتن حق خود و اسقاط آن
پس عفو در حقوق خود خدارا جائز ست عقلا و واجب نقلا

اما عقلا بچند وجه است اول اگر کسی اسقاط حق خود و عفو خطا جوی خود از لطف
بکرم و تفضل خود نمود کند البته عند العقلا ممدوح است پس باری اگر
اسقاط حق خود از کسی کند جائز است دوم در ترک و اسقاط
حق خود ضرر به خدا نیست بل اسقاط آن حق و غنی است پس آنچه
بذاته حسن باشد و قبحیت غیر در او شامل نباشد پس عفو جائز
است قبیح نیست سوم خدا فیاض مطلق و کریم بر حق و غنی
بذاته است حاجتی و بخلی هم ندارد و در ایجاد ایشان علت غائی
اثابت ایشان است معهذا وعده قطعی بعفو هم داده پس
عفو برای اجرائی وعده واجب شد چه خلف وعده قبیح است
اما نقلی پس حسن آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ
يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ خلاصه آنکه خدا نمی بخشد شرک
و ما دون شرک را می بخشد بهر که میخواهد اگر مراد غفران شرک و
ما دون شرک بتوبه است پس غفران مشترک است میان هر دو
گناه پس نفی و اثبات و تقسیم صحیح در این جا فائده لغو است و اگر مراد عدم
غفران هر دو بلا توبه است آنهم باطل است زیرا که شرک بی توبه

باجماع مغفور نیست و اگر مراد نیست که یکی بی توبه و دیگر با توبه مغفور
است انتصیص است پس آنچه باجماع ثابت است که بلا توبه عفو نیست شرک است
وما دون شرک بلا توبه مغفور است دیگر آیه یا عبادی الذین اسرفوا علی
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
ای بندگان من که اسراف بر نفسهای خود کردید ناامید
مباشید از رحمت خدا جمیع گناهان شما را می بخشد دیگر آیه
ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم خدای تو صاحب
مغفرتست برای مردم بر آنکه ظلم بنفسهای خود کردند و
آیه انه عفو غفور پس ازین نصوص قطع شد اسقاط عذاب
غیر تائب و نزد جماعتی از وعیدیه این آیات مأول بصغائر
بلا توبه و نزد بعضی بمعاصی با توبه است زیرا که بلا توبه بخشیدن خلاف
عدل است جائز نیست اختلاف ظاهر است مخالف مذهب ایشان چه صغائر
و کبائر بگفتار اجتناب کبائر بخشیده شوند و گناه با توبه بغفران نزد ایشان واجب است
بخو بلکه اگر نکرد اخلال واجب کرد و در آیه اول لفظ لمن یشاء افاده
تبعیض است و تعلیق غفران واجب برای بعضی مخصص برمشیت عبث بل

تمام المعاد

۴۴۰

احلال واجب باشد بلفظ توبه دریں آیات ہم مذکور نیست پس عفو عصاة مؤمنین بلا توبه جائز یا بلکه واجب
شد **باب الشفاعة** - بدانکه مراد از شفاعت
درینجا طلب عفو مضار و عذاب ست و برانجمع علیه اُمّت ست
و خلاف در حقیقت آنست نزد اکثر اُمّت برائے اسقاط عقاب و
طلب یا ارتقی ثواب ست و آن در دین محمدی صلی الله علیه و
آله وسلم از ضروریات ست و ثبوت آن بعقل و نقل ست
اما عقل پس بدانکه شفاعت در اصل عفو ست و هرگاه
عفو ثابت شد پس شفاعت ثابت شد و این شفاعت شعبه
است از عفو و در اسقاط عقاب اسقاط ضرر از مکلف ست
پس عفو حق خود و اسقاط ضرر از مستحق ممدوح عند العقلا ست
پس شفاعت جائز باشد و ایضاً و قبول شفاعت صاحب حق
عیب نمیشود که قبیح باشد و هرگاه مشتمل قبائح نباشد
باز ہم جائز ست **اما نقل** و آن از آیات و اخبار بسیار امد منجمله آن
آیه وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ.
آنحضرت مامور باستغفار شده و اگر امر وجوب ست پس ترک واجب

انحضرت برائی عصاۃ مومنین و مومنات کہ تا قیامت
باشند استغفار کردہ پس غفران عصات بواسطہ استغفار
نبی واجب شد و آیہ لا یشفعون الا لمن ارتضی و آیہ
لمن رضی لہ قولا خالی ازین دو حال نیست ضمیر راجع یا بشافع
است پس مرتضی و مصطفی بودن سید انبیا احدیرا شک
نیست پس شفاعت نبی مرتضی قبول ست یا ضمیر راجع بر
مشفوع ست پس مومن بجہت ایمان مرتضی و مرضی الایمان
عند اللہ ست پس شفاعت بر ہر دو تقدیر جائز ست - اما
حدیث از جملہ آن حدیث مشہور ادخرت شفاعتی
لاھل الکبائر من امتی ذخیرہ کردم شفاعت خود را برائی اہل
کبائر از امت خود پس شفاعت کہ در حصول عفو باشد قبول و جائز بل واجب ست
نزد معتزلہ و بایں ہمین بعض وہابیہ اند کہ شفاعت
در طلب منافع زایدہ جائز ست نہ در اسقاط عقاب چہ اسقاط
حق ہم قبیحست لائق عدل نیست و مصرح اینمرام آیات بسیار
اندچون وما للظالمین من انصار فما تنفعہم شفاعة

الشافعین که ظلمه انصاری ندارند و شفاعت شفیعی ایشان را نفع
نمی رساند جواب بچند وجه است اوّل اگر شفاعت محض
برای زیادتی منافع باشد لازم می آید که ما شفیع آنحضرت صلعم
باشیم چه ما هم از خدا برای سید انبیا طلب زیادتی مراتب
او در قول اللهم صل علی محمد و آله میکنیم پس او
هم مستفیض ثواب زاید میشود دوم عدل مانع نیست از عفو
حق خود و از عطایا چه از خزائن خود بدهد چه آنچه بر ذمه شخصی باشد
او را بخشد لامحاله صاحب عدل ممدوح و موصوف بکرم و
فیض میشود سوم این آیات مذکوره قطعی الدلالت ندارند
بر آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم شفیع مومن عاصی نخواهد
بود پس این آیات مأول بکفار و منافقین است چهارم در مجازی عفو حقوق
غیر بغیر خدا جایز است بشرطیکه تلافی حق صاحب حق از خود بدهد والا نه
عقوبت شدیده مقام آنکه شفاعت انبیا صلوات الله علیهم التحیة و الثنا شفاعت سیدة النساء بموجب
صحاح احادیث ثابت است اما شفاعت غیر معصومین چون علما و شهدا
وارد است و عصمت شرط در شفاعت نیست بل بعد ایمان عمل ۴۴۲

وطاعت وعدالت در شفیع شرطست پس شفاعت ما شرف علما
وشهدا کانه معلوم ست پس شفاعت برای طلب زیادتی
واسقاط عقاب هر دو ثابت ست اللهم ارزقنا شفاعة محمد
صلی الله علیه واله وسلم وعترته الطاهرة صلعم

باب توبه بدانکه توبه در لغت از تاب یتوب همچو ناب
وآب واص بمعنی رجوع باشد پس هرجا اسناد توبه به بنده باشد
بمعنی رجوع در فعل یا در ترک آن بخدا باشد وهرجا که اسنادش
بطرف خداست پس بمعنی رجوع خدا بلطف ورحمت بر بنده باشد
ودر اینجا عبارة هست از ندامت بدل بر ترک فعل واجب یا
مندوب یا بر عمل قبیح گذشته ودر حال عزم کند که ترک واجب
یا ندب برای وجوب یا ندب آن یا عمل قبیح برای قبح آن در
استقبال نکند پس اگر واجب را برای وجوب آن یا ترک قبیح
برای قبح آن نکند بل بترس مرض یا خوف سلطان یا غیر او یا برای
فضیحت وذلت خلق یا برای طمع جنت وزر وامثال آن بلکه
بل بخوف جهنم علی الاقوی پس در اصل آن توبه نیست چنین نزد اکثر امامیه معتزله

واجب فوری ست عقلاً و سمعاً حتی نزد معتزله تا یکساعت از شروع در قبیح
اگر توبه نکند دو گناه کبیره لازم میشوند یکی فعل قبیح دیگر ترک توبه آن
پس در دو ساعت چهار گناه بهمین اساعت بساعت زیاده میشوند اما دلیل عقلی بر
وجوب آن بر بنده انست که ترک توبه ضرر نفسانی و ایلام روحانی
است و انعقاب ناری باشد پس آنچه موجب ضرر و ایلام الیم
باشد دفع آن و خلاصی ازان عقلا واجبست پس توبه امکان
است برای دفع ضرر فوراً واجب است دیگر ذم بتارک حسن و
فاعل قبیح عند العقلا ثابت ست پس توبه واجب است اما
نزد جبریه وجوب توبه بر بنده نقلی است چون و
توبوا الی الله جمیعاً - و توبوا توبة نصوحاً توبه
خالص کنید اما اجابت توبه نزد امامیه و اشاعره بر خدا
از روی تفضل سمعاً است چون الم تعلموا ان الله یقبل
التوبة خدا توبه قبول میکند و نزد معتزله عقلاً و سمعاً واجب
است باینمعنیکه بمحض توبه اسقاط عقاب می کند بنحوی که اگر نکند
اخلال واجب کرده بر خدا قبیح است جواب دلیلی نیست

۴۴۵

مثالش چنانکه شخصی اموال و اولاد شخصی را غارت کند بعد آن
اعتذار کند و قبول اعتذار عند العقل واجب نیست تدبّر کن

خاتمه

از ملحقات این باب چند مسئله است

اوّل نزد عامه اهل اسلام شرطست که نزد معاینه عذاب و آثار
آخرت توبه قبول نیست زیرا که توبه الجائی و ضروری است لهذا
باحتضار ملک الموت و حال نزول عذاب براے مبتنی و اقرار شخص و باثبات
معصیت او و درود الشریعت و ظهور دابة الارض و آثار قیامت
توبه قبول نشده و نخواهد شد **دوم** نزد معتزله تفصیل معاصی
واجبست والا آنچه مفصل ست بتفصیل و مجمل باجمال در وقت
توبه یاد می کند و اگر بعد توبه یادش آید توبه جدید لازم ست
حق است اگر توبه از جمیع ذنوب کرد کافیست **سوم** نزد جماعتی
از معتزله کثرت ثواب توبه مسقط عذاب ست حق و اگر نسبت
کرنفس توبه خدا اسقاط عقاب میکند والا یکی احباط لازم
می آید دیگر بعض مقام توبه ثواب ندارد پس درانجا توبه قبول

بناشد این باطلست چهارم اگر از بعض گناه توبه کرد نه از کل
جائزست والا لازم می آید که تائب کبیره بغیر توبه صغیره کافر باشد
چنانچه کافر اسلام آرد و بر کذب و زنا باقی باشد کافرست این بالضرورة
باطلست بخلاف بعض فرق از معتزله و کرامیه که ایشان بجهت اشتراک معاصی
از جمیع معاصی شرط صحت توبه می دانند نه از بعض پنجم
اقسام گناهان خالی ازین دو حال نیست یا اخلال واجب و
ترک آن باشد یا عمل قبیح و فعل منکر باشد اما ترک واجب
توبه این دو قسم میباشد اول چون گریز از جهاد و ترک نماز
عیدین و جمعه و آیات و سجده قرآن و امثال آن پس در آن
ندامت و حزن و تاسف بر فوت آن در زمان گذشته و عزم
در حال باینکه در آینده ابداً ترک نمیکند کافیست تلافی ندارد
دوم چون نماز یومیه و صیام رمضان و زکوة و خمس و
حج پس ندامت بر فوت آن و بعد آن نماز و روزه را قضا کند
و زکوة و خمس را ادا کند کافیست و اگر خود ادا نکرد لکن منتهی داشت
پس بعد فوت به نیابت او بعمل آورده شود کفایت می کند اما فعل

قبیح پس این بچند نوع است اوّل اگر دران فقط نافرمانی خدا باشد چون زنا با زن بی شوهر داده و خوردن شراب و بنگ و نواختن طنبور و رباب و سرنائی و لواطه و رقصیدن و امثال آن پس دران محض ندامت و عدم معاودت دران در آینده کافیست دوم اگر نافرمانی خدا باشد با وجود این حق آدمی مومن و مسلم گرفته و برده باشد چون مال دزدی و غصب یا راه زنی و سود و قمار از مسلمان و قرض مومن بخیانت و امانت مومن یا مهر زن و میراث ورثه و مال از مومن اگرچه سوزن باشد یا بفریب یا بجبر یا بوجه غیر حلال از حیل و امثال آن گرفته پس در آن ندامت بر وقوع این افعال و ترک عود در آنها در استقبال کند و بعد آن ایصال حقوق بمالکهای خود کند اگر زنده باشند یا استحلال از ایشان کند و اگر حقوق موجود نباشند پس مثل آن یا قیمت آن بجهه نموّ آنها بدهد و اگر ورثه ایشان باشند پس باید با قرب ورثه برساند و اگر مفقود باشند تفحص ایشان در اطراف کند و اگر معلوم نشوند پس بنیت ایصال واداشته باشد بنام

ایشان و مظالم و صدقه کنند سوم اگر قتل مؤمن و مسلم باشد یا کسر
عضوی از او کرده پس ندامت بر فعل و عدم عود در آینده و تسلیم
نفس خود باولیای مقتول و مجروح کند پس ایشان قتل او کنند یا عفو
کنند و دیه او بدهند و همچنین در اعضا شکستی است اما زنا با زن شوهردار
اگر باشد پس تسلیم نفس خود را بعد ندامت و عزم بر ترک عود کنند و شوهر
از فعل قبیح یا صراحة یا کنایة اظهار علی الاظهر کنند پس شوهرش عفو حد او کنند
یا حد شرعی او را بدهد چهارم اگر غیبت مؤمن است پس اگر صاحب
غیبت را خبرش رسیده و غم و الم یا ضرر مالی یا عرضی باو حاصل شده یعنی مغتاب
ضامن است پس توبه ندامت و عدم معاوده در آینده و استحلال
از صاحب غیبت کند حاجت تفصیل غیبت و اگر باو خبر نرسیده پس
اعتذار از او واجب نیست بلکه از آن فعل ندامت و برای مغتاب استغفار
کند کافیست پنجم اگر ضلال خلق باشد پس در آن ندامت و ترک آن در آینده
و ارشاد خلق و تکذیب نفس خود در مشاهد نماید و اگر مکتوب باشد ابطال
و اعدام آن تحریر و تمزیق آن نسخ کند و بخاطرم گذشت که مخالفت فقه
ایشان با فقه امامیه تحریر می کنیم تا نقش جبر کتاب هذا و بسط فقه نموده

۴۴۹

درخیر تحریر ینا وردم حصہ فقہ عبادات وعقود وایقاعات
واحکام است لہذا عنان قلم را بجیدم فالله یقبل الیسیر
وَیعفو عن الکثیر والحمد لله الجلیل المتعال الکبیر
الذي بیّن سبل الهدایة عن الغوایة یعلمها کلّ
صغیر وکبیر + فالصلوة علی البشیر المنذیر + والسّراج
المنیر الّذي قرّر رقوّانین الهدایة الی یوم لا یقبل
فیه عذر التقصیر + محمّدٍ وآله مصابیح الدّجی یستضیٔ
بهم لیل مظلم کیوم منیر المعصومین عن الخلل + وَ
الزّلل فِي التحریر وَالتقریر +

تمّت

في شهر الصفر المظفر سنه ۱۳۹۶ هجري

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۳	۹	وولد	یا ولد	۱۶۷	۹	اصوات	واصوات
۱۳۵	۱۵	انگشت زیاده	انگشت	۱۷۶	۵	بندگان خواص	خواص بندگان
۱۳۶	۱۰	تسلی	تسلی اوآمدند	۱۸۴	۴	ازان که خدا	که خدا
〃	۱۲	نواخذه	نواجذه	۱۸۶	۱۲	عقل ونقل	عقل
〃	۱۳	نواخذ	نواجذ	۱۹۰	۵	مصنوع	ومصنوع
〃	۱۵	وصحاح	وازصحاح	۱۹۷	۲	عقل	عقل است
〃	〃	که‌وهم	سوهم	〃	۶	اودواعی	ودواعی
۱۳۸	۱۵	بعض	ازبعض	۱۹۹	۸	دادان	تفویض دادن
۱۴۳	۱۲	طرح بردو	طرح	۲۰۳	۱۳	علم بعلة	علم بعلة
〃	۱۳	عمل نقل	عمل بتشابه	۲۰۵	۲	ومطیع	مطیع
〃	۱۴	میشود	میکند	۲۲۰	۱۵	وغیره او	وغیراو
۱۴۴	۱۳	وکلام او	وکلام کردن	۲۲۱	۷	اتاادم	تاآدم
۱۴۸	۶	شوم	شناسد	۲۲۲	۱۰	اوبغرض	وبغرض
〃	۹	وبجبال	وبخیال	۲۲۶	۱۳	اول	ماؤل
۱۴۹	۱۵	المحجوبن	المحجوبون	۲۲۹	۱۳	منادی	منادی است
۱۵۰	۱	ویک بنیا	ویک	۲۳۱	۴	بالغی سبب	بالغی است
۱۵۲	۸	رویتا	روایة	〃	۶	بیست وبشتم	بیست وهشتم
۱۵۳	۹	ثانی	وثاقی	۲۳۶	۱۲	برارواح	وبرارواح
۱۵۵	۵	این	دراین	〃	۱۳	سلفی	سفلی
۱۵۶	۲	کواکب	کواکب منجمین	۲۳۹	۱۱	تذایل	تذلیل
۱۵۸	۴	اشاعره	اشاعره	۲۶۶	۶	بحترتر	بهتر
۱۶۳	۵	اکل قبلنج	ازقبلنج	۲۸۲	۱۴	غلبظ	غلیظ
۱۶۷	۵	بعبادات	بعبارات	۲۸۳	۱۳	مقتدای	مقتدا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۴	۴	اوشریعة	وشریعة	۳۳۳	۹	بهترترین	بهترین
۲۸۵	۲	آید	آمد	۳۴۱	۱	نسیان اند	نسیانیم
〃	〃	کل	کل وجزء	۳۴۲	۱۴	بمتمسک	بتمسک
〃	۱۵	علا	وعلا	۳۴۴	۱۳	امامضی	فاذا مضی
۲۸۶	۶	معصوم	ازسفرو	۳۴۵	۸	الاثناعشر	الائمة الاثناعشر
۲۸۸	۱۵	بجفش	بحفش	۳۴۷	۲	درنهج	درشرح نهج
۲۹۲	۱۵	اجوج	اَحوج	۳۵۰	۷	بزازة	برارة
۲۹۶	۵	باب	یاب	〃	۱۴	نص	نصوص
۲۹۷	۵	وجوب	ووجوب	۳۵۷	۱۱	ثابت بود	ثابت میشوند
〃	۱۰	قولی	وقولے	۳۶۳	۵	رلاز	راز
۲۹۹	۶	سند	سند	〃	۱۱	نزد	نزد
۳۰۱	۱	الکلمة		۳۶۸	۱۵	یکونوالا	یکونوا
〃	۱۴	ازخواب	ازاخراب	۳۶۹	۷	یحب	یجب
۳۰۲	۱	حضرت باشده	حضرت امیر باشد	۳۷۲	۲	درعالم	درعالم ذر
〃	۱۲	سفرا	سفر	۳۷۳	۱۴	جوان	حیوان
۳۰۵	۱۳	وولی	ولی	۳۷۷	۱۳	ششش	راستش
۳۰۷	۱۴	افضل	افعل	۳۷۸	۱۲	گردید	گردند
۳۰۸	۱۳	رشک	اشک	۳۷۹	۱	اهنست	
۳۰۹	۱۰	عر	عمر	〃	۱۵	ابراهیم	ابراهیم است
۳۱۰	۷	جبرائیل	جبرئیل	۳۸۲	۵	میراند	میرانید
۳۱۳	۱۵	رادر	در	۳۸۴	۱۱	ادا	وادآر
۳۱۸	۱۰	اوولیی	وولیی	۳۸۵	۱۰	سد	شد
۳۲۴	۱۳	سهت	امت	〃	۱۱	وحدیثه	وحدتیه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۲۱	۲	عنه	کان عنه	۴۳۷	۸	کفاره	کفار
۴۲۲	۶	سال باشد	سال	۴۳۸	۱	خبابت	خبایت
۴۲۳	۵	مرعوم	مزعوم	"	۴	غنی او	او غنی
۴۲۵	۱	ایفا وعده	ایفا شده	"	۵	حقیقت	حقیت
۴۲۷	۳	حیط	حبط	"	۱۴	وبس	بس
"	"	حیط	حبط	۴۳۹	۴	رحمة	رحمة الله
۴۲۸	۱۴	امان	ایمان	۴۴۰	۱۱	درقبول	قبول
"	۶	ویران	وبران	۴۴۱	۶	بنی ومرتضی	بنی مرتضی
۴۳۵	۹	ودر	در	۴۴۲	۱۴	بل بل	بل
۴۳۶	۶	درمختار	مختار	۴۴۶	۴	شتراک	اشتراک

تمت